فرقه پلید اسلام

هفتاد و دو پاسخ چگونه فرقه ساختگی اسلام جهان را ویران کرد

نویسنده: گمنام

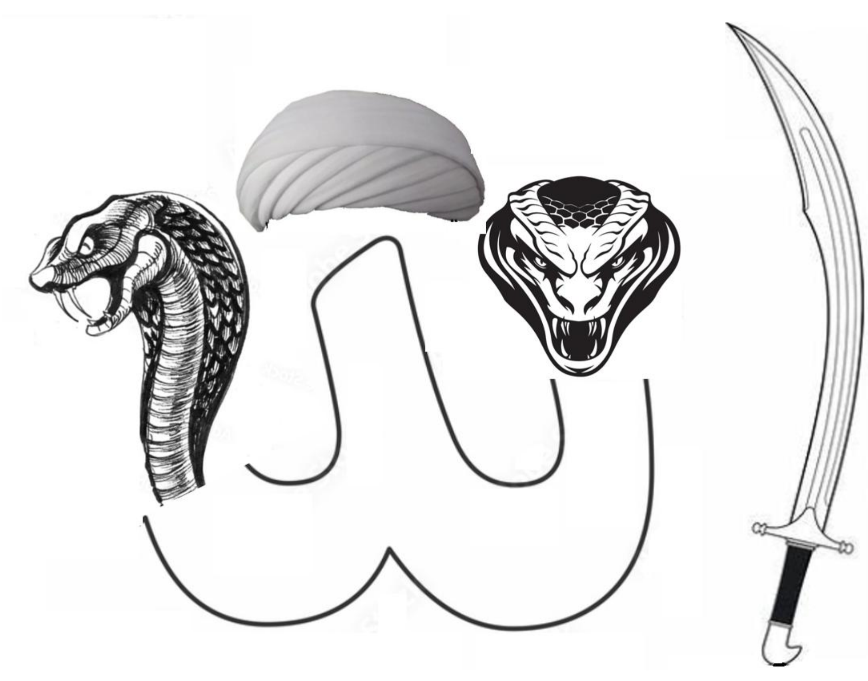


Table of Contents

فرقه پلید اسلام

۷۲ پاسخ چگونه فرقه ساختگی اسلام جهان را ویران کرد

شهریور ۱۴۰۳

نویسنده: گمنام

ویرایش ۳-۲

پیوند با نویسنده: EvilIslam@yahoo.com

Evil cult of Islam

72 reasons how the fake cult of Islam ruined the world

September 2024.

Authur: Anonymous

Revision 2-0

Contact the author Email: EvilIslam@yahoo.com

در باره فرتور پوشه این نوشتار: ضحاک عرب مار دوش در شاهنامه فردوسی بسیار شبیه به ﷲ است به جای ضحاک یک ملای مسلمان عمامه به سر را نیز میتوان انگاشت. "الف" در الله همانند شمشیر است یا ابزار دستورات اسلام.

پیش گفتار

اگر این کتاب یا گونه ای از آن در دست رضا پهلوی یا محمد رضا پهلوی می بود بی گمان امروزه ایران دیگری داشتیم که از زیباترین کشورهای جهان بود، نخبگان ایرانی ترک میهن نمی کردند و نخبگان بیگانه نیز به ایران می آمدند، بازرگانی در ایران همانند کشورهای پیشرفته می بود، آموزش و پژوهش در ایران از پیشرفته ترینها در جهان بود، مردم دارا و توانگر می بودند، برنامه های فضایی ایران در فرستادن کشتی ها به کیهان زبانزد می بود، مردم از کشورهای گوناگون به ایران رفت و آمد داشتند، فرودگاه هایی در هر شهر و دهاتی ساخته شده بود و رفت و آمدها در آنها روان بود، فراورده های کشاورزی و دامی ایران فراوان و ارزان بود، گردشگری در ایران رونق چشمگیری داشت و تاریخ پرافتخار هخامنشی تا پایان ساسانی ایران باز دیده می شد، کودکان بسیاری در ایران زاده می شدند و خنده های شادبخش آنها فضا را پر میکرد، هنر، پیکره سازی، نقاشی و موسیقی در ایران نیز پیشرفت می کرد و نواها و ندا های زیبای نوازندگان و خوانندگان را مردم باز می نواختند و زمزمه می کردند.

ایران امروز با آن همه بنیه سرزمینی و مردمی، کشوری پس مانده، برابر با تنگدست ترین کشورهای آفریقایی ست. اساس این پس ماندگی در یک واژه چکیده می شود، اسلام. فرقه اسلام همانند طوفانی ست که تمامی ندارد و به هر کجا پای می نهد جز بدبختی و پس ماندگی و بیابان چیزی بر جای نمی گذارد. در همین روزگار که دانش و فن آوری پیشرفتهای چشمگیر وروز افزونی داشته هنوز دو میلیارد مسلمان در جهان هستند که به موهومات اجباری اسلام باور دارند. کلید رهایی از پس ماندگی اسلامی شناخت این فرقه پلید و روشنگری ست تا از بند آن رهایی یابیم. اسلام مکانیزمی ست که به وسیله آن فرومایه گان بر نخبگان یک جامعه حکمرانی می کنند و راه برد فرمانروایی در اسلام هراس و جنایت است. اسلام روشنگران و دانشمندان را مرتد و معاند می خواند و آنها را بی پروا می کشد و اوباشان را مدیر می کند.

مسلمانان خود را در بندی زندانی کرده اند که پیچ و مهره های آن دستورات اسلامیست و نه تنها این زندان را باخود به هر کجا می برند بلکه تلاش می کنند دیگران را نیز به درون آن بیاورند. در اسلام هنر به هر شکلی حرام است، پیکره سازی، شعر و سرود ، نقاشی، موسیقی و غیره. بر عکس کشتن کافران در اسلام تشویق شده. برای نمونه دانشمندی که دارویی برای یک بیماری بی درمان کشف کرده و باوری به الله نداشته باشد کافر شمرده میشود و وظیفه مسلمان کشتن اوست. همسر آن دانشمند نیز به بردگی و کنیزی مسلمانان در می آید و همبستری با او نیاز به ازدواج ندارد. به عبارت دیگر در اسلام می توان کشت و تجاوز کرد ولی نمی شود اثری هنری ساخت. مسلمانان بارها این دستورات را به کار بسته اند و اینست چرایی پس ماندگی مسلمانان. یک نمونه اسلام ناب محمدی گروه داعش است که باز تکرار مسلمانان صدر اسلام است. داعش، همچون پیشوایش رسول الله، به هر کجا پای می گذاشت پیامدش قتل و غارت و تجاوز و تخریب بود که همه آنها پیروی مخلصانه از آموزه های اسلام و قرآن است. بسیار شگفت است که این گونه گروهها وفرقه ها هنوز در جهان وجود دارند. بوکوحرام در نیجریه، طالبان در افغانستان از نمونه های دیگر هستند. نمونه بزرگتر آن اسلام در ایران است که با فاجعه انسانی آن بسیار بزرگی همراه بوده وهست.

ایران از نخستین سرزمین هایی بوده که از اسلام پلید آسیب های بسیاری دید. داستان ایران مانند شاهزاده خانم زیبایی ست که اهرمنی او را به طلسمی دچار می کند و او زیبایی، جوانی و دارایی ش را از دست می دهد و چروکیده و نابینا، ناشنوا و ناتوان می شود. سالها می گذرد و این شاهزاده خانم از یاد میبرد که روزی شاهزاده ای بوده و زیباییش رشک حسودان بود. پس تاریخ شاهزاده ای از راه می رسد، طلسم را دور می کند و شاهزاده خانم زیبایی و دارایی خود را باز می یابد، بینایی و شنواییش نیز رو به بهبود می رود. شاهزاده خانم کم کم به یاد می آورد که پدرش روزی فرمانروای نیمی از جهان بود. اهرمن در کناری در کمین نشسته بود و گاهی در گوش او زمزمه می کرد و او که به سخن های پلید اهریمن خو گرفته بود، حرفهای او را هنوز باور می کرد. شاهزاده خانم به آرامی چشم خود را باز می کند و نخستین چیزی که می بیند شاهزاده است که او را نوازش می کند ولی می پندارد که او همان ست که طلسمش کرده. چنگی به روی او می زند و شاهزاده را بیرون می راند. اهرمن باز هم پیدایش می شود و شاهزاده خانم را دوباره به طلسم دچار می کند. اینبار طلسمش را صد چندان می کند تا شاهزاده هیچگاه نتواند باز گردد. شاهزاده خانم دوباره زیبایی و دارایی خود را از دست می دهد و هر روز ناتوانتر می شود. "بپژمرد چون لاله در ماه دی تنش خشک و رخساره همرنگ نی"

اسلام بنیان نادانی، بی سوادی، بیماری، پس ماندگی و پاره پاره شدن ایران است. اسلام در ایران در سلسه صفویه و قاجار شدت گرفت. اسلام همچنان بسیار تلاش کرده تا مردم ایران سرشت ملی خود را از یاد ببرند و اگر به پژوهش های کاوشگران اروپایی نبود، هنوز چیزی از تاریخ پر افتخار هخامنشی، کورش و داریوش نمیدانستیم. سلسله پهلوی تلاش کردد ایران را از خرافات اسلامی بیرون آورد ولی این کار نیاز به زمان بیشتری داشت. افزون بر آن لازم بود خرافات را با زور بیشتری از مردم دور می کردند چه مسلمانان هیچ شرمی از پس ماندگی خود ندارند.

باز هم اسلام در ایران و در لباس جمهوری دوباره پیدایش شد در کشوری که داشت تازه از فقر و نکبت قاجاریه که در آن فرقه شیعه و دستورهای شرعی نقش بنیادی داشت، رها می شد و در دوره پهلوی به هویت ایرانی خود باز میگشت. در طول چهار دهه و برقراری دستورات و شریعت اسلامی ایران به یکی از فقیرترین کشورها در جهان تبدیل شده، هیچ نقشی نه در اقتصاد جهانی و نه در هیچ شاخصه پیشرفت خود در جهان ندارد و عملا از بازرگانی های جهانی بیرون شده است. به جای آن مهاجرت و فرار نخبگان، اعدامها، فقر و گرسنگی، بی سوادی و شمار زندانی های سیاسی در جهان رتبه بالایی دارد. اینها همه از پیامد های دنباله روی از فرقه پلید اسلام است.

این اسلام نابودگر چیست؟ به تازگی بسیاری از دانشمندان، تاریخ شناسان و زبان شناسان در باره آغاز اسلام، پیامبر آن رسول الله، کتاب آن قرآن و مکان آن، مکه، پژوهشهای برجسته ای کرده اند که این کتاب چکیده ای از این پژوهش ها را برای خوانندگان به ارمغان آورده است. اسلام بر سه پایه استوار است. نخست اینکه پیامبری به نام محمد دارد. دوم کتابی دارد که فرستاده آن الله است که آنرا قرآن می نامند و سوم اینکه جایگاهی در شهر مکه در حجاز دارد .

یک پرسش پژوهشگران این بوده است که این رسول الله که به او محمد می گویند کیست؟ واژه "محمد" در قرآن تنها چهار بار آمده که مراد آن فرنام یا لقب بوده است و نه نام. در حالی که نام های پیامبرانی چون عیسی و موسی و نوح چندین بار در قرآن آمده است. پس محمد نام نیست و نام راستین پیامبر اسلام آگاهانه از قرآن زدایش شده و همواره او

را در این کتاب "رسول الله" یاد می کند و نه محمد. پیش از اسلام هیچ عربی نام محمد نداشت. محمد در زبان سامی یک فرنام است یعنی ستایش شده که می تواند عیسی ستایش شده، موسی ستایش شده یا نوح ستایش شده باشد. برخی از پژوهشگران بر این گمانند که رسول الله گفته شده در قرآن همان عیسی مسیح بوده زیرا که بخشهایی از قرآن رونوشتی از انجیل آنهاست. در نوشته های مسیحی و یهودی پیش از اسلام مژده از یک محمد (ستایش شده) آمده بود که جهان را نجات می دهد. حال یکی پیدا می شود و نام خود را محمد می گذارد و ادعا می کند که همان ستایش شده ایست است که پیشینیان از آن گفته اند. بنابر این همین نام پیامبر اسلام "محمد"، توهین به شعور شنونده است. برخی پژوهش گران بر آنند که محمد یک شخصیت ساختگی ست و وجود نداشته است و برخی دیگر نام راستین رسول الله را ایاس بن طایی، والی گماشته شده یزدگرد در حیره (نزدیک نجف) گمان می زنند. ایاس در شهر لازقیه در سوریه امروزی زاده شده بود.

در قرآن نام مکه تنها یک بار آمده، شهریست که در آنجا اسلام پدید آمده. همچنین در قرآن نام و بَکه نبز یک بار آمده که شاید همان مکه باشد! پژوهشگران با نگاه موشکافانه به سوی قبله ها در کشورهای گوناگون از چین تا آفریقا تا اروپا یافته اند که در دو صده نخستین اسلام، سوی این قبله ها نه به مکه حجاز بلکه بسوی پترا بوده است. پترا شهری ست در جنوب غرب اردن که سالها پنهان بود و در قرن نوزدهم میلادی یک گردشگر اروپایی آنرا پیدا کرد. این شهر در قرن هشتم میلادی یا صد و پنجاه سال پس از آنچه نامش را هجرت می گذارند با زمین لرزه نابود شد و از رونق افتاد و مردم آن کوچ کردند. اگر نیک به تاریخ بنگرید تمامی خلیفه های مسلمان که نامی از آنان در تاریخ رسمی آمده است، در کوفه، دمشق و بغداد بوده اند و تنها در گفته ها یا حدیث ها، که نمی توان از دید تاریخی آنها را ثابت کرد، نامی از مکه می آید. مکه در حجاز پسا از رونق افتادن پترا "ساخته" شد و پیش از آن وجود نداشت. مکه ای که امروزه در حجاز است در تاریخ نگاشته های ایرانی، یونانی پیش از اسلام وجود نداشته است و در هیچ کدام از نقشه های آنها نیامده. حتی در کتابهای انجیل و تورات نیز واژه ای از مکه یافت نمی شود. آنچه از شبح جزیره عربستان در نقشه های گذشتگان بوده شهریثرب یا مدینه بوده و مکه اصلا وجود نداشته. در گود برداری های تازه که پیرامون کعبه برای ساخت هتل های آسمان خراش شده نیزهیچگونه آثار و نشانه ای از گذشته اسلام یا آنچه مسلمانان در باره مکه ادعا میکنند یافت نشده است. پژوهشگران نشان داده اند که مکه بیش صد سال پس از آنچه به آن هجرت می گویند (۷۴۰ میلادی) ساخته شد و به همین دلیل است که سوی قبله ها پس از دو صده از آغاز اسلام به مکه حجاز گردانده می شود.

ریشه کتاب قرآن نیز خود از پرسشهای بی شمار یست که مسلمانان از پاسخ به آن ناتوانند. پرسش نخست اینست: کدام قرآن؟ روایت های بسیار و نا یکسانی از قرآن وجود داشته اند و هنوز هم وجود دارند. حافظ هفت صد سال پس از پیدایش اسلام این شعر را می گوید

عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ   قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

حافظ می گویید تنها عشق است که انسان را نجات می دهد و قرآن در همه "روایتهای گوناگونش" راه نجات را نشان نمی دهد یا به زبان دیگر در قران عشق و مهر یافت نمی شود. **حافظ می گوید که** چهارده گونه (version) ناهمسان از قرآن را حفظ کرده است. کدام یک از اینها براستی کلام الله است؟ دستاورد پژوهشگران این بوده است که قرآن نوشته هایی

بوده که پیش از اسلام وجود داشته و بارها دستخوش خط خوردگی و پاک شدن و باز نویسی بوده است. بسیاری از نوشته های قرآن دعاهای مسیحیان بوده و چون در خط قدیم نقطه و کسره روی الفبا موجود نبود، به گونه هایی نگاشته شده که با نوشته نخستین ناسانی بسیاری دارد و تنها پژوهشگران زبانهای کهن توانسته اند این رمز را آشکار سازند. قرآن به راستی رونگاشتی نادرست از نوشتارهای کتاب مقدس مسیحیان یا یهودیان و زرتشتیان است. یک نمونه دیگر واژه "مجوس" است که در قرآن یک بار آمده. در زبانهای اروپایی واژه مَجیک (magic) به معنی جادوگر است و این واژه از مُغ یا موبدان زرتشتی می آید که هر یک نه روحانی به سبک آخوندهای امروز بلکه دانشمندان زمان خود بودند و دانش نیز خود مانند جادوگریست. پیر مغان در سروده های حافظ همان زرتشت است. بودن همین واژه مجوس در قرآن نشان از کپی برداری آن از نگاشته های مسیحی های غربی بوده برای نمونه داستان "هنگامی که سه مَگی (magi) که در زاد روز مسیح به دیدن او می روند" در انجیل آمده. چون عربی "گ" ندارد آنرا مَجی می گویند و مجوس گفته شده در قرآن نیز از همین ریشه است.

چکیده سخن اینکه اسلام پیامبرش دانسته نیست، مکانی که در آن بوجود آمده ساختگی ست و کتابش رونوشتی از داستانها و دعاهای مذهب های دیگر بوده است. پاسخ مسلمانان به این گونه پرسش ها و روشن گری ها ترساندن پرسشگر وتهدید به کشتن اوست و همواره کوشش در پنهان کردن راستی دارند.

در این نوشتار کوشش شده در هفتاد و دو بخش، چگونگی ویران کردن ایران و جهان را به دست فرقه پلید اسلام بیاوریم. تلاش شده بخشهای این کتاب مانند دامن خانم ها، کوتاه باشد تا نگاه ها را به خود برباید و بلند باشد تا نکته اصلی را بپوشاند. نوشتاری که به آن بارها ارجاع داده می شود خود قرآن است و همچنین حدیث ها و کتاب های تاریخی با پشتوانه های استوار و چکیده پژوهشهای تازه پژوهشگران جهان در دهه گذشته در اسلام است. در بخشهای نخستین به ریشه های اسلام می پردازیم. سپس نقش اسلام را در دگرگونی انسان به بی وجودی و بردگی برای الله توهمی خواهد آمد. در بخش های پسین نیز در نقش اسلام در پس ماندگی ایران و کشورهای دور و برش و در پار پاره کردن ایران می نویسیم. در پسا بخش های آخرین نیز برخی از راه و چاره ها برای رهایی از این فرقه پلید آمده است. نبرد امروزی بین پیشرفت و دانش و پسرفت و نادانی و اسلام است.

نام نویسنده نمایان نشده زیرا که سرشت تروریستی فرقه پلید اسلام در پاسخ به این گونه روشنگری ها تنها یک چیز است و آن هم نابود کردن کتاب و کشتن نگارنده آن.

شهریور ۱۴۰۳

مسلمانان ندانسته بت پرست هستند

در گذشته های دور بسیاری از مردم بت پرست بودند و هر بتی نماد شخصیتی بود. یهوه، که در آینده خدای یهودیان شد، بتی بود که مَنِشی بسیار خشن داشت و طلا دوست هم بود . الله بُتی بود که عربها آن را ستایش می کردند و در کعبه هم که جایگاهی بود که در آن بتها را نگهداری می کردند و عبدالله که او را پدر پیامبر معرفی می کنند یکی از نگه داران آن بتها بود.

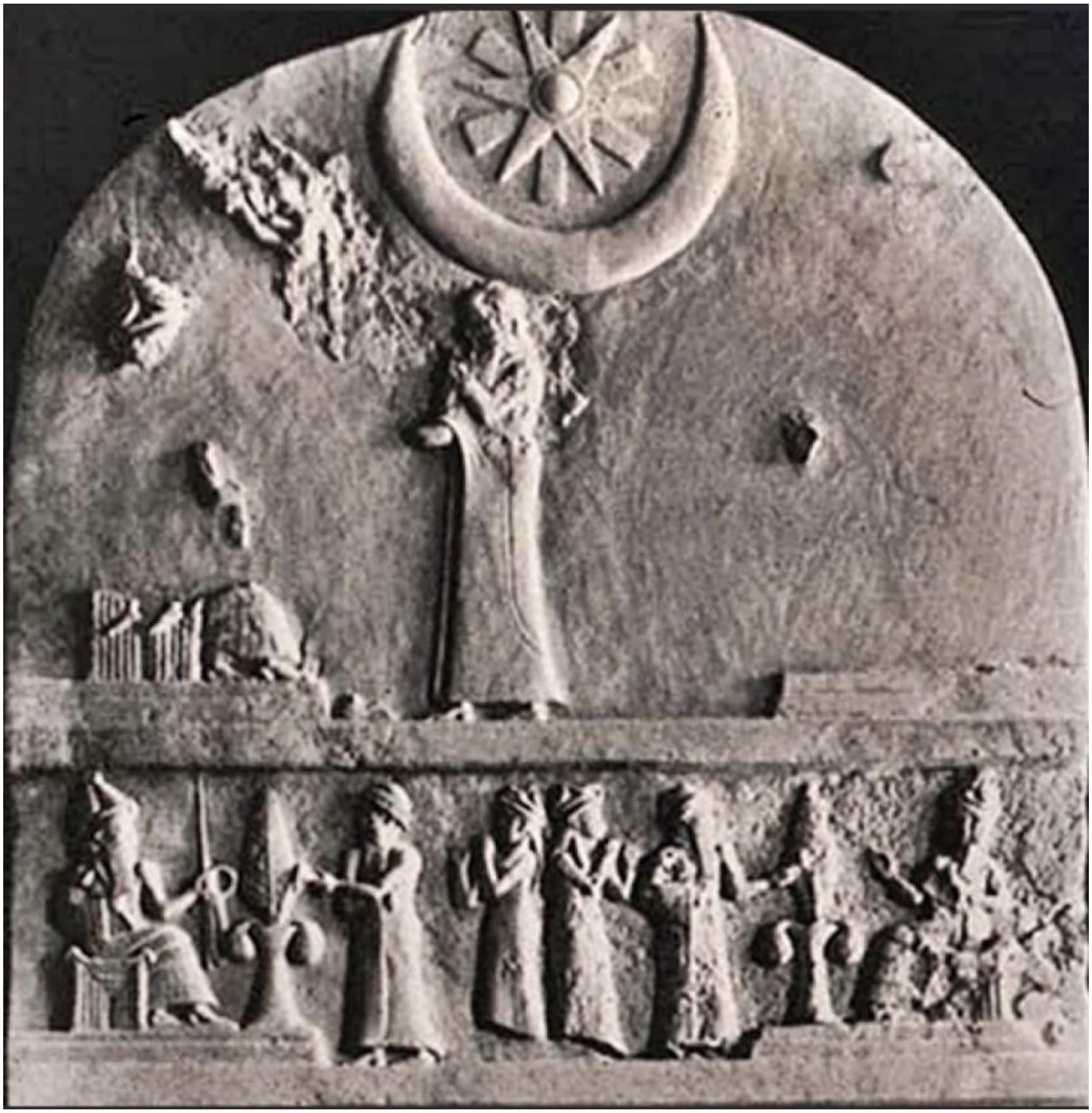
رسول الله، الله را به عنوان خدای بزرگتر خود انتخاب کرد. بزرگتر به این معنی که از بت های دیگر بزرگتر است و واژه الله اکبر نیز از همین جا می آید. مسلمانان هر ساله به مکه می روند و به دور کعبه می گردند نمی دانند که آن بتکده است. خداوند در یک چنین جعبه کوچکی نمی گنجد.

الله خود بت ماه است که حِلال آن روی پرچم برخی از کشورهای اسلامی نقش بسته است و عربها چرخش ماه به دور زمین را اساس گاه شماری خود بنا نهاده اند. الله دخترهایی هم داشت به نامهای لات و مناء و عزی. لات، بت حسادت بود. منات، بت ایمان بود و عزی مربوط به یک باغ است که مورد پرستش قبیله قریش بود. هر یک از این بتها معبدی داشتند که پیامبر اسلام آنها را ویران کرد.

مقام الله در اسلام به وسیله پیامبر از یک بت ساده به خدای یکتا ارتقاء یافت. ویژگی الله آنست که نه زاییده شده و نه می زاید. او همه را وادار کرد که این موجود ساخته ذهن او را پرستش کنند و در غیر این صورت کافر به حساب می آمدند. آنهایی که به این الله خیالی باور دارند را مومن میگویند.

تمامی این نامهای عجیب و غریب و حتی خود الله مربوط به مرحله ای نخستین از تحول اندیشه ای انسانها بوده که امروزه با وجود پیشرفتهای چشمگیر در دانش از ارزش آن کاسته شده. مسلمانان ناخواسته بت پرستند و بگفته قرآن "ولی خودشان نمی دانند"!

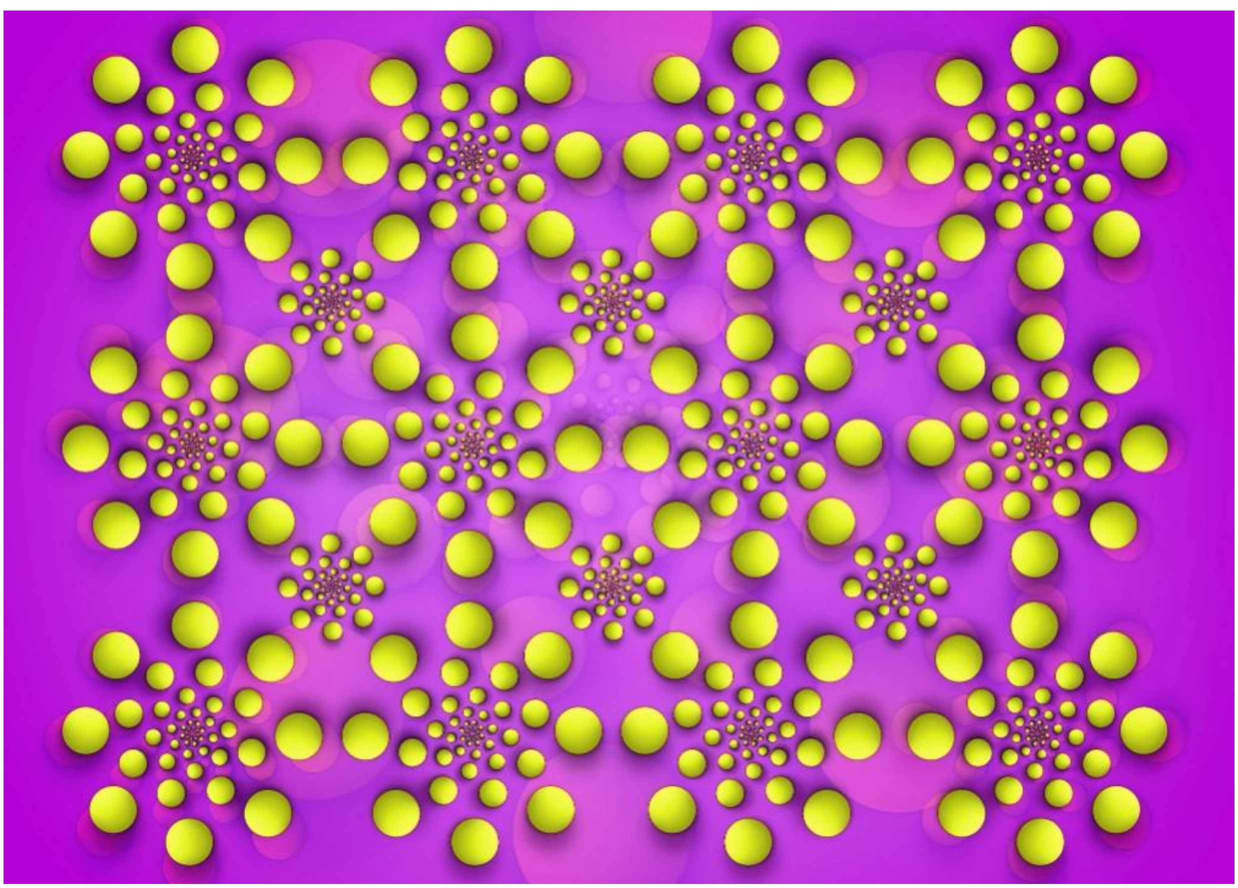
در باور مسلمانان مکه مقدس ترین جای جهانست پیامبران پیشین در آنجا دفن شده اند و جسدشان سالم مانده است در حالی که هیچ نشانه ای از اینکه پیامبران دیگر از آن دیداری داشته باشند موجود نیست و در تورات یا انجیل هم سخنی از مکه یا کعبه نیست. حتی خود ابراهیم هم هیچگاه به صحرای عربستان نرفت و مراسم حجی را بجای نیاورد. کعبه جایی بود که می توانست بت پرستان را به خود بکشاند تا مراسم زیارتی خود را در ان انجام دهند. ولی قرآن در سوره توبه ۲۸ از بت پرستان می خواهد که دیگر به مسجدالحرم نیایند. افزون بر کعبه و الله، مسلمانان سنگ سیاه (حجرالاسود) را نیز پرستش می کنند که در کنار کعبه نهاده شده. یکی از انگیزه های بودن کعبه در مکه امروزی اینست که سنگ سیاه به این جا آورده شده بود.



اسلام دروغ و تَوهّم در تَوهّم است

در یکی از داستان های کتاب گیلگمش، که ترجمه کتیبه های یافت شده در پی کاوش های باستان شناسی انگلیسیها در شمال عراق امروزی ست، داستانی ست از بارانی بزرگ و سیل و یک کِشتی که مردم را از این سیل نجات می دهد. کتیبه های گیلگمش دو هزار سال پیش از میلاد مسیح، یا بیش از چهار سال پیش نگاشته شده. یهودی ها داستان شخصیت موهومی به نام نوح را می سازند و او را سازنده آن کشتی نجات می دانند و سپس دین ساختگی اسلام نیز داستانهای یهودیان را رونوشت می کند و نوح را پیامبر الله به ما می شناساند. حتی خود موسی هم موجودی افسانه ایست و تاریخ معتبری برای او نیست.

اسلام مانند دیگر مذهب ها متوهمی به نام ابراهیم را پدر خود معرفی می کند و او را مسلمان هم می داند. توهم های دیگر چون الله، جن، روز قیامت، وجود جهانی پس از مرگ، دوزخ و بهشت نیز آفریده هایی از جهان موهومی مسلمانان هستند. تاریخ خود پیامبر اسلام هم در پس پرده ای از ابهام است که برخی پژوهش گران (همانند رابرت اسپنسر) به این باور رسیده اند که اصلا وجود نداشته. در کار خانه توهم سازی اسلام، توهم پس توهمهای پیشین ساخته می شود. برای نمونه امام دوازدهم که اصلا بدنیا نیامده، را در توهم شیعیان به عنوان امام غایب به ما می فروشند که پس از دوازده صده هنوز هم زنده است و هر جمعه ممکن است با اسب سفیدش دوباره خود را آفتابی کند! انسان امروز با این جهانی وسیع از دانش و داده ها، نمی تواند خیالات پیشینیان را جدی بگیرد. مسلمانان معتقد به توهّماتی هستند از متوهم هایی که داستان شان کاملا تخیلی ست و هیچگونه نشانه های تاریخی برای آنها وجود ندارد. چرایی این نیز به نوبه خوب جالب است اگر معجزه ها و کرامات را به گذشتگان نسبت دهیم بسیار آسان تر می شود مخاطب کم دانش را قانع کرد. باوراندن با آنچه در پس فضایی مه آلود تاریخی پنهان است همواره خریدار دارد.



رسول الله جنایت کار بوده و هست

جنایت کار بودن رسول الله در خود قران و نیز روایتهای پر شمار است امده است.

درکتابهای سیرت رسول الله و کتاب الطبقات الکبیر ابن سعد آمده است:

"یکی از شاعران و سرایندگان روزگار رسول الله زنی با نام اَسما بنت مروان بود که رسول الله را پس از دزدی سپاه او در غارت بدر در سروده هایش نکوهش و مردان قبیله خود را سرزنش کرد. رسول الله یکی از پیروانش، عَمربن عادی، را دستور به کشتن وی داد. عَمر نیز شبانه به خیمه اسما میرود. اسما خود و فرزندانش در خواب بودند و نوزادش از پستان وی شیر می خورد. عمر شمشیر را به سینه اسما فرو میبرد و او را می کشد. رسول الله به عمر مژده بهشت را در آخرت می دهد!"

درکتابهای تاریخی[1] همچنین آمده است:

"رسول الله زیدبن حارث، پسر خوانده پیشین خود، را به وادی القری فرستاد که با طایفه بنی فزاره روبرو شدند و بین آنها درگیری شد. مسلمانان شکست سختی خوردند و زید مجروح شد ولی توانست به مدینه بازگردد. امه قرفه رییس قبیله بنی فزاره بود که در بزگواری نامدار بود، دوازده پسر و یک دختر بسیار زیبا داشت. زید به دستور رسول الله برای جبران آن شکست و اینکه نمی توانست پیروزی یک زن را تاب بیاورد دستور حمله دوباره به بنی فزاره داد. در سال ۶۲۹ میلادی، لشکر اسلام ناگهانی شبانه به بنی فزاره حمله کرد و با بانگ الله اکبر به کشتار مردم پرداخت. آنان که ایستادگی کردند سر از تن جدا کردند و دیگران را دست بسته اسیر کردند. امه قرفه را زید بدست یک سرباز اسلام به نام قیص بن منصور داد تا او را بکُشد. قیص دست و پای این زن سالخورده را از دو سو با شتران کِشید و در حیرت مردم قبیله او را دو نیم کردند. سپس مسلمانان سرش را از تنش جدا کردند و پس از غارت دارایی های قبیله آنرا به مدینه آوردند. اسیران را برده فروشی کردند. زید در بازگشت به خانه رسول الله رفت و او را لخت دید که شگفت زده شد و برایش از پیروزی الله گفت. رسول الله زید را در آغوش گرفت و او را بوسید. رسول الله دستور داد سر بریده را بر نیزه کنند و در مدینه بگردانند. رسول الله دختر امه قرفه را به عمویش هازان ابن ابی وَهب داد که از تجاوز به وی دارای یک فرزند شد."

بنی‌قریظه از قبیله های یهودی ساکن مدینه بود و در کشاورزی پیشرفته بودند. در میان درگیری های مسلمان با دیگران آنها خود را درگیر نمی کردند ولی از مسلمانان نیز جانب داری نمی کردند. پس از نبرد بدر و احد، ابو سفیان با بنی نضیر و بنی قینقاع، مدینه را برای در هم کوبیدن با مسلمانان محاصره کردند که با پیشنهاد سلمان فارسی خندقی درست شد. أبو سفیان در این جنگ شکست خورد و مسلمانان به دژهای یهودیان حمله ور شدند. یهودیان تسلیم شدند و درخواست کردند که از آنجا کوچ کنند ولی محمد دستور به کشتار آنها داد و تا ۸۰۰ تن از مردان آن قبیله را علی بن ابی طالب در یک روز گردن زد. کودکان و زنان نیز به اسارت مسلمانان در آمدند. برای زنده ماندن برخی اسلام آوردند. روح الله خمینی میگوید " ...لکن آن روزی که فهمید قابل تربیت نیست، هفتصد نفرشان را در یک جا، یهودی بنی‌قریظه را در حضور رسول‌الله می‌کشند، گردن می‌زنند به امر رسول‌الله."

[1] السیرة النبویة نوشته‌ی ابن هشام ،جلد۲، برگ ۳۹۳، تاریخ طبری،جلد۳،برگ۱۱۳۱، المغازی نوشته‌ی واقدی ،برگ ۴۲۷، الطبقات الکبری نوشته‌ی ابن سعد،جلد ۲، برگ ۸۸،

سوره توبه آیه ۵ می گوید

" ...کافران را هر جا یافتید بکشید..."

تنها باور نداشتن به الله و یا هر آنچه مسلمان فرمانروا بخواهد می تواند یکی را کافر بخواند و به همین سادگی حکم مرگش هم در خود قرآن داده شده است.



گردن زدن ۸۰۰ بی گناه از قبیله ای یهودی در یک روز به دستور رسول الله

رسول الله زن باره بود

قرآن مانند سناریوی فیلمهای هالیوودی ست که با ستیزه های تند و داستانهای جفت گیری یا سکس، گر چه در قران همه چیز یافت می شود به جز عشق! در سوره احزاب آیه ۵۰ الله به نبی مژده می دهد که هر گونه از زنان فَک و فامیل گرفته تا زنان غریبه و هر که در دسترس باشد را می تواند به زنی بگیرد:

"ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده ای حلال کردیم و [کنیزانی] را که الله از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه هایت و دختران دایی تو و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشددر صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان ما نیک می دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و الله همواره آمرزنده مهربان است"

در سوره تحریم، آیه یکم، رسول الله که ستاره داستان های قرآن است و با داشتن ۴۰ زن هنوز سر و گوشش می جنبیده، هنگامی که برای همخوابگی نوبتی به خانه یکی از همسرانش (حفصه دختر عمر) می رود و با کنیز او (ماریه) تنها می ماند، رسول الله بیکار نمی ماند... تا اینکه حفصه از راه می رسد و رسول الله را با ماریه در رختخوابش می بیند و داد و بیداد می کند. آیه یکم سوره تحریم این است (ترجمه قمشه ای):

"ای پیغمبر گرامی برای چه آن را که الله بر تو حلال فرمود تو بر خود حرام می‌کنی تا زنانت را از خود خشنود سازی؟ در صورتی که الله بسیار آمرزنده و مهربان است (بر هیچ کس خصوص بر تو رسول گرامیش سخت نخواهد گرفت. در تفسیر وارد است که روزی حَفْصه با اجازه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به خانه پدرش عمر رفت، پیغمبر با ماریه در حجره حَفْصه خلوت کرد. ناگه او رسید و غوغا انگیخت که تو در حجره من با کنیزی خلوت کردی و آبروی مرا نزد زنانت بردی. حضرت برای خشنودی او فرمود: من ماریه را بر خود حرام کردم ولی این سرّ نزد تو است با هیچ کس مگوی. او به فور عایشه را هم آگه ساخت، او هم با رسول راجع به ماریه گفتگو کرد. حضرت سوگند خورد که ماریه را ترک گوید. آن دو زن شاد شدند و این آیه نازل گردید)."

رسول الله از حفصه می خواهد که این راز را پیش خود نگه دارد و وقتی حفضه نمی پذیرد، سوره های ۲-۶ التحریم را الله به رسولش نازل می کند که زنهایش را تهدید می کند که آنها را طلاق دهد و بجایشان زنان جوان تری بگیرد. این زمانی ست که رسول الله بیش از ۵۵ سالش بوده و الله بجای مادر شوهر یا بستر گستری بی شرم انجام وظیفه می کند و رسول الله را از آبرو ریزی می رهاند.

رسول الله به آنان که "ایمان آورده اند" فرمان می دهد که به کاروانها حمله کنند و دارایی هایشان را غارت کنند یعنی بدزدند و مردان شان را یا بکشند یا به اسیری بگیرند و سپس زنهای شان را کنیز خود کنند که یعنی بدون ازدواج در حالی که شوهر هم دارند به آنها تجاوز کنند. در این میان کنیز های جوان تر و زیباتر نصیب خود رسول الله می شد.

رسول الله به همسر پسر خوانده اش زید خود هم رحم نکرد. نخست از زینب خواست همسر زید بشود، که پیشتر برده او بود. زینب نپذیرفت که در اینجا سوره الاحزاب آیه ۳۶ از سوی الله آمد که او را وادار به این کار کرد. سپس روزی به خانه او می رود و در نبود زید زینب را برهنه می بیند و رسول الله باز هم سرو گوشش جنبید. الله باز هم نقش بستر گستری

را تنها برای رسول خود انجام داده و سوره الاحزاب آیه ۳۷-۴۰ را آورد که زید را در رو در بایستی بگذارد تا از زینب جدا شود. سپس زینب نیز با رسول الله پیوند زناشویی می ببندد. این آیه همچنین به مسلمانان پروانه داشتن فرزند خوانده را نیز نمی دهد.

رسول الله بچه باز بود

خدیجه، همسر نخستین رسول الله، پانزده سال از او بزرگتر بود و پس از مرگش رسول تنها می ماند. خالا بنت حکیم به رسول پیشنهاد یک زن نا باکره و یک باکره را می کند. زن ناباکره سوده بنت زمعهٔ بود و دیگری عایشه دختر ابوبکر. رسول الله هر دو را خواستار می شود. سوده ۵۲ ساله بود. پیوند رسول الله با سوده برای این بود که مانند یک زن با تجربه و خدمتکاری بی هزینه برایش کار کند. به هر روی رسول الله پس از چندی از سوده جدا می شود. عایشه دختری شش ساله بود و رسول الله در ۵۱ سالگی او را به همسری می گیرد. عایشه در روز رفتن به خانه بخت خود عروسکی در دست داشت. رسول الله با این کودک رابطه جنسی به روش اسلامی که یکی از آنان "الفخذ " خوانده می شود، یعنی مالیدن آلت تناسلی مردانه بین ران های زن، داشت و در سن نُه سالگی اش به او تجاوز می کند (صحیح البخاری جلد ۷، کتاب ۶۲ شماره ۸۸). هنگامی که رسول الله با عایشه در شهر دیده می شد، مردم را به این پرسش وا می داشت که آیا این کودک نَوه رسول الله است؟

رسول الله با پسر بچه ای که او را علی ابن ابی طالب، پسر عموی او، می شناسیم نیز لواط می کرد که خودِ علی در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه آنرا گزارش میدهد:

"شما موقعیّت مرا نسبت به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می دانید، پیامبر مرا در اتاق خویش می نشاند، در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می گرفت، و در بستر مخصوص خود می خوابانید، بدنش را به بدن من می چسباند، و بوی پاکیزه خود را به من می بویاند، و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می گذارد، هرگز دروغی در گفتار من، و اشتباهی در کردارم نیافت."

گمان است رسول الله در زمان خود فن آوری USB که امروزه شرکت اینتل (Intel) نوآوری کرده است را یافته بوده که در کیر او بود که در سوراخ پشت علی ابی طالب فرو می کرد تا الهامات الله با سرعت بالا و بدون تباهی (Error) به او وارد و ذخیره شود و علی نیز خود به دیگر شاگردانش این داده ها را با همین روش وارد می کرد. این "سنت رسول الله" تا به امروز بین مسلمانان و بویژه در مدرسه ها اسلامی و حوزه های علمیه بین استاد و طلبه ادامه دارد.

رسول الله با دختر (یا دختر خوانده) خود، فاطمه، نیز پیش از ازدواجش با علی ابن ابی طالب در سن نه سالگی پیوندهای جنسی داشت که بر اساس حدیث هاییست که رسول الله هر شب لبها و پستانهای او را می بوسید زیرا که "از دهان فاطمه بوی بهشت می آمد"! حدیث های دیگری گویای آنست که رسول الله حسین ابن علی را نیز بر زانویش می نشاند و لب و زبان را میبوسید "تا از آتش دوزخ در امان باشد".

در قرآن، دزدی و غارت از کاروانها و تجاوز به زنان بسیار سفارش شده ولی در هیچ کجای آن مرز سنی برای زنان نمایان نیست (برای نمونه سوره طلاق آیه ۴). بسیار پیش می آید که مردان (یا پیر مردان) مسلمانان بیش از شصت سال با کودکانی کمتر از ۶ سال پیوند زناشویی دارند. برای نمونه در فیلم سینمایی اُساما که در زمان حکومت اسلامی طالبان پیش از حمله آمریکا به افغانستان است، دختر یتیم ۶ ساله که خود را در میان پسران پنهان می کرد را وادار می کنند با

یک پیر عمامه بسَر شصت ساله که چندین همسر دیگر نیز داشت پیوند زناشویی ببندند. پیر مرد تنها چیزی که از اسلام می پنداشت غسل کردن بود و فیلم با غسل او پس از تجاوز به دختر شش ساله پایان می یابد.

کودک همسری در مسلمانان همچنان ادامه دارد. روح الله خمینی در سن بیست و هشت سالگی با کودکی ده ساله پیوند زناشویی داشت. خمینی در کتاب تحریرالوسیله (جلد ۲ صفحه ۲۱۶)، می نویسد یک مرد می تواند هر جور لذت جنسی را از همسرش ببرد حتی اگر همسرش نوزاد باشد. روشی که خمینی پیشنهاد میکند بوسیدن بسیار او و الفخذ است.

اینگونه پیوند جنسی نمی تواند حتی در پندار هیچ آدمی باشد. بی پروا میتوان گفت، مسلمانان بیماران روانی اند.



رسول الله ۵۳ ساله در کنار همسر شش ساله آیشه

رسول الله دیوانه بود

قرآن در سوره قلم آیه های ۱ و ۲ می گوید: "قسم به قلم و آنچه با آن می نویسند که تو (یعنی رسول الله) دیوانه نیستی"! چرا الله بر اینکه رسولش دیوانه نیست پافشاری می کرد؟ زیرا که دیگران او را دیوانه می پنداشتند. در قران باز هم از اینکه دیگران وی (رسول الله) را دیوانه می خواندند آمده است. در الفرقان آیه ۸، قرآن میگوید "یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از آن بخورد و ستمکاران پرسیدند مردی افسون شده را دنبال نمی کنید؟".

الطور آیه ۲۹ "پس اندرز ده که به لطف پروردگار نه کاهنی و نه دیوانه" ، الحجر آیه ۶ "و گفتند ای کسی که قرآن بر او نازل شده است به یقین تو دیوانه ای" ، الصافات آیه ۳۶ "و می گفتند آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم"، التکویر آیه ۲۲،" و رفیق شما مجنون نیست "، باز هم سوره القلم آیه ۵۱ باز هم دیوانه بودن رسول باز گو می شود "و آنان که کافر شدند چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می گفتند او واقعا دیوانه ای است". این همان آیه "و ان یکاد..." است که بسیاری از مردم بر سر در خانه های خود آویزان می کنند تا از "چشم بد" در امان باشند.

پس قران خود گواه آنست که در زندگانی رسول الله دیگران او را چگونه می پنداشتند. رسول الله آنانی که وی را دیوانه می خوانند را "ستمکار" و "کافر" می خواند و هرگاه توانست، با آیه های دیگری همچون سوره التوبه آیه ۵ احکام کشتن آنها را داد. برای نمونه در سوره القلم آیه ۱۵ می گوید "چون آیات ما بر او خوانده شود گوید افسانه های پیشینیان است" و در آیه یسین (آیه ۶) پاسخ می دهد " زودا که بر بینی اش شمشیر داغ نهیم". پاسخ های مسلمانان همیشه اینگونه است، با کشتن یا گذاشتن شمشیر داغ بر بینی آنانی که افسانه های رسول الله را به سخره می گیرند.

در کتابهای تاریخی (برای نمونه سیرت رسول الله و تاریخ طبری) آمده که رسول الله درست پس از دریافت نخستین وحی قصد خود کشی داشته است، زیرا فکر میکرده است که دیوانه شده است! به همسرش خدیجه می گوید، نورهایی را میبینم و صداهایی را میشنوم، میترسم دیوانه شده باشم. وقتی وحی میگرفت به حالت عجیبی میرسید، از احادیث بسیار میتوان ویژگیهای این حالت را یافت، صحیح بخاری معتبر ترین کتاب حدیث مسلمانان وحی گرفتن محمد را از قول کسانی که شاهد نازل شدن وحی بر او بوده اند اینگونه توصیف کرده است، "محمد در هنگام وحی گرفتن ناگهان به زمین می افتاد، چهره اش سرخ میشد، به سختی نفس میکشید، صدایی همچون صدای زنگ میشنید، مانند شتر خرناس میکشید، رویش را میپوشاندند، عرق میکرد". در آن زمان دانش روان پزشکی به شکل امروزی وجود نداشت و بیماری های روانی دسته بندی نشده بود ولی اینگونه رفتار ها بسیار با دو گونه بیماری صرع و اسکیزو فرینی همگونی دارد. صرع بیمار را از خود بیخود می کند، می افتد و بدور خود می چرخد و از دهانش کفی بیرون می آید. بیمار اسکیزو فرینی می پندارد موجودی را می بیند و با او گفتگو می کند. گمان است این موجود خیالی برای رسول الله همان الله بوده.


دکتر این اون دیوانه ای که
میگه با یابو به آسمون رفته.
چی کارش کنیم؟
دکتر روانپزشک
MD
ای بیچاره، او را در گروه خطرناک ها
بگذار، با کسی که ادعا می کنه خدا را
در سینا دیده است، و آن که اصرار دارد
مادرش باکره است، و چهارمی که با
مورچه ها و پرندگان صحبت می کند، و
پنجمی که سعی کرد پسرش را با چاقو
سلاخی کنه
M80

.

اسلام مکه را اختراع کرد

مسلمانان بر این باورند که مکه شهریست بسیار کهن که رسول الله در آنجا زاده شد و همچنین ابراهیم و اسماعیل کعبه را در آنجا ساختند و حتی آدم و حوا نیز زمانی که از بهشت رانده شدند در مکه فرود آمدند. در مکه بود که قرآن برای نخستین بار به رسول "وحی" شد.

در قرآن واژه مکه تنها یک بار می آید (الفتح ۲۴). در سوره آل عمران آیه ۹۶ یک بار هم در قرآن واژه "بَکه" آمده:

"در حقیقت نخستین خانه ای که برای مردم نهاده شده همان است که در بکه است و مبارک و برای جهانیان است".

قرآن بَکه را به ابراهیم پیوند می دهد و حج و زیارت آنرا واجب می خواند. پس به گفته قرآن، وجود شهر مکه یا بکه به زمانهای بسیار پیشین، آدم و سپس ابراهیم باز می گردد. از تاریخ نگاران اسلام و قرآن می خوانیم که "مکه وادی است که در دره ای با رودخانه و سبزه زارها با کوههایی که کعبه را از آنجا دیده می شود" (ابن هشام و بخاری) و "پر درخت است از جمله درخت زیتون" (انعام ۱۴۱). این داستانها با مکه ای که ما امروزه می شناسیم نا همسان است زیرا که مکه چه امروز و چه در گذشته در صحرایی بی آب و بی سبزه زار بوده است. در قرآن نام شهرهای دیگر، مَدْیَنَ ۲۷ بار، ثمود ۲۵ بار، مصر ۸ بار، عاد ۳ بار، ایکه ۴ بار و شهر ستون دار إِرَمَ (الفجر ۳۰) یک بار گفته شده. شهرهای مدین، ثمود و عاد در هزار کیلومتری شمال مکه امروزی هستند و در جنوب اردن و سوریه جای دارند که در آن روزگار پیمودن این دوری با شتر در زمانی کوتاه ممکن نبود. کسانی که قرآن را نگاشتند در همین جاها زندگی می کردند و نه در"مکه" که در حجاز (عربستان) امروزی ست.

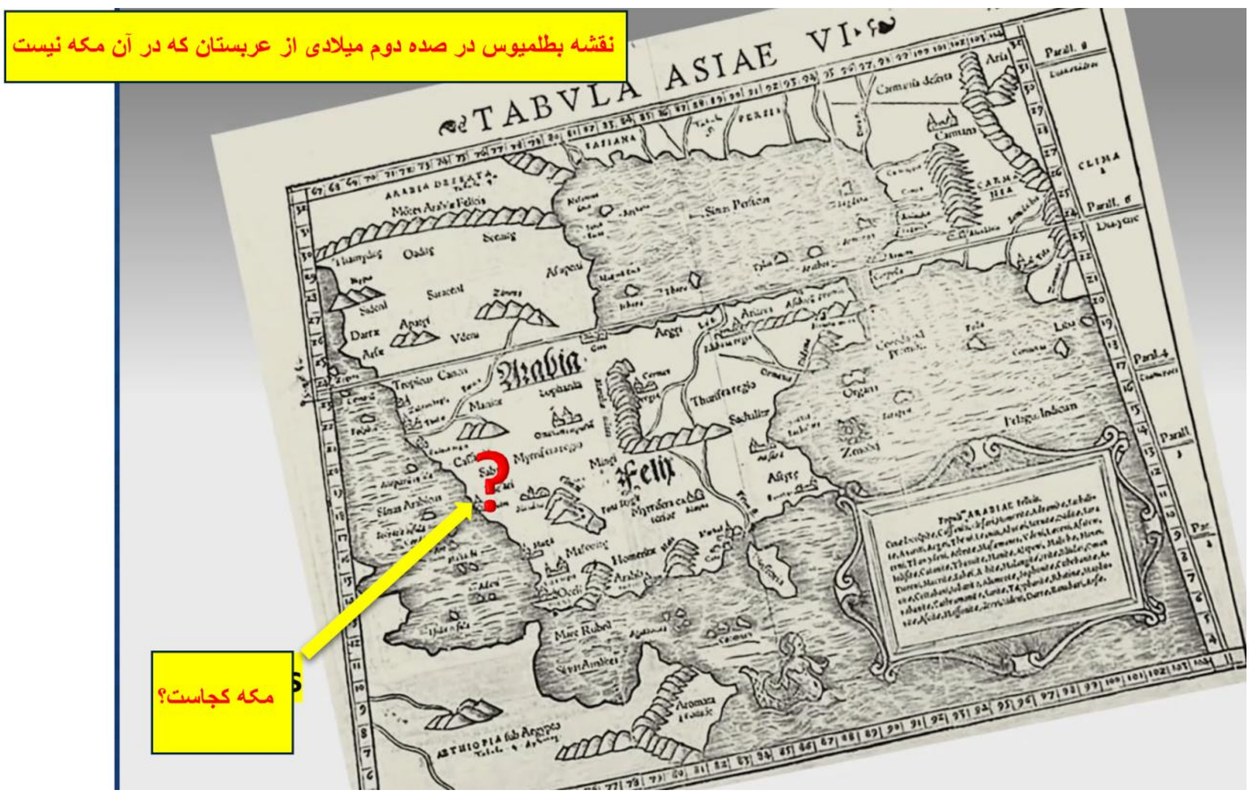
مکه امروزه شهریست در عربستان که هر ساله بسیاری برای زیارت به آنجا می روند. در افسانه ای گفته اند که در دوره نبردهای ایران و روم، جاده ابریشمی که از ایران می گذشت بسته شد و به ناچار کالا ها که بیشتر ادویه جات بودند، از شرق بار کشتی می شد، به ساحل جنوبی در یمن می رسید، بار کشتی ها را در این ساحل بر شتران می گذاشتند و از راه مکه به شمال غربی استانهای رومی سوریه می بردند. سپس به درون کشتی ها برده می شد و برای غربی ها برده می شد. از این راه بود که خدیجه و رسول الله توانستد در بازرگانی خود به ثروت برسند. پژوهشگر دانمارکی (Patricia Crone)، که چیرگی در خواندن چندین زبان کهن غرب آسیا را داشت، پژوهش های بسیاری در باره این راه بازرگانی کرده و میپرسد[۲] چرا باید کشتی ها بارشان را در صحرایی بی آب و علف تخلیه و سوار بر شتران از در صحرایی بگذرانند که در آن شاهراهی نبود و بیم توفان شن نیز می رفت تا به شمال شبه جزیره برده شود در حالی که همان کشتی می توانست سفرش را از دریای سرخ به شمال عربستان پی بگیرد که هزینه و زمان رسیدن به بندر نهایی نیز بسیار کمتر می شد. فزون بر آن کاوشهای باستان شناسی هیچ گونه نشانه ای از چنین راه یا جاده ای و یا آمد و شد های بازرگانی در این مسیر را پیدا نکرده. همچنین، در خود مکه امروزی گود برداری های بسیاری برای ساخت آسمان خراشها رخ داده ولی هیچگونه نشانه ای تاریخی از جمله آدم و حوا یا ابراهیم یا سیصد پیامبری که قرآن آنها را ادعا میکند در مکه دفن شده اند و بدنشان

---

[۲] Patricia Crone, Meccan Trade and the Rise of Islam

هرگز پوسیده نمی شود، در آنجا یافت نشده، بلکه فرمانروایان عربستان کوشش کرده اند هر آنچه هم که نیست را در زیر همین هتل ها پنهان کنند. در باستانشاسی هر لایه ای در زیر زمین به یکی از سالهای کهن پیوند دارد و در مکه آنچه یافته اند همگی به سالهای پس از ۸۰۰ میلادی مربوط میشود. فزون بر این در نقشه های جغرافیایی باستانی پیش از اسلام چه از تمدن های ایران و چین در شرق گرفته و چه از تمدنهای یونانی و رُمی در غرب، هیچ نشانی از شهری به نام مکه ای وجود ندارد. نخستین نقشه ای که مکه را در آن نشان می دهد در سال ۹۰۰ میلادی بوده و در هیچیک از نقشه های باستانی پیش از اسلام نشانه ای از مکه نیست[۳]. همچنین در هیچ جایی از کتابهای تورات و انجیل نامی از مکه یا بکه یافت نمیشود.

نخستین اشاره روشن به مکه در ادبیات غیر اسلامی در سال، ۷۴۱ ، یا صد سال پس از مرگ محمد، در تواریخ بیزانسی-عربی ظاهر می شود. اگرچه نویسنده آن این منطقه را به جای حجاز در میان دو آب (دجله و فرات در عراق امروزی) قرار داده است.   همچنین پایتخت همه خلیفه های مسلمان در دمشق و بغداد بوده است و نه در مکه. کوتاه سخن اینکه، مکه شهریست که بیش از صد سال پس از پیدایش اسلام "ساخته شده" و پیش از آن وجود نداشته که فریبی دیگری در پدیدار شدن فرقه پلید اسلام است!



مکه در هیچ نقشه یا سندی از پیش از آغاز اسلام وجود نداشت

[۳] Mecca: a History of the Muslim Holy Land, F. E. Peters

اسلام قرآن را اختراع کرد

حافظ، سراینده ایرانی، از کودکی نه یک قرآن بلکه چندین گونه (روایت) قرآن ها را از بر داشت. چنانکه خود می گوید

عشقت رسد به فریاد ار خود بسان حافظ　　　　قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

سوره البروج ۲۱ و ۲۲، قرآن را "حفظ شده در لوحی (سنگی)" می خواند و در الحجر ۹ میگوید که آنرا به تدریج نازل کردیم و نگهبان آن خواهیم بود. سوره یونس ۱۰ و الکهف ۱۵ خود قرآن میگوید که واژه های قرآن تغییر ناپذیر است و در الحجر ۹ می گوید خود الله نگهدار آن خواهد بود. مسلمانان باور دارند قرآن بین سالهای ۶۱۰-۶۳۲ میلادی بر "محمد" نازل شد و عثمان، خلیفه راشدون، آنرا در ۶۵۲ میلادی کامل کرد و اینکه قرآن در این ۱۴۰۰ سال دست نخورده است. همچنین مسلمانان باز هم بارور دارند که قرآن تنها کتابیست که از صدر اسلام به همان شکل ابتدایی باقی مانده است و حتی یک "نقطه" یا "کسره" آن دست نخورده است. بخاری نخستین تاریخ نویسی ست که نامی از قرآن می آورد و در باره آن می نویسد که این در سال ۸۷۰ میلادی یعنی ۲۳۰ سال پس از زمانی ست که می گویند عثمان آنرا کامل کرده و آنرا به ۵ شهر مکه، دمشق، کوفه، یثرب و بصره فرستاده. آنچه می دانیم اینست که در سال های پایانی صده هفتم میلادی قرآن های بصره، کوفه و دمشق به نگارش ابی بن کعب با ۱۱۶ سوره، ابن مسعود ۱۱۰ سوره و ابن موسی ۱۱۴ سوره بوده که با ۱۱۴ سوره ای می شناسیم همسان نیست و افزون بر آن پژوهشگر تاریخ و زبان شناس (Arthur Jeffery) میان این کتابها پانزده هزار ناسازگاری یافته است.

زبان عربی که قران با آن نگاشته شده آرامی نَبَتی ست که از سرزمین نَبَتیه در سرزمین لبنان-سوریه-اردن امروزیست و نه از حجاز (عربستان امروزی) . همچنین در نگارش این زبان در صده هفتم میلادی فتحه، ضّمه و کسره حتی نقطه وجود نداشته بنابر این شانزده حرف داشته در حالی که عربی امروزی بیست و شش حرف دارد. بنابراین ادعای مسلمانان در اینکه

قرآن دست نخورده مانده است و "یک نقطه یا کسره در آن دست نخورده" کمی خنده دار است زیرا که نوشته های قرآن اصلا نقطه یا کسره نداشت که دست بخورد یا نخورد و امروزه نقطه ها و کسره های بسیاری به قرآن های نخستین افزوده شده است تا بشود آنرا خواند. یک نوشتار آرامی صده هفتم را می توان با افزودن فتحه و کسره و غیره که در صده هشتم به آن افزون شد، به گونه هایی ناهمسان نگارش کرد زیرا که هر حرفی می تواند تا هشت گونه خوانده شود.

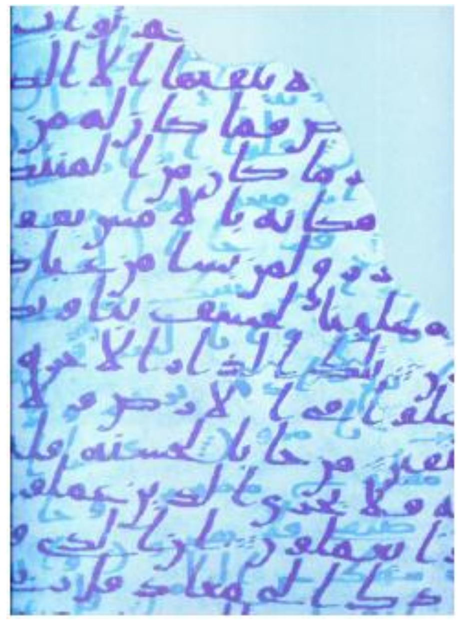


نمونه ای از نگارش قرآن در صده هفتم بدون فتحه و کسره و نقطه (نسخه سمرقند)

در هر سرزمینی که این قرآن ها می رفت به پسند بازنگارنده و ویرایشگر آن نوشته میشد که هیچگونه پیوستگی یا پیوندی با ویرایشگرهای سرزمین های دیگر نداشت و بنابر این گونه های ناهمسانی از قرآن ساخته شد. در صده دهم میلادی هفتصد گونه ناهمسان قرآن وجود داشت. در صده دوازدهم (۱۱۹۴) ابو اسحاق ابراهیم بن موسی الشطابی چهارده قرائت از این قرآن ها را گزینش کرد با اینکه حتی نگاهی هم به قرآن های دیگر نداشت و گزینش های او تنها بر اساس شمار مردمی بود که آن قرائت ها را آموخته بودند و این ها همان چارده روایت (قرائت) های هستند که حافظ به آن اشاره کرده. باز هم در صده پانزدهم میلادی (۱۴۲۹) الجزری نُه قرآن دیگر را بر می گزیند. در حالی که مسلمانان ادعا می کنند قرآن از زمان نزولش دست نخورده مانده است، ناهمسانی این روایت های گوناگون آن به ۹۳۲۶۳ میرسد و بسیاری از این قرآن ها هنوز هم در بازارهای کتاب جهان موجود است.   قرآنی که امروزه در دست ماست یکی از همان چارده روایتی (قرائت) ست و نامش هم"حَفظ آسم" است و در ۱۹۸۵ میلادی یعنی تنها چهل سال پیش گزینش شد.

در بازسازی مسجدی در یمن در ۱۹۷۵ میلادی، نوشته هایی از درون دیوار یک مسجد بیرون ریخته شد که مشخص شد نوشته های قرآنند. آن نوشته ها و برگها را برای تاریخنگاری کربنی به سه کشور انگلستان، آلمان و فرانسه فرستادند که نتیجه آن این بود که زمان نگارش آنها بین سالهای ۳۹۰ تا ۵۵۰ میلادی بوده است یعنی زمان نگارش قرآن به یک یا چند

صده پیش از زاد روز پیامبر اسلام بر می گردد. دیگر اینکه در این نسخه ها خط خوردگی های فراوانی وجود دارند[۴] و افزون بر آن این نوشته ها دعاهایی از مسیحیان است که در انجیل نیز آمده است. اینها نشان بر آن دارد که بخشی از قرآن نه وحی الهام شده به رسول الله بلکه نوشته ها و دعاهای انجیل بوده است[5]. امروزه این چنین کاری جعل و دزدی ادبی است و جرم به حساب می آید.



یک نمونه از برگه های قرآنی که در صنعا در سال ۱۹۷۵ پیدا شده که با روشهای امروزی نور فرا بنفش ویرایشهایی را نمایان که می کند که گویایست که قرآن دست خورده است[۶]

چکیده اینکه قرآن نه یک روایت بلکه صدها روایت بوده است و هیچکدام آنها در صده هفتم نگاشته نشده اند و با یکدیگر همسان نیستند. قرآن از مذهب های گوناگون زمان خود، زرتشتی، یهودی و مسیحی دزدیده شده و در ده هشتم میلادی، زمانی که مسلمانان با دارایی های بی شماری که از غارت سرزمین های پیرامونی خود به چنگ آورده بودند می خواستند خود را در برابر امپراطوری بیزانتین سازمان دهی کنند و برای خود مذهب بسازند گردآوری و نگاشته شد.

---

٤ CORRECTIONS IN EARLY QUR'AN MANUSCRIPTS, TWENTY EXAMPLES
DANIEL ALAN BRUBAKER, 2019, ISBN13:978-949123-03-6 (paperback)

٥ Günter Lüling : “Challenge to Islam for Reformation: The Rediscovery and reliable Reconstruction of a comprehensive pre-Islamic Christian Hymnal hidden in the Koran under earliest Islamic Reinterpretations” – January 1, 2003

٦ Asma Hilali: “THE WRITING PROCESS IN A 7 TH CENTURY QUR'ĀN MANUSCRIPT: THE UPPER TEXT OF THE 'SANAA PALIMPSEST' AS EXAMPLE”

اسلام راستی را ویران کرد

یکی از پایه های اسلام ناراستی و دروغ است چه بدون آن وجود نمی داشت. اسلام فرقه ایست ساختگی و هر آنچه بر پایه اسلام است نیز کژیست و ناراستی. در فرقه پلید اسلام پیامبرش ساختگیست که نام هم ندارد. قرآنِ یا قرآن های اسلام، رونوشت های نادرستی از مذهب های دیگر هستند. مکه حجاز شهری ساختگی ست که در سال های ۷۴۰ میلادی یا صد سال پس از آنچه مرگ رسول الله می دانند بنا شد و پیش از آن وجود نداشت.

به مسلمان باورانده اند که الله به رسول الله "وحی" میکرده و یکی در آنجا منتظر نشسته بود که این وحی ها و الهام های الله را بنگارد. از مکه، که مسلمانان می گویند مکان فرود آدم بوده، ابراهیم و اسماعیل کعبه را در آنجا ساختند و رسول الله در آنجا به زاده شد و در آنجا در گذشت، هیچ نشانه ای پیدا نشده که ثابت کند پیش از صده هفتم میلادی اصلا شهری به نام مکه وجود داشته که این خود از دروغ های بزرگ اسلام است.

در قرآن از ذولقرنین نام برده شده که برخی میگویند اشاره به اسکندر مقدونی دارد. ذولقرنین به دورترین نقطه غرب می رود و در آنجا غروب خورشید را در چشمه ای گل آلود می بیند: الکهف ۸۶ و سپس به دور ترین نقطه شرق می رود و می بیند که خورشید از آنجا بر می خیزد و مردمی را می یابد که در برابر خورشید پوششی نداشتند الکهف ۹۰.

قرآن در سوره الصف ۶ می نویسد که مسیح تورات را می پذیرد و بشارت از آمدن احمد می دهد که مسلمانان او را همان محمد می دانند ولی هیچ اثبات تاریخی برای این گفته مسیح وجود ندارد!

قران می گوید یهودیان عزرا (یا عزیز) را پسر خدا می دانند همانگونه که مسیحیان عیسی را فرزند خدا می دانند ولی حتی خود یهودیان چنین ادعایی ندارند: التوبه ۳۰.

قرآن ادعا میکند که ذولقرنین پرده آهنین بزرگی بپا کرده که تا روز قیامت برجای است: الکهف ۹۶ ولی تا کنون نشانه ای از یافت نشده! و در یونس ۳ می گوید آسمان و زمین در ۶ روز ساخته شدند و در فصلت ۹-۱۲ دو روز، و در البقره ۱۱۷ با یک بشکن الله جهان بوجود می آید!

قرآن، خود پروانه دروغ گویی را می دهد و نام آن هم تقیه است که یعنی هر گاه مسلمان خواست می تواند دروغ بگوید که در آیه آل عمران ۲۸ آمده: " مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست و دوست بگیرند؛ و هر کس چنین کند در هیچ پیوندی با الله نیست، مگر آنکه بخواهید به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیّه کنید؛ الله شما را از [عذاب] خود بر حذر می دارد، و بازگشت [همه] به سوی الله است." با این همه ناسازگاری، آیا اینکه قرآن "کلام الله" است راست است؟

اسلام خرافات را ترویج میکند: آیا جن وجود دارد؟

نیلز بوهر، فیزیک دان نامدار دانمارکی و از بنیانگذاران مکانیک کوانتمی، در دفتر کارش یک نعل اسبی بر دیوار آویزان داشت. همکارش با اشاره به آن نعل اسب او را برای خرافاتی بودنش سرزنش کرد. بوهر پاسخ می دهد: "... ولی می گویند حتی اگر خرافاتی هم نباشی شانس می آورد!". خرافات در همه کشورها و فرهنگ ها وجود دارد و مردم خرافاتی هستند. در اسلام خرافات بخشی نا گسستنی از این فرقه پلید است که مردم را به راحتی به دام می اندازد.

یکی از این خرافات اسلامی موجودی به نام جن است. واژه جن در قرآن ۱۲۰ بار آمده ست. در قرآن، همانند دیگر کتاب های افسانه ای، موجوداتی چون جن، شیطان، فرشته، غلمان، افزون بر رسول الله شخصیت سازی شده اند که نقشهای خود را در سوره های ۱۱۴ گانه آن انجام می دهند گر چه نقش نخست و ستاره بازیگری افسانه قرآن رسول الله ست. کافرها، مشرکها، نیز آدم بده های قرآن هستند و پی در پی توسری می خورند. در بسیاری از آیات قرآن واژه های جن و اُنس در کنار هم می آیند و گمان بر اینست که انس همان انسان است.

مسلمانان این افسانه های را باور دارند و خود در گسترش خیال پردازی های شخصیتهای قرآنی همدست می شوند. حتی پادشاهان صفوی لشکری از اَجنه (جن ها) در پندار خود پروریده بود و هنگامی که ارتشی بیگانه به آنها تاخته بود شاه صفوی با همین لشکر جن ها می خواست به جنگ آنها برود. شاه حسین صفوی شکست خورد و کشته شد و لشکر جن ها هیچگاه به داد او نرسید. شگفت انگیز است که مسلمانان خرافات اسلامی را تا چه اندازه جدی می گیرند تا جای که زندگی خود و یک کشور را با آن به باد می دهند.

بسیاری از دانش اموختگان امروزی، حتی با مدرک دکتری، هنوز به این گونه خرفات باور دارند و برای گشایش در کارشان دعاهایی به زبان عربی می خوانند، مانند "ناد علی" که خود هم نمی دانند معنایش چیست. افزون بر این مسلمانان شیعه باور دارند زمزمه نام امامهای عرب همچون علی، حسین، رضا و امام زمان می تواند راه نجات از دشواری هایشان باشد در حالی که همه این امام ها یا با ضربه شمشیر کشته شدند یا سرشان بریده شد و یا به دست یکی از همسرانشان مسموم شدند و حتی نتوانستند خودشان را نجات بدهند.

خرافات دیگری که بسیار بر زبانها جاریست انشالله است که باور بر اینست که اگر گفته نشود کاری پیش نمیرود. انشالله یعنی اگر الله بخواهد! امروزه برای اجرای یک پروژه مانند ساخت یک سازه مدت ها برنامه ریزی می کنیم و سپس آنرا می سازیم و اگر هم به دشواریی رسیدیم نمی گوییم خواست الله نبود بلکه چرایی و چگونگی آنرا میپرسیم. در پی هر دشواری آموزه های بسیاری نهفته است پس می آموزیم و باز هم در پیاده کردن پروژه پیش می رویم. ابله هانه ترین گونه برخورد به دشواریها به میان آوردن نام الله است که مگر در خرد یک بیابانگرد در صده های پیش وجود خارجی ندارد و خود خرافات است.

اسلام از آزادی بیزار است

انسانها آزاد زاده شده اند و باید آزاده زندگی کنند، بیاموزند و آینده خود را بر گزینند. در آمریکا پس از شکست دادن انگلیسیها در جنگ های خود سالاری، بیانیه ای نگاشته شد و در بازنویس قانون اساسی آمریکا، نخستین دستور آن، آزادی بیان و رسانه هاست و دومین آن آزادی در داشتن سلاح، یعنی در دست داشتن ابزاری برای پایداری دستور نخست.

آزادی گزاره ای زیباست ولی مذهب ها و به ویژه اسلام از آن بیزارند و هشدار می دهد که باید با دستورات اسلام هماهنگ شد و گر نه در آخرت باید چشم به راه آزار و شکنجه در دوزخ بود. مسلمانان کار الله را آسان می کنند و عذاب الهی را به آخرت واگذار نمی کنند و خود زندگی را بر مردم در همین جهان دوزخ می کنند.

مردم در سرزمینی که در چنگال مسلمانان و اسلام می افتند دو گزینه دارند یا اینکه اسلام بیاورند و یا، با خواری، جزیه بدهند (التوبه ۲۹)

"با کسانی از اهل کتاب که به الله و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را الله و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند".

اسلام تنها فرقه ای است که نمی توان از آن خارج شد. اگر هم اسلام نیآوردند باید دستورات اسلامی را ارج نهند و کاری نکنند که مسلمانان ناراحت شوند وگر نه سر از تنشان جدا خواهد شد. هنگامی که اسلام به یک سرزمین وارد می شود آزادی بیرون میرود.

مسلمان باید همواره در نماز یا دعا و نیایش باشد. در دستش تسبیح بگیرد و ذکر الله و محمد کند. خوردن هم در این زندان اسلامی آزاد نیست. در اسلام خوراکی ها و آشامیدنی ها حلال و حرام دارند، که هیچیک بر پایه دانش پزشکی نیست.

در زندان اسلام پوشش هم مرزهای بسیار کوچکی دارد. زنها باید سراپا پوشیده باشند و در خانه بمانند و مردها نیز باید پوشیده باشند و ریش خود را تیغ نزنند.

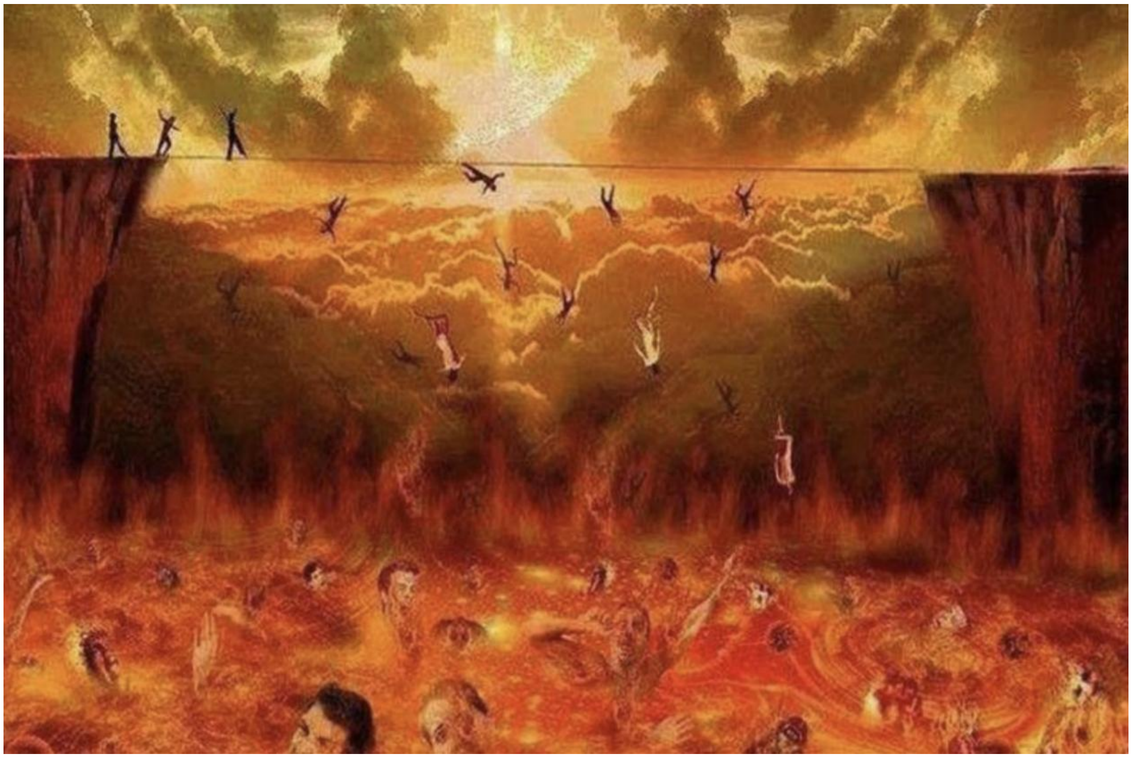
در اسلام گفتن جُک، خندیدن و رقصیدن نارواست و گوشمالی هم دارد. افزون بر آن آواز خواندن، موسیقی، نقاشی، تندیس سازی را اسلام باز داشته.

اسلام فرقه افسردگی ست و نمی شود مسلمان بود و در زندگی خوشی داشت برای همین است که مسلمان اخمو و بد رفتارند. بنابر این در سرزمینی که ساختار اسلام بر آن حاکم است هر گونه نوآوری از میان میرود و سرزمین رفته رفته از جنبش باز می ایستد و مردم افسرده ترک میهن یا خودکشی می کنند. در اینجاست که استعمار گران وارد می شوند و بن مایه ها و منابع آن سرزمین را غارت می کنند.

اسلام زندانی ست که مسلمان به هرکجا برود آنرا با خود می برد.

الله انسان را گمراه میکند و وعده آتش جهنم میدهد

در قرآن سوره بقره ۶ و ۱۰ الله میگوید "اگر که کافر باشید گمراهید و الله بر آن گمراهی می افزاید و مهر بر گوش و چشمانشان می گذارد که چیزی نشوید و نبینید" و بعد هم وعده عذاب در جهنم میدهد. جالب است که این الله تلاش نمی کند که "گمراهان" را هدایت کند. امروزه اگر بخواهید چیزی یاد بگیرید به کتابخانه ای fروید و چند کتاب در آن موضوع مطالعه می کنید. همچنین در اینترنت دریایی از اطلاعات است که با آن میتوان از گمراه شدن پرهیز کرد. حال چه لزومی دارد الله که از همه چیز آگاه است و بر همه چیز تواناست و خالق تمام جهان ست (بقره ۲۹) از پس یک نا باور بر نمی آید و به جای هدایت کافر انواع و اقسام تهدیدها را رو نمایی میکند (بقره ۳۹) فقط به این دلیل که او الله را نمی پذیرد. الله در جواب اینکه چرا ما را راهنمایی نمی کنی پاسخی دارد که اینچنین است: پیشینیان هم از این گونه پرسشها داشتند و همان قدر نادان بودند (بقره ۱۱۸). بازهم الله پیامبر را مسئول به جهنم رفتن کافران نمیداند (بقره ۲۱۹) و تکلیف کافر ها را روشن می کند و حکم آنها از پیش داده شده است.



بهشت موعود اسلام یک فاحشه خانه خمار آور است

افسانه وحی الله به رسول الله و تلاش او برای اسلام آوردن مردم در مکه چندان کارساز نبود تا اینکه به مدینه مهاجرت کرد و در آنجا به پیروانش مژده بهشت داد. با شناخت بهشتی که اسلام توصیف می کند میتوان آرزو و آرمان مسلمانان را دریافت که چیزی نبوده بجز فانتزی های جنسی آنان. در این بهشت اسلامی بردهای جنسی زن تنها با مردان مسلمانان می خوابند و با واژن و پستانهای خود از آنها پذیرایی می کنند افزون بر آن پسران "زیبایی" هم هستند که برای مرد مسلمان بردگی جنسی می کنند. در بهشت برای مسلمانان نوشیدنی های الکلی (شراب) نیز وجود دارد و آب و هوای بهشت سرسبز است. اینست بهشت مسلمانان: آمیزش جنسی گروهی و شراب نوشیدن و کار نکردن برای زمانی تا بی نهایت، همین! سوره الواقعه آیه ۱۲ بهشت را اینگونه توصیف می کند: و از سرسبزی اش، شراب نوشی در آنجا، حوری های چشم درشت و پسر بچه های آماده برای مسلمانان. در همین سوره در آیه های ۳۵-۳۷ قرآن میگوید

"ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم- پس آنان را همواره دوشیزه قرار داده ایم- شوی دوست و هم سن و سال با همسران."

پس حوری ها آفرینشی نوین دارند یعنی اینها زنهایی هستند که در بهشت ساخته می شوند و روی زمین نبوده اند و همواره دوشیزه یا باکره می مانند و شوهر خود را دوست دارند که یعنی آنها آزادانه و خود خواسته با مسلمانان آمیزش می کنند. صحیح بخاری توصیف های بیشتری از حوری ها دارد (۴:۴:۴۷۶) "...آنقدر زیبا و ناب، و زلالند که مغز استخوان پاهایشان از پوستان دیده می شود. در بهشت هیچ کسی بدون همسر نخواهد بود (ص.ب. ۴۰-۷۳۹) یعنی اینکه شمار حوریها به همه مردان می رسد. مردان نیز، بگفته حدیث (جامع الترمذی)، توانایی صدها مرد را خواهند داشت (جامع الترمذی) بنابر این آمیزش به هفتاد و دو حوری باکره و چشم درشت، توانی افزونی است که الله به پیروانش داده است. باز هم در جامع الترمذی حدیثی از رسول لله آمده که آنرا حدیث "حسن" می دانند یعنی گمانی در آن نیست: "آن کسانی که خون و جان خود را در راه الله میدهند در آن جهان یک راست به بهشت می روند و کیفر نمی شوند، بر سرشان تاجی با بهترین گوهر ها گذاشته می شود و با هفتادو دو باکره چشم بزرگ ازدواج می کنند". این ۷۲ حوری باکره در حدیث های بسیار دیگری نیز آمده است و بدینگونه جوانان را داوطب شهادت در راه اسلام می کنند. مسلمانی که شهید نشده تنها دو حوری گیرش می آید ولی برای شهید شمار این فاحشه ها ۷۲ آمده. برای زنها چه؟ با افسوس باید گفت که در قرآن هیچ آیه ای برای لذت جنسی آنها نیامده.

بگذریم از اینکه مسلمانان شماره "۷۲" را از باورهای زرتشتیان دزدیده اند، که شمار گره های بند دور کمری ست که به آن کُشتی می گویند. بهشت مسلمانان فاحشه خانه ایست که پس از زمان کوتاهی خمار کننده می شود ولی اسلام با همین دروغ توانسته بسیاری از جوانان را به جنگ، برای آرمانهای پلید خود، برای جنایت و کشتار بیگناهان به مرگ بفرستد. با این نیرنگ، اسلام توانست جنگجویان جوان بسیاری را با خود همراه و به غارت، کشتار، نابودی سرزمینها و تجاوز به زنان و برده گیری گسیل کند. فاحشه خانه بهشت اسلامی روی دیگری از این فرقه پلید را نمایان می کند که تنها برای غارت، کشتار و تجاوز ساخته شده.

مذهبی که آرمانش صلح و آرامش است به پیروانش می آموزد که به دنبال شمشیر و خشونت نروند و به آشتی و مهر رو آورند تا جهان جای بهتری برای همه باشد. برخی از دین ها این ویژگی ها را دارند ولی نه اسلام.



حوری در بهشت از فریب های اسلام برای انگیزه دادن به جوانان برای جنایت است

اسلام بنیان گذارش را دیوانه ای به نام ابراهیم می داند

امروزه اگر یکی بگوید خدا به او پیام داده که فرزند خود را برایش قربانی کند و سرش را بِبُرد چه می کنید؟ بی گمان گزارش او را می دهید که در تیمارستان بستری شود. در مذهب های ابراهیمی یهودیت، مسیحیت و اسلام، نه تنها یک چنین کسی وجود داشته است بلکه او را پدر آرمان خود نیز می خوانند، نام او ابراهیم است. ناسازگاری یهودیت و اسلام در این است که در باورهای یهودی فرزند قربانی اسحاق پسر ساره، خواهر نا تنی ابراهیم، است که شاید پاسخ به چرایی باشد که یهودی بودن فرزندان از مادر است ولی در اسلام فرزند قربانی اسماعیل پسر هاجر است، که کنیز بوده است. از همین نخست ابروها بالا میرود: که ابراهیم هم با خواهر خود هم خوابه شده و هم با کنیزی که با او ازدواج هم نکرده فرزندی دارد که در سنجش اسلامی اسماعیل حرام زاده میشود. ستیز بین یهودیان و مسلمانان از همین جا آغاز می شود اسحاق یا اسماعیل. در بدو اسلام مسلمان خود را هاجری می نامیدند. اینگونه است که داستانهای پنداری و توهم ها در پندار باورمندان به مذهب های ابراهیمی راستینه می شود و مانند ویروسی از شکلی به شکل دگرگون می شود در حالی که سرشت بنیادین خود را در بر دارد. گاهی این ویروسها یکدیگر را نیز تاب نمی آورند و با هم در ستیز اند.

در قرآن نام ابراهیم ۶۳ بار آمده است. مسلمانان ابراهیم را از نخستین مسلمانان میدانند (۲۳-۱۶، ۱۳۵-۲) و در سوره ۳ آیه ۶۷ قرآن میگوید ابراهیم نه یهودی بود نه مسیحی و از مشرکان نبود. ابراهیم رسول الله هم نبود و در جاهایی که قرآن نامی از ابراهیم می برد، هیچ گونه پسوند رسول الله یا نبی دیده نمی شود که در باره موسی و نوح نیز به همین سبک است ولی عیسی پسر مریم پسوند رسول الله دارد (۴-۱۷۱).



دیوانه ای به نام ابراهیمِ پیامبر در حال بریدن گردن پسر خود

الله بین انسانها تبعیض دارد

قرآن خود گویای آنست که اسلام بین انسانها تبعیض می گذارد. الله در قرآن سوره الأنعام ۱۶۵ میگوید که برخی را بر برخی دیگر برتری داده:

"و اوست کسی که شما را در زمین جانشین [یکدیگر] قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید آری پروردگار تو زودکیفر است و [هم] او بس آمرزنده مهربان است".

آنان که ایمان آورده اند و بدون هیچ پرسشی الله را پذیرفته اند پس از مرگ به بهشت خواهد رفت. دیگران کافران هستند کسانی که الله نمی تواند آنها را باورمند کند. قرآن میگوید که آنها را کافر آفریده بگونه ای که امکان ندارد دگرگون شوند و از همان نخست آنها را محکوم به شکنجه و مرگ می کند که پس از مرگ به جهنم می روند. به این ترتیب الله خود تبعیض را آفریده و درگیری و کشتار کافران پیامد همین تبعیض الهی است. الله از بنیان انسانها را به جان هم می اندازد و باعث جنگ و کشتار می شود تنها به این دلیل که "کافران" به الله خیالی باور ندارند.

آنچه در بالا گفته شد همه در مورد مردان است. جنبه دیگر تبعیض قرآنی بین زن و مرد است. در اسلام زن تنها برای رفع نیازهای جنسی مردان است و مهم هم نیست که مسلمان یا با ایمان باشند. دستور قرآن است که مسلمانان به کاروانها حمله کنند، مردان را بکشند و زنهای آنها را به عنوان کنیز برای خود نگه دارند حتی اگر شوهر داشته باشند و لزومی هم ندارد که آن زن اسلام بیاورد. به عبارت دیگر قرآن به روشنی به مسلمانان اختیار می دهد از کاروانها دزدی و به زنها تجاوز کنند!

اسلام برده داری را رونق داد

نزدیک به دو صده است که برده داری در کشور های پیشرفته باز داشته شده و ممنوع است. برده داری یکی از انگیزه های جنگ داخلی آمریکا بود زیرا که مردم آنرا ناپسند می شماردند. برده فروشی در پنج صده پیشین یکی از بازرگانی های اروپایی هایی بود که تازه داشتند از زنجیر مذهب و پس ماندگی خود رها می شدند و در پی بازرگانی های سود آور بودند. در این میان انگلیسی ها پیش گام بودند، به دهکده های آفریقایی حمله می کردند، سیاهان را به دام می انداختند، آنها را ددمنشانه با کشتی به سرزمین نو یافته آمریکا می فرستادند و در آمد سرشار آنرا با شاهنشاهی بریتانیا تقسیم می کردند. ولی پیش از اینکه اروپایی های تازه به دوران رسیده دست به این بازرگانی پرسود بزنند این مسلمانان بودند که در آن چیرگی بسیار داشتند.

قرآن در آیه ۱۹ از سوره مریم مردم را برده الله میداند "بلکه هیچ موجودی در آسمانها و زمین نیست جز اینکه الله را بنده فرمانبردار است". اسلام این "بردگی" را گسترش و رونق می دهد. در قرآن به مسلمانان دستور داده شده که زنهای کافران را برای خود به کنیزی بگیرند یعنی به آنها تجاوز جنسی کنند و یا آنها را بفروشند مانند النور ۳۳ و آیه های اینچنین که برده داری و کنیز داری یا تجاوز به آنان را نه تنها سرزنش و ممنوع نمی کند بلکه آنرا قانونمند هم می داند. رسول الله خود۴۰ کنیز داشت و همچنین خرید و فروش کنیز نیز می کرد و دیگران را به این بازرگانی زشت اندرز می داد. در جنگهایش (یا به گفته درست تر در راهزنی هایش به کاروانها)، کنیز های اسیر شده را بین جنگجویانش تقسیم می کرد. اسلام نه تنها هیچگاه برده داری را باز نداشته، در حالی که توان آنرا داشت، بلکه آنرا گسترش هم داد. در الاحزاب ۵۰ الله به رسولش می گوید با هر کنیزی خواستی بخواب، نوش جونت! همچنین علی، حسین و امام های دیگر فرقه شیعه نیز کنیزان بسیاری داشتند یا خودشان کنیز زاده یا بر اساس خود اسلام زنا زاده بودند.

در هر یورشی که مسلمانان، به بهانه گسترش اسلام، به نامسلمانان داشتند پس از کشتار و غارت های و تجاوز در مرز توانشان، زنان و کودکان را به بازارهای برده فروشی می فرستادند و سود سرشاری از این بازرگانی بدست می آورند.

مسلمانان بازرگانی برده را از صده هفتم و هشتم میلادی، از صدر اسلام، آغاز کردند و برده های آفریقایی بسیاری در بنا کردن زیر ساخت های مسلمانان ورود کردند و رفته رفته بازرگانی برده در سرزمینهای اشغالی اسلام و حتی اروپا بویژه اروپایی های جنوبی نیز گسترش پیدا کرد و این شبکه بزرگتر هم میشد. از این میان زنهای عرب که به بردگی گرفته می شدن تنها به ملتهای مسلمان آفریقای شمالی فروخته می شدند. در اسلام برده فروشی جنسی نقش برجسته ای داشته و زنان بسیاری در این بازارها خرید و فروش می شدند.

سیاه های زنگی (سیاه پوست) آفریقایی بیشترین شمار قربانیان بازرگانی برده مسلمانان بودند. حدیثی از رسول الله است که می گوید

"به فرمانداران تان گوش فرا دهید حتی اگر برده سیاه اتیوپی باشند که سرشان چون کشمش باشد".

برای عربها سیاه آفریقایی بسیار پست به شمار می آمد. ابن خلدون از اندیشمندان مسلمان اندلسی (۱۳۳۲-۱۴۰۶ میلادی)، در دوره طلایی اسلام، در کتاب "مقدمه" مینویسد: آفریقایی های جنوب صحرا سِرشت برده بودن دارند زیرا که آنها نه مانند انسان بلکه همانند حیوانات کودن هستند.

اما در اسلام بردگیِ مسلمانان مجاز نیست بنابر این بردگان می بایست نامسلمانان باشند و ساده ترین کسانی که میشد به بردگی گرفت سیاه های آفریقایی بودند. از زمان خلفای راشدین (۶۳۲-۶۶۱) برده داری رونق داشت و در خلافت بنی امیه (۶۶۱-۷۵۰) رشد کرد و در زمان خلافت عباسی (۷۵۰-۱۵۱۷) شدت بیشتری گرفت.

لشکر عمر، پس از فتح مصر در سال ۶۵۱ به پادشاهی مُقرِه در جنوب مصر یورش برد که در آن جنگ شکست خورد پس با آنها پیمان بَقط را بست که دو سو با هم در آشتی می بودند و مقره می بایست سالانه ۳۶۰ برده با "کیفیت خوب" را به مصر تازه مسلمان شده بفرستد. برخی از مقامات مسلمان با این پیمان مخالفت کردند، نه برای اینکه بردگی زشت است، بلکه این پیمان " گسترش اسلام را نا ممکن می ساخت"! این پیمان ۶۰۰ سال بر جای بود.

در یورش مسلمانان به هندوستان در خلافت بنی امیه هزاران هندی به بردگی گرفته شدند و این خود به گسترش جغرافیایی بردگی بسیار افزود. مسلمانان نخستین کسانی بودند که بردگی را به هندوستان آوردند. در زمان بنی امیه سلسله مراتبی برقرار بود که در آن عربها در صدر آن بودند و پس از آنها مسلمانان غیر عرب و ذمه یا نامسلمانان مانند مسیحیان و یهودیان قرار داشتند. رفتار عربهای مسلمان با مسلمانان غیر عرب و ذمه بسیار بد بود و با برده ها، بگونه هراسناکی، خشن بود.

مسلمانان از جنوب اروپا نیز برده گیری و فروشی می کردند. سپس در سرزمین های اسلامی برده هایی از جنوب فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و سپس از سرزمین های بریتانیا و آیسلند و دیگر سرزمینها نیز سر رسیدند.

در بازارهای برده فروشی اسپانیایِ در اشغال مسلمانان، اندلس، کنیزان بسیاری از ایران، هند و آفریقا به فروش می رسیدند. کنیزانی که رنگ پوستشان روشن تر و رنگ موهایشان طلایی تر بود گرانتر بودند. برای نمونه کنیزان سفید بی سواد به همان قیمت کنیز تیره تر با سواد فروش می رفتند. بنابر این برده فروشان تلاش می کردند رنگ پوست تیره را با ماده های شیمیایی آنروز روشن تر کنند تا از فروش آنها سود بیشتری داشته باشند. کنیزانی که آواز می خواندند یا موسیقی می نواختند نیز گرانتر بودند.

در خلافت بنی امیه، برده ها اجازه نداشتند اسلام بیاورند زیرا که باعث می شد نتوانند آنها را برده نگه دارند. در خلافت عباسی برده ها برای جنگیدن یا نیروی کار ارزان به کار گمارده می شدند و مسلمانان بردگان سیاه را آنچنان در فشار گذاشته بودند که به شورش سیاه های آفریقایی انجامید (۸۶۹-۸۸۳) که در آن هزاران آفریقایی به رهبری علی ابن محمد، بر علیه عباسیان شوریدند. خلفای عباسی این شورش را پس از مدتی و کشتار پانصد هزار تا دو و نیم میلیون تن خاموش کردند ولی برده داری از میان نرفت. برده داری هنوز ادامه داشت و بخشی از ساختار اجتماعی خلافت عباسی شده بود. برده داری در دوره سلجوقیان و مملوکان (که بر مصر فرمانروایی می کردند) و خود پیشتر برده بودند ادامه داشت زیرا که برده داری بخشی از زندگی اجتماعی مسلمانان شده بود و برچیدن آن امکان نداشت.

در امپراطوری عثمانی (۱۶۸۳) برده ها بخشی از نیروی کاری آن ساختار می بودند و عثمانی در گسترش سرزمینهای خود به آذربایجان و اروپا به شمار برده های خود افزود. کشتی ها به ساحل های گوناگون یورش می بردند و برده می آوردند و در این میان برده های زن و کودک با ارزش تر بودند. حرم های دربار عثمانی پر بود از برده های جنسی که در این سفر های دریایی دزدیده می شدند. برده های سیاه در حرم به کار گماشته می شدند و برده های سفید به کار های دفتری می پرداختند. عثمانی ها کودکان مسیحی که پدر و مادر او نمی توانستند جزیه بپردازند را با ارزشهای عثمانی بزرگ می کردند و از آنها جنگجویان ترسناکی می ساختند که نامشان ینی چری یا جان نثاران سلطان بود. این سربازان اجازه تشکیل خانواده نداشتند و باید به سلطان وفادار می ماندند. برده داری آنچنان گسترده بود که در ۱۹۰۶ یک پنجم امپراطوری عثمانی برده بودند.

یکی از ویژگی های برده داری اسلام بر خلاف برده داری غربی خواجه کردن برده ها بود! برده هایی که در خانواده های عثمانی بکار گمارده می شدند از کودکی خواجه می شدند گرچه عربهای مسلمان صدر اسلام نیز از پیش برده ها را از کودکی خواجه می کردند. برده های خواجه گرانتر بودند زیرا که مشتری های بیشتری داشتند. آمده است که در زمان خلیفه عباسی در صده دهم میلادی هفت هزار خواجه سیاه و چهار هزار خواجه سفید تنها در کاخ های آنها خدمت می کردند. خواجه شدن عبارت بود از بُریدن کامل خایه ها و دول پسران که بسیار خطرناک بود و کودکان بسیاری درآن می مردند ولی برده خواجه به مُردن شماری دیگر ارزش آنرا برای بازرگانان این پیشه داشت.

اسلام به هر کجا پای گذاشت، برده داری را به دنبال خود کشاند و تنها پس از فشار های کشور های غربی این رفتار کمرنگ شد. حتی پیش از در هم پاشیدن عثمانی در صده بیستم برده داری هنوز ادامه داشت. تا همین پنجاه سال پیش در عربستان، قطر و یمن برده داری هنوز برپا بود. آخرین کشوری که برده داری را پایان داد موریتانی در سال ۱۹۸۱ بود تنها ۴۳ سال پیش گر چه در خفا این بازرگانی هنوز انجام میشد. بالاخره موریتانی در ۲۰۰۷ برده داری را جرم اعلام کرد، تنها ۱۷ سال پیش!

جنایت های انگلیسیها در بازرگانی برده در برابر مسلمانان همانند شوخی و قلقلک دادن می ماند و براستی مسلمانان خود نقش اساسی در برده گیری و فروشی آتلانتیک شمالی و کمک به انگلیسیها را داشتند. مسلمانان برده داری را پیش از غربیها آغاز کردند و پس از غربیها نیز ادامه دادند و پس از فشار های غربی ها به این بازرگانی کثیف اسلامی پایان دادند. در چهارده صده تجارت برده بدست مسلمانان عرب در آفریقا برآورد میشود که شماری نزدیک به یک صد و دوازده میلیون آفریقایی کشته شده باشند.

امروزه غربی ها از بازرگانی برده خود شرمنده اند و بارها پوزش خواسته اند. آیا مسلمانان نیز از گذشته خود در برده داری و بسیاری از جنایت های دیگرشان شرم دارند؟ سال گذشته، ۲۰۲۳ میلادی، عرب های مسلمان گروه حماس به مردم اسراییل یورشی ددمنشانه بردند و بسیاری از مردم بی دفاع را که در پایکوبی و جشن بودند کشتند یا به گروگان گرفتند. در آن زمان مسلمانان سرمست از این "پیروزی"، دستورات اسلامی کنیز داری را مرور می کردند! اینجاست که گفته فردوسی در باره مسلمانان باز به یاد می آید:

"ازین مار خوار اهرمن چهرگان   که از دانش و شرم بیگانگان".



112 میلیون آفریقایی در بازرگانی برده مسلمانان کشته شدند

الله بیمار روانی ست: گسترش اسلام با ترس

الله برای دعوت به اسلام از زبان تهدید و ترس بهره می گیرد. قرآن رخداد های زیست پیرامونی، همانند طوفان و زلزله که گاهی منجر به فاجعه های دردناک میشود در هر کجای جهان رخ می دهد، را به خشم الله پیوند میزند.

قرآن سازنده زمین و آسمان را الله می داند و می پندارد الله همه دگرگونی های پیرامونی را خواست خود می داند و توانایی دارد هرگاه که بخواهد در آن فاجعه ای بیافریند که مردم بسیاری کشته شوند. پس اگر در گوشه ای از جهان زلزله ای باعث مرگ مردم شود به دلیل خشم الله است. مگر الله نگفته بود که مهربان است؟

اسلام مردم را با ساختاری خیالی پس از مرگ، جهنم، می ترساندند. کافران و آدمهایی که به الله اعتقاد ندارند به جهنم فرستاده می شوند و در آنجا تا ابد شکنجه میشود. گاهی لزومی هم ندارد کافر باشید بعضی از انسانها و همینطور جن ها از ابتدا آفریده شده اند که به جهنم بروند همانند الاعراف ۱۴۹ : "در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [چرا که] دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند [آری] آنها همان غافل‌ماندگانند". آیا رسول الله نمی بایست از الله خود درخواست می کرد تا کنترل کیفیت آدم سازی را هم به کارخانه ساخت آدمی بیافزاید تا دلهایشان حقایق را بهتر دریابند، چشمانشان بهتر ببینند و گوش هایشان بهتر بشنوند؟ آیا این خود الله نیست که باید به جهنم برود زیرا که نمی تواند انسانهای سالم بسازد؟

آتش عنصر اصلی در جهنم است که برای سوزاندن جهنمی ها به کار می رود. هیچ گونه بخششی هم در کار نیست، النسا ۱۲۱:

"آنان جایگاهشان جهنم است و از آن راه گریزی ندارند"

در جهنم آب داغ و سوزان نوشانده می شود: النبأ ۲۵ "جز آب جوشان و چرکابه ای". لباس دوزخیان از آتش است و بر آنها آب سوزان فرو ریزند الحج ۱۹: "این دو [گروه] دشمنان یکدیگرند که در باره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند و کسانی که کفر ورزیدند جامه هایی از آتش برایشان بریده شده است [و] از بالای سرشان آب جوشان ریخته می شود" گرچه آب سوزان خود میتواند آتش را خاموش کند.

آتش جهنم صورتهای آنها را می سوزاند و زشت منظر می شوند، المؤمنون ۱۰۴: "آتش دوزخ صورتهای آنها را می‌سوزاند و در جهنم، زشت منظر خواهند زیست". زیبایی پس از مرگ چه معنی دارد و در جهنم و در زیر شکنجه به چه کار می آید؟

در جهنم مسلمانان، نوشیدنیِ "آب پلید چرکین" به داده می شود، ابراهیم ۱۶: "از پی گردنکش عنود آتش دوزخ خواهد بود و آبی که به او آشامند (در دوزخ) آب پلید چرکین است".

عذاب دایمی ست و تا ابد ادامه دارد الزخرف ۷۷: "و فریاد کشند ای مالک [بگو] پروردگارت جان ما را بستاند پاسخ دهد شما ماندگارید ". "جان ما را بستاند"؟ معنی این چیست؟ مگر نه اینکه این آنها مرده اند و جانی ندارند که ستاده شود؟

بجای آب، شراب سوزان هم سِرو میشود، الصافات ۶۷: "پس از خوردن زقّوم دوزخ بر آنها آمیزه‌ای از شراب سوزان خواهد بود" گر چه الکل در دمای بالا زودتر از آب بخار می شود پس شراب سوزان همان آب سوزان خواهد بود ولی با حجم کمتر!

در دوزخ غذا هم می دهند که آن علفی بد بو و بد طعم است، الصافات ۶۴-۶۶: " آن درختی است که از قعر آتش سوزان می روید- میوه اش گویی چون کله های شیاطین است- پس [دوزخیان] حتما از آن می خورند و شکمها را از آن پر می کنند" غسلین که خونابه دوزخیان است، الحاقة ۳۶ "و خوراکی جز چرکابه ندارد".

دوزخ هفت در دارد که هر کدام برای دسته ای معین است (الحجر ۴۴). آبهای بهشتیان بر کافران حرام است (الأعراف-۵۰) که خواننده را دچار سردر گمی می کند. مگر نه اینکه کافران در دوزخند پس چگونه به آب بهشتی دسترسی دارند و اگر هم از آن آب بنوشند چه تاثیری بر شکنجه آتشینی که در آن هستند دارد؟

اگر طلا و نقره داشته باشید در دوزخ گداخته می شود و بر پیشانی و پهلوی تان گذاشته می شود (توبه-۳۵).

در سوره نساء (۵۶) الله می گوید

"آنان که به آیات ما کافر شدند به زودی در آتش دوزخشان درافکنیم که هر چه پوست تن آنها بسوزد آنان را پوست دیگری جایگزین کنیم تا (سختی) عذاب را بچشند، که همانا الله مقتدر و کارش از روی حکمت است."

پس الله پوست یک جهنمی را می سوزاند، سپس صبر می کند تا پوستش خوب شود، سپس پوست را دوباره می سوزاند! این الله را باید دست بسته به بیمارستان روانی برد تا بستری و درمان شود زیرا که چنین اندیشه ای تنها از یک روانی جنایتکار بر می آید.

سوخت آتش در دوزخ از خود مردم و سنگهای خاراست، التحریم ۶ "ای کسانی که ایمان آورده اید خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگهاست حفظ کنید بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند از آنچه الله به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مامورند انجام می دهند" ولی عجیب اینجاست که نه سنگ و نه انسان خود آتش زا نیستند و این ناشی از نادانایی رسول الله است که از سوخت های فسیلی، خورشیدی یا هسته ای آگاهی نداشت که اگر داشت دیوانگی الله اش نمایان تر می شد. آیا هنوز هم ایمان نمی آورید؟

تازیان اسلام را اختراع کردند

اگر تاریخ نداری آنرا بساز! اسلام فرقه ایست که در درازای بیش از دو صده شکل گرفته و بُنیانش را از مذهب های دیگر دزدیده و نیازی برای ساختن یک دین تازه بود. در صده هشتم میلادی، سرشت امپراطوری ساسانی در در حال دگرگونی بود و مسیحی هایی که بسیاری از آنان عرب بودند در دستگاه ساسانی راه یافتند و نبردهای پیشین ایرانیان با بیزانتین را پی گرفتند. برای نمونه سکه هایی که معاویه ضرب کرد نشانه صلیب در خود داشت و مسیحی بود. همچنین عبدالملک مروان برجسته تر از دیگر خلیفه های بنی امیه نیز مسیحی بود. پژوهشگران تاریخ بر آنند که این مسیحیت به سه گانگی، پدر پسر و روح القدس، نه تنها باور نداشتند بلکه باورمندان به آن را مُشرک و کافر می خواندند. پا گرفتن دوران عباسی همزمان بود با ساخته شدن دینی تازه که رگه های ابراهیمی داشته باشد ولی مسیحی یا یهودی نباشد. به این روی نوشته های پراکنده ای از دعا های مسیحی را گرد هم آوردند و رسول الله را ، که همان مسیح می بود، را پیامبر این دین ساختگی شناساندند. روشن است که در این زمان سرزمین ایران در دست کسانی بود که در دربار ساسانی بودند و به ساخت این دین تازه پرداخته بودند و بنابر این جنگ قادسیه و شکست ارتش ساسانی از عرب ها خود افسانه ساختگی دیگری بوده است. در این دوران هر چه با ساختار این دین تازه همگام نبود نابود می شد. بسیاری از زرتشتیان در این روند نابود شدند و ایرانیان باید دین تازه را می پذیرفتند.

برای این مذهب ساختگی وجود شهری نیز لازم بود. تا سال ۷۰۶ میلادی سوی قبله ها به پترا (جنوب اردن) بود که آن را شهر مقدس مذهب ساختگی خود می خواندند (در این سالها، مکه در حجاز وجود نداشت). پس از بر افتادن بنی امیه و در دوران خلافت عباسیه که آغاز آن در سال ۷۵۰ میلادی بود، ابن زُبیر در سال ۷۸۳ شهر مکه را در حجاز یا عربستان امروزی می سازد و برای مقدس کردن آن، کعبه، که معنی آن جعبه است را نیز در آن بنا می کند که در مراسم مذهبی هفت بار به دور آن بر خلاف جهت ساعت می گردند که این همانند مراسم یهودیان است. یهودیان هم در مراسم های خود "هفت" بار به دور کعبه شان در بیت المقدس در قبهٔ الصخرهٔ، خلاف گردش ساعت می گردیدند. مسلمانان افسانه تپه های صفا و مروه را که "هاجر بین آنها هفت بار رفت و آمد تا آب پیدا کند تا اینکه زیر پای اسماعیل آب از زمین بیرون می زند و آنها را از تشنگی رها می کند، که نام چاه زمزم میگیرد" را می سازند. در هر دو شهر پترا و بیت المقدس نیز تپه هایی همانند صفا و مروه وجود دارند و این داستانها نیز از یهودیان دزدیده شده. حتی ایده چاه زمزم نیز از "بئرا شِل میریام" یهودیان دزیده شده، چاهی که یهودیان پس از چهل سال آوارگی در بیابان های خشک پیدا کردند. چاه دیگری هم در خود قبهٔ الصخرهٔ (یا مسجد قدس مسلمانان) است که باور دارند از آغاز جهان وجود داشته و مکانی ست که ابراهیم پسرش را برای قربانی به آنجا آورد.

سنگ سیاه یا حجرالاسود در گوشه ای از کعبه است که مسلمانان آنرا می بوسند و باور دارند که به آنها تندرستی می دهد که این خود در اسلام شِرک می باشد زیرا که همانند بت پرستی ست و با باورهای یکتا پرستی مسلمانان ناهمسان است. این سنگ ۳۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در فنیقیه کشف شد و گمان می رود که شهاب سنگ باشد. رومی ها این سنگ را در یک صد سال پیش از میلاد مسیح به دمشق آوردند. امپراطور روم آورلیوس آنتونیوس آنرا در سال ۲۲۲ میلادی به دمشق آورد و این باور که "هر جا سنگ سیاه باشد خدا همانجاست" را به میان آورد. در صده هفتم سنگ سیاه به پترا

آورده شد. ابن زبیر در سال ۶۸۷ میلادی پترا را ویران کرد و زن ها و بچه ها را همراه با این سیاه سنگ به جنوب به جایی که امروزه مکه است فرستاد. از آن به پس زائران هم به دنبال سنگ سیاه به جای پترا به مکه برای زیارت رفتند. عباسیان به دلیل سنگ سیاه با زبیر همداستان شدند و مسجدالحرام را در سال ۶۹۷ در مکه ساختند تا این سنگ را در آن بگذارند که امروزه نیز در همین جاست.

کتیبه (سنگ نوشته) حومه النمور در هفتاد کیلومتری مکه امروزی یافت شده است که ساخت (بنا) مسجدالحرام (همان جایی که کعبه است) را گزارش میدهد. تاریخ نگارش این سنگ نوشته سال ۷۸ پس از هجرت یا ۶۹۷ میلادیست که این خود گواه بر این دارد که مکه در این سال در هنگامه خلافت عبدالملک ساخته شد و نه در زمان آدم و حوا یا ابراهیم یا محمد. خود قرآن نیز به ما می گوید که مکه آن جایی نیست که امروزه هست. نگرش زبان شناسی به قرآن نیز گواه بر اینست که نگارش قرآن از سرزمین آرامی-نَبتی که امروزه در جنوب اردن است هزار کیلومتری شمال مکه، می آید و نه از سرزمین مکه حجاز.

اسلام قرآن های خود را نابود کرد

در سوره البروج(۸۵) ۲۱-۲۲ الله میگوید قرآن در سنگ نوشته ای نگاهداری شده (فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ) یعنی قرآن برای همه زمانها بوده است. در یونس ۱۵، الکهف ۱۵و الحجر ۹ الله باز هم می گوید این قرآن کلام الله است، همیشه بوده و هیچگاه دگرگون نشده است و اوست که آنرا نگهداری می کند. پرسش اینست: کدام قرآن؟

بنا بر باور مسلمانان، بین سالهای ۶۱۰-۶۳۲ میلادی، الله به رسول قرآن را "وحی" می کرد نخست در مکه و سپس در مدینه (یثرب). امروزه ثابت شده است که مکه در صده هشتم (۷۴۰ میلادی) ساخته شد و در بازه زمانی ۶۱۰-۶۳۲ هرگز وجود نداشته. پس از مرگ رسول الله در ۶۳۲ (به باور مسلمانان)، جنگ یمامه بین مسلمانان و فرقه مُسیلَمِه رخ داد که در آن بسیاری از بَر دارندگان (حافظان) قرآن کشته شدند. در سال ۶۵۲ عثمان خلیفه از باز ماندگانِ از بر دارنده قرآن می خواهد آنرا بنویسند تا تنها در یادها نباشد و بدین گونه است که ۱۱۴ سوره قرآن نگاشته می شود. به باور مسلمانان این قرآن ۱۴۰۰ سال است که دست نخورده و "حتی یک نقطه از واژه های قرآن جابجا نشده".

در صده هفتم و هشتم میلادی خط آرامی از آغاز نقطه نداشته و تنها ۱۶ حرف در الفبای آن بوده. برای نمونه ح را می توان ح، خ، ج، به سه گونه نا همسان نگاشت (عربی چ ندارد). یا با گذاشتن نقطه، چهار گونه نا همسان حرف ن، ت، ث و ب (عربی پ ندارد) را در عربی می شود نوشت. حال قرآن در هر سرزمینی بنا به پسند باز نگارنده آن نگاشته شد. برای نمونه "قَتَلَ" یعنی جنگید و "قُتِلَ" یعنی کشته شد! از این روی است که تا صده دهم میلادی هفتصد گونه قرائت های گوناگونی از قرآن بوجود می آیند. قرآنی که امروزه در دست ماست قرائت حَفظ است که تنها در سال ۱۹۲۴ پذیرفته شد. در سال ۱۹۸۴ نیز نسخه "فهد" رسمی شد.

روش مسلمانان در رویارویی با این دشواری چند گانگی قرآن براستی اسلامی ست: نابود کردن آنها. خلیفه های مسلمان قرآن ها را از سرزمین های گوناگون گرد آوردند و آنها را سوزاندند! و تنها قرائت قریشی را نگه داشتند.

امروزه هنوز شش دست نوشته از قرآن های کهن در دست است: توپکاپی در ترکیه، سمرقند در ازبکستان، مائل در لندن انگلستان، پتروپولیتانوس در فرانسه، الحسینی در قاهره مصر و صنعا در یمن که هیچکدام آنها از صده هفتم میلادی نیستند، هیچکدام کامل نیستند، با یکدیگر همسان نیستند و با نسخه امروزی قرائت حَفظ هم خوان نیستند.

امروزه اگر به یک فروشگاه کتاب در برخی از کشور های عربی بروید و بخواهی قرآن بخرید فروشنده می پرسد کدام قرائت؟

پژوهشگر آلمانی کریستوف لوکسنبرگ که استاد زبان آرامی-سوری است در کتابش[۷] که هفده سال پیش چاپ شد قرآن را پژوهش کرده. او یافته که زبان قرآن آرامی-سوری ست که زبان مسیحیان امپراطوری بیزانتین بوده که در صده پنجم و ششم میلادی در سرزمین های سوریه، اردن و عراق کنونی استفاده می شده. او تمامی نقطه ها و فتحه و ضمه را از قرآن برداشته و به این رسیده است که بخشی از قرآن که کسی معنی آنها را نمی داند همان دعا های مسیحیان است که

The Syro-Aramaic Reading of the Koran: A Contribution to the Decoding of the Language of the Koran, 2007 [۷]

در باز نویسی به نوشته های نا مفهوم دگرگون شده اند. آنکه مورد ستایش است (محمد) همان مسیح است زیرا که دعا های مسیحیت او را ستایش می کند. برای همین است که در اسلام، قرآن و حتی نهج البلاغه به پیامبر اسلام رسول الله می گویند و او نام دیگری ندارد.

اسلام کارخانه حدیث سازی

اگر که تاریخ نداری آنرا بساز. اسلامیان می گویند تاریخشان از "هجرت" در سال ۶۲۱ میلادی از مکه در عربستان امروزی آغاز می شود و رسول الله در ۶۳۲ میلادی در همان جا میمیرد. نخستین تاریخ نگاری که در باره اسلام و رسول الله نگاشت ابن اسحاق در زمان خلافت عباسی یا سال ۷۷۰ میلادی یا بیش از ۱۱۷ سال پس از مرگ رسول الله بود ولی هیچ گونه نشانه ای از او پیدا نشده و اورا به این روی می شناسیم که تاریخ نگاران دیگر نام او را آورده اند. از تاریخ نگارانی چون ابن هشام و محمد بن عمر واقدی که بترتیب در سالهای ۸۳۳ و ۸۳۵ میلادی در گذشتند نوشته هایی در دست است که در باره اسلام و رسول الله نوشته اند که هر کدام دو صده پس از مرگ رسول الله بوده اند. مانند آنست که امروز در باره زندگی فتحعلی شاه قاجار بنویسیم! سپس از سال های ۸۷۵ تا ۹۲۳ میلادی تاریخ نگاران دیگری به نام های صحیح مسلم تا طبری به نگاشتن تاریخ اسلام پرداختند یعنی ۲۴۳ سال یا نزدیک به سه صده پس از مرگ رسول الله! افزون بر دوری زمانی از زمان آغاز اسلام از دید مکانی نیز این تاریخ نگاران بسیار دورتر از مکه زندگی می کردند. ابن هشام زاده مصر بود و در بصره زندگی می کرد و طبری زاده مازندران در ایران بود. بصره دو هزار کیلومتر و مازندران ۲۸۰۰ کیلومتر دور تر از مکه هستند. پس این تاریخ نویسان از کجا در باره رسول الله ی نوشته اند که نه او را دیده بودند و نه که آنجا در مکه بوده اند و نه اینکه با فرهنگ و زبان آن اشنایی نزدیک داشته اند؟

پاسخ در دست عبدالملک مروان از خلیفه های اموی ست که پس از پیروزی بر امپراطوری بیزانتین، تاریخ سازی اسلامی را آغاز کرد. از آنجا که قرآن کتابی بی سر و ته است و آرایشی آشفته دارد و همچنین به خودی خود قابل پنداشت نیست، مسلمانان شش صد هزار حدیث از آغاز اسلام ساختند تا توضیحی بر نوشته های قرآن باشد و تاریخی به آن بیافزاید. دیگر تاریخ نگاران اسلامی به پسند خود تنها دو در صد آنها را پذیرفتند و دیگر حدیث ها را دور انداختند! این حدیث های ساختگی سرآغاز ساختن تاریخ مذهب اسلام بود.

در آن زمان واژه اسلام دانسته نبود. در شاهنامه فردوسی از مسیحیت و یهودیت و زرتشتی نام برده شده و بخشی هم از یورش عربها به ایران دارد ولی واژه اسلام را در این سرود نامه یافت نمی شود. مسیحیان اروپا و مغولها (که نزدیک به پنج صده پس از اسلام قدرت گرفتند) نیز نامی از اسلام و مسلمان نمی آوردند و آنها را سارازان می خواندند.

مسلمانان شیعه نیز برای خود تاریخ شیعی ساخته اند و بزرگ آنها محمد باقر مجلسی ست که در کتاب صد و ده جلدی بحارالانوار خود دو میلیون حدیث از رسول الله و امام های شیعه دارد. با یک محاسبه ساده می توان دریافت که اگر رسول و امام ها شب و روز حدیث گفته باشد و کسی هم با او باشد که این حدیث ها را بنویسد در زمان زندگانی آنها این ناممکن است. پس شیعه نیز در این بازار حدیث سازی برای خود فرقه ای می شود که فاجعه های بیشماری در زندگی ننگین خود برای ایران به ارمغان می آورد که تجزیه ایران تنها یکی از آنهاست.

بنیان اقتصادی در اسلام چپاول و دزدی ست

با نگاهی به جهان دیده می شود که کشورهای اروپایی، آمریکا، ژاپن و این سالها چین و هند، اقتصاد شکوفایی دارند و کشورهای اسلامی نه تنها تنگدستند بلکه اقتصاد آنها فاجعه بار است با اینکه آب و هوا ها در سرزمین های اسلامی برتر است و سرچشمه های (منابع) بسیاری مانند نفت نیز دارند. هر چه به کار گیری دستورات شریعت و اسلام در یک سرزمین بیشتر باشد آن کشور تنگدست تر است.

اقتصاد چیست؟ اقتصاد درباره مردم و گزینه ها ست چنانچه اقتصاد دان نامدار آلفرد مارش می گوید

"اقتصاد پژوهش مردم در بازرگانی روزانه زندگیست. پژوهش در اینکه چگونه در آمد زایی می کنند و چگونه آنرا به کار می بندند. بنابر این، اقتصاد از یک سو پژوهش مردم و از سوی دیگر پژوهش اینست که این دارایی ها چگونه به کار گرفته می شود".

برای نمونه یک دیپلمه باید گزینش کند که دنبال کار برود و درآمد زایی کند یا نخست به دانشگاه برود و پس از آن به دنبال کار برود. یا اینکه شرکت الکترونیکی گزینش کند که آیا گوشی هوشمند بسازد یا تَبلِت، که بسته به آن است که مشتری ها (مردم) چه می خواهند، یا دولت باید گزینش کند چگونه دارایی هایش را به کار گیرد و آیا وام گرفتن نیاز است. چکیده اینکه آیا سود هر کاری ارزش هزینه آن را دارد؟

در اسلام اساس گزینش در هر کاری قرآن،"کلام الله"، است و باور مسلمان اینست که حتما باید چیزی در آن کتاب باشد که فرای پندار مردم باشد. در اسلام همه مردم "بندگان الله" هستند و آرمان هر مسلمان خشنودی الله است. روش در آمد زایی در قرآن را می توان در بسیاری از آیه ها به روشنی دید: یورش بردن به کاروانها، راهزنی، غارت دارایی های آنها، گرفتن برده و کنیز و فروش آنها در بازار بردگی. در آیه الأنفال ۶۹ قرآن می گوید

"پس از آنچه به غنیمت برده اید حلال و پاکیزه بخورید و از الله پروا دارید که الله آمرزنده مهربان است "

و در الأنفال ۴۱

"و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای الله و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است اگر به الله و آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل] روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده اید و الله بر هر چیزی تواناست".

یا در الفتح ۲۰

"و الله به شما غنیمتهای فراوان [دیگری] وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این [پیروزی] را برای شما پیش انداخت و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت و تا برای مؤمنان نشانه ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند". مسلمانان دستور دارند این غنیمت ها (دزدی ها) را با هم یکسان بخش کنند: الحشر ۷ قرآن " آنچه الله از [دارایی] ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید از آن الله و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و درراه‌ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید و از الله پروا بدارید که الله سخت کیفر است". الله در سوره الأنعام ۱۶۵ میگوید که برخی را بر برخی دیگر برتری داده "و اوست

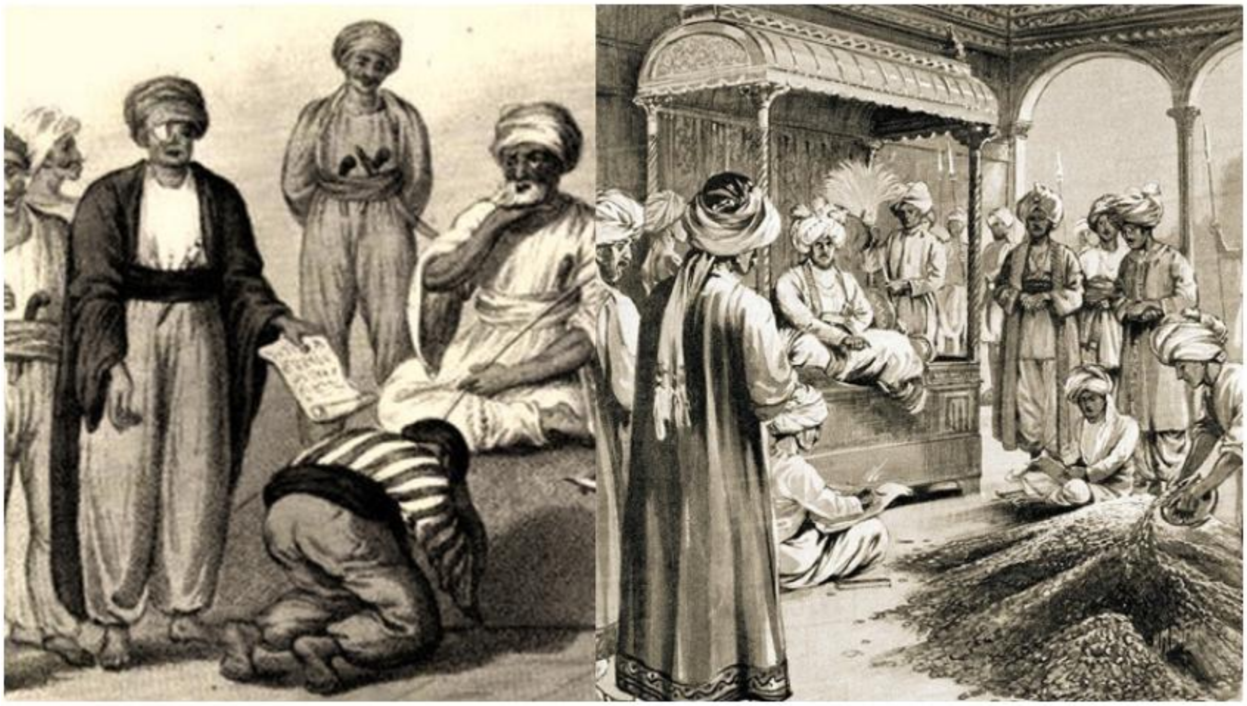
کسی که شما را در زمین جانشین [یکدیگر] قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید آری پروردگار تو زودکیفر است و [هم] او بس آمرزنده مهربان است ".

اساس اسلام بر این پیش پنداشت اینست که گروه کوچک که کارشان راهزنی و غارت است و زندگی قبیله ای دارند چگونه در آمدهای دزدی را همسان پخش کنند. هیچ دستوری هم در قرآن نیست که در آن اشاره ای به ساختن یا بازرگانی باشد یا چگونه نیازها یا خواسته های مردم باید برآورده شود تا در آسایش زندگی کنند.

هستند مسلمانانی حتی با مدرک دکترا که هنوز به گونه ای شرم آور نام اقتصاد اسلامی را می آورند همانند "دکتر" بنی صدر که کتابی با عنوان "اقتصاد توحیدی" نوشت که حتی چاپ آن اقتصادی نبود زیرا که آن نوشته تباه کردن کاغذ بود و به کاری نمی آید. اقتصاد بنیانش در اینست که نمی تواند اسلامی یا کمونیستی یا مسیحی و یا هر چیز دیگر است باشد بلکه اینست که آیا انجام کاری سود آور است یا نه. آرمان مسلمانان گسترش اسلام است و آسایش مردم در این فرقه بی معنی ست برای همین واژه "اقتصاد اسلامی" توهین به شعور است.

امروزه اقتصاد در کشورهای اسلامی با داشتن سرچشمه هایی چون نفت رونق دارد. به گفته دیگر مسلمانان بجای یورش به کاروانها، همانند صدر اسلام، امروزه از منابع سرزمینی خود می توانند سرپا بایستند. در آمد فروش این داده ها تنها به فرمانروایان می رسد و مردم همچنان در تنگدستی زندگی می کنند. حاکم مسلمان آنگونه این سرمایه ها را بکار میگیرند که خود برپا بمانند، اسلامشان آسیب نبیند.

توسعه، پیشرفت و آسایش مردم با دستورات اسلامی هماهنگ نیست زیرا که مردمی که آسایش دارند و بر دانش آنها افزوده می شود نمی توانند اسلام را بپذیرند.



اقتصاد اسلامی یا چپاول مردم به نام الله

خلیفه های صدر اسلام مسلمان نبودند

دو تن از خلیفه های برجسته در دوران بنی امیه، معاویه و عبدالملک مروان، هر دو مسیحی بودند، شاخه ای که به سه گانگی ، پدر پسر و روح القدس، نه تنها باور نداشتند بلکه باورمندان به آن را مُشرک و کافر می پنداشت. مسیحیان و یهودیان خود را از سلسله پیامبران ابراهیم، اسحاق و یعقوب داشتند ولی عربهای مسلمان خود را اسماعیلی و از اُم (مادر) او هاجر می دانند.

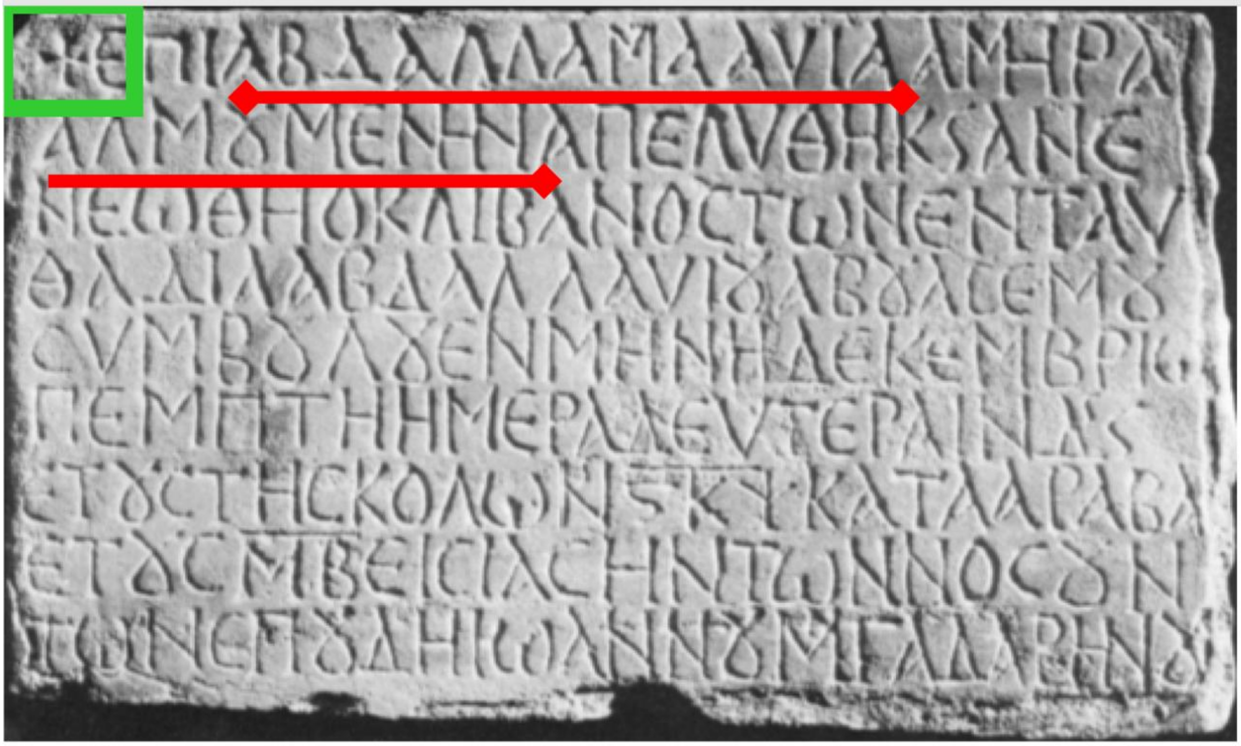
سنگ نوشته ها و سکه ها ی ضرب شده یافت شده از سالهای صدر اسلام گواهی ست از چگونگی شکل گیری این فرقه. در هنگامه خلیفه های راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی -۶۲۴-۶۶۱ میلادی) هیچگونه سکه "اسلامی" در سرزمینهای زیر فرمان مسلمانان یافت نشده. گر چه بسیاری از پژوهندگان بر این باورند که خلیفه های راشدین داستان سرایی ست که مسلمان رواج دادند تا تاریخ نداشته شان را بسازند. ولی در سکه های ضرب شده در زمان معاویه ی نشانه ای از اسلامی که امروزه می شناسیم نداشتند.

معاویه، در ۶۶۱ در دمشق خلافت بنی امیه را بنیان می گذارد و سکه های بسیاری ضرب می کند که در غرب (دمشق) نقش صلیب و در شرق (ایران) نقش آتشکده زرتشتیان روی آنها بود که نشانه ای از اسلام در آنها نبود ولی نوشته "محمد" در آن برجسته بود. چگونه محمد می تواند با صلیب همراه باشد؟ واژه محمد یعنی ستایش شده و فرنام یا عنوان است و نه نام. محمد تا پیش از اسلام هیچگاه برای نام کسی بکار برده نشده است. باور به مسیحی بودن معاویه از سنگ نوشته ای بر صخره در مسجد الاقصی است که با نشان صلیب و سپس با نام "معاویه عبد الله" افزون می شود.

در سال ۶۹۱ عبدالملک مروان در جنگ با بیزانتین پیروز میشود و پس از آن سکه هایی با نقش خودش روی آنهاست ضرب می کند و روی دیگر آنها شبیه سکه بیزانتینی ست که صلیب آن برداشته شده. همچنین روی این سکه ها شهدا یا "لا اله الاالله و محمد رسول الله" نیز نگاشته شده. ضرب این سکه ها در ۶۹۳ برای به سخره گرفتن و خود را به رخ کشیدن در برابر بیزانتین بود. نمایش پیکره روی سکه با دستورات اسلامی سازگاری ندارد. عبدالملک در ۶۹۶ سکه های دیگری ضرب می کند که در آن نقش خلیفه در آن نیست ولی در نوشته های روی سکه باز هم شهدا که گزاره ای پاد مسیحیست برجسته است که این را مسلمانان هر روز در نماز در چهار آیه سوره اخلاص می خوانند[۸]. پس دشمنی با مسیحیان از زمان عبدالملک آغاز می شود ،در هنگامی که امپراطوری اسلامی، از هند تا اروپا گسترده بود و در این زمان سرمست از پیروزی ها هر آنچه او بنا می نهد به احکام (دستور) تبدیل می شود.

---

[۸] قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ-اللَّهُ الصَّمَدُ-لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ-وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ و برگردان: بگو اوست خدای یگانه-خدای صمد [ثابت متعالی]- نزاده و زاده نشده است-و هیچ کس او را همتا نیست.



سنگ نوشته ای در قبۀالصخره در اورشلیم که مربوط است به معاویه و در مربع سبز صلیب مسیحیت دیده میشود و بالای خط های قرمز نوشته عبدالله معاویه امیرالمومنین.



سکه یزید ابن معاویه که همانند ساسانیان آتشکده هم در روی دیگر سکه نقش دارد. در روی سکه شمایل نقش بسته که بر خلاف آموزشهای اسلامی است و درکنار آن بسم الله هم افزون شده. سال میلادی ۶۷۰



سکه آذرمیدخت با نشان ماه و ستاره و تندیس در یک روی و آتشکده در روی دیگر ۶۳۲–۶۵۱

اسلام با شمشیر و کیر گسترش می یابد

چگونگی آغاز اسلام هنوز در حاله ای از ابهام است و این افسانه که گروهی بیابان گرد (عرب) به تندی شرق و غرب را فرا گرفت، نمی تواند درست باشد زیرا تاریخ استواری از این دوره در دست نیست و هر چه هم که بوده مسلمانان نابود کرده اند. به هر روی پس از دو صده فرقه ای که خود را اسلام می نامید پا گرفته بود که شیفته کشور گشایی، غارت و تجاوز به دیگران بود. در آن روزگار ابزار بسیار کار آمد در گسترش اسلام شمشیر بود.

مسلمانان با پیروی از سوره توبه آیه ۵

"پس چون ماه های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا الله آمرزنده مهربان است"

و همچنین سوره النساء ۹۱ و ۸۹ میلیونها مردم بی گناهی که اسلام را نمی پذیرفتند کشتند و شرط زنده ماندن آنها مسلمان شدن یا بردگی بود. امروزه شمشیر اسلام بُرندگی خود را از دست داده است و روش دیگر پر شمار شدن مسلمانان بکار گیری کیرشان است و بدین گونه اسلام کیری گسترش می یابد.

برای مادر مسلمان پسرانش سربازان اسلام اند و دخترانش را (در هر سِنی) به ازدواج مسلمانی با ایمان در می آورد، فرزندان بسیار می آورند و این چرخه ادامه دارد.

امروزه نرخ رشد شمار مسلمانان از مردم با مذهب های دیگر بیشتر است و برآورد میشود تا سال ۲۰۶۰ میلادی مسلمانان ٪۴۵.۷ و مسیحیان ٪۲۱.۴ افزایش شمار خواهند داشت و از ۹ میلیارد جمعیت جهان در این سال ۲.۹ میلیارد مسیحی و ۲.۷ میلیارد مسلمان خواهند بود.

امروزه بسیاری از مسلمانان تَرک میهن می کنند و به اروپا می روند و شمار مسلمانان در این قاره رو به فزونی ست. باید یاد آور شد که اسپانیا تا صده شانزدهم میلادی در چنگال مسلمانان بود تا اینکه مسیحیان آنها را بیرون کردند ولی امروزه مسلمانان کشور های شمال آفریقا به اسپانیا مهاجرت می کنند و امروزه ٪۵ جمعیت اسپانیا را مسلمانان می سازند که این در ۳۰ سال گذشته دو برابر شده .

اسلام و گسترش خواهی آن برای کشورهای میزبان خطریست فوری و اگر با آن برخورد نکنند در آینده ای نه چندان دور آنها نیز به مانند ایران یا افغانستان به پارینه سنگی باز می گردند.



شمار مسلمانان بسیار است

الله بسیار بی ادب است

قرآن الله ناسزاها و فحشهای بسیاری را به پیروانش می آموزد. مریض، ابله، بوزینه، نادان، کر، کور، لال، حیوان، خوک، میمون، سگ عوعو کن، چهارپا، نجس، خران وحشی، خر، بدترین جانوران، بدترین جنبندگان، جاهل و زنا زاده از فحشهای خود قرآن است که به کسانی که ایمان نیاورده اند گفته می شود.

چند نمونه از این آیه ها را در اینجا باز می نویسیم: بقره ۱۳ "و هنگامی که به آنان گفته شود: همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید، می گویند: آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟! بدانید اینها همان ابلهانند ولی نمی دانند."

بقره ۶۵ "به طور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده اید. ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه هایی طرد شده درآیید. "

بقره ۱۷۱ "مثل **کافران**، مثل حیوانی است که کسی در گوش او آواز کند و او جز بانگی و آوازی نشنود اینان کرانند ، لالانند ، کورانند و هیچ در نمی یابند"

مائده ۶۰ "بگو : آیا شما را از کسانی که در نزد الله کیفری بدتر از این دارند خبر بدهم: کسانی که الله شان **لعنت** کرده و بر آنها خشم گرفته و بعضی را بوزینه و خوک گردانیده است و خود بت پرستیده اند؟ اینان را بدترین جایگاه است و از راه راست گمگشته ترند."

جمعه ۵ " مثل کسانی که به تورات مکلف شدند ولی به آن عمل نکردند همچون خری است که کتاب هایی را حمل کند، چقدر بد است مثل قومی که آیات الله را تکذیب کردند. الله ستمکاران را هدایت نمی کند."

القلم ۱۳ " گستاخ [و] گذشته از آن زنازاده (حرام زاده) است."

سوره المسد با همه آیه هایش اینست: "بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد، دارایی او و آنچه اندوخت سودش نکرد، بزودی در آتشی پرزبانه درآید و زنش آن هیمه کش [آتش فروز]، بر گردنش طنابی از لیف خرماست ". آیه ای که نشان از سنگدلی الله و زبان تند او دارد.

و شماری دیگر از آیات قرآن. مسلمانان خود به دیگر مذهب ها ناسزا می گویند ولی پذیرای شنیدن آن از دیگران نیستند تا حتی سزای توهین به رسول یا الله در اسلام مرگ است!

اگر فروشنده ای به مشتری ناسزا بگوید نمی تواند به او چیزی بفروشد. روش فروش مذهب اسلام اما گونه دیگریست، با یک دست شمشیر بُران و زبانی تحقیر آمیز با خوار شمردن مردم آنها را به ایمان به الله وادار می کند. اسلام یعنی تسلیم شدن به خواست الله، و خواست الله بستگی به کسی دارد چه کسی از سوی الله سخن بگوید. اینست که مسلمانان بی سواد و نادانند و پَست ترین پیشه ها را دارند و بیشتر شان تهی دستند. از کودکی با زبان تحقیر و زور فرمانبردار بار آمده اند و از خود هیچ اختیاری ندارند زیرا که خواست الله برتر است!

سوی قبله ها به مکه در حجاز نیست

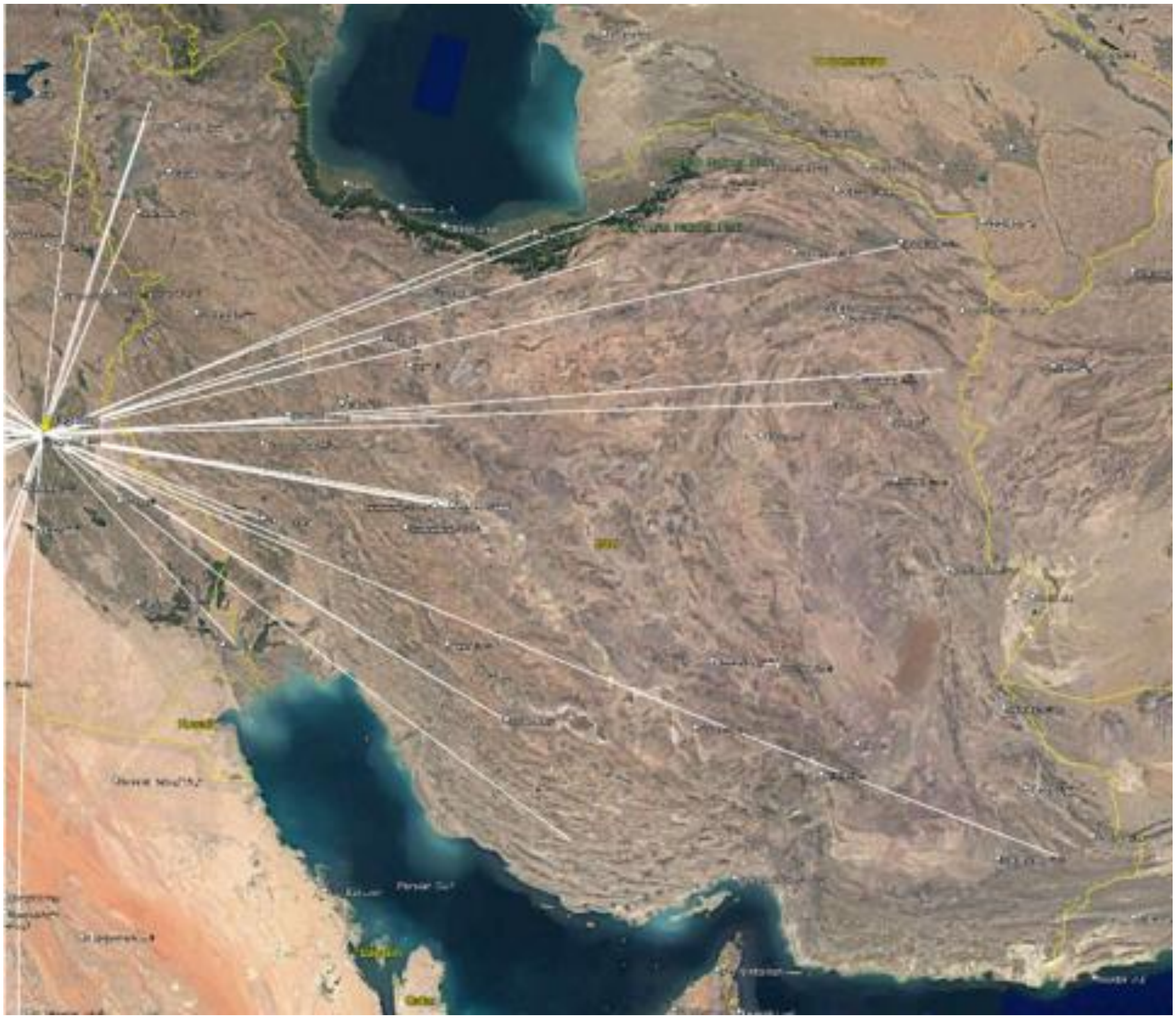
قرآن میگوید قبله ها باید به سوی "مسجد الحرام" یا در باور مسلمانان، مکه باشد (بقره ۱۴۹). پژوهشهای ارزشمندی در جغرافیای قرآنی شده که این باور را به چالش کشیده است. دَن گیبسون[9] سالها در کشورهای بسیاری از چین گرفته تا غرب آسیا زندگی کرد و به پژوهش در سوی قبله مسجد ها پرداخت و پی آمد آن را در کتاب "جغرافیای قرآن" نوشت. سوی قبله ها عمود بر بزرگترین دیوار مسجدها ست و گرچه برخی از مسجدهای کهن ویران شده اند، هنوز می توان زیرساخت آنرا دید و دیوار آنها را شناسایی کرد. او نشان می دهد که از ۶۲۴ تا ۷۰۵ میلادی سوی قبله ها به پترا، شهری متروکه ای در جنوب غربی اردن امروزی، بوده است. در مسجد های ساخته شده پس از ۷۱۵ میلادی یا یک صده پس از صدر اسلام، سوی قبله به مکه امروزی دگرگون شده است. کتاب دن گیبسون ۱۳ سال پیش منتشر شد و پس از آن در پژوهشهای بیشتری از مسجد های ایران، و اروپا پیدا شده که سوی قبله ها آنچنان سامانی ندارند. مسجد بزرگ در شیراز به سوی بغداد است، مسجد بزرگ اندلس به سوی مراکش زادگاه عبدالرمان خلیفه آنزمان در آندلس است.

پژوهشگر کانادایی ([10]A.J. Deus) در گزارش خود به سویِ قبله ها در ایران پرداخته و زیر لایه های مسجدها را در شهرهای ایران از شمال تا جنوب بررسی کرده که در برگیرنده شاه چراغ شیراز و مسجد جامع اصفهان نیز می شود و به این پیامد رسیده است که سوی آنها به مکه نیست، به بغداد است و یکی از نقشه هایی که درست کرده در این برگ می آید. این خود نشانه دیگری ست که مکه یک صده پس از اسلام "ساخته شده" و پیش از آن وجود نداشته و فرقه اسلام سرتاسر بر پایه دروغ، نیرنگ و دغل کاریست.

---

[9] Qur'ānic Geography: a survey and evaluation of the geographical references in the Qur'ān with suggested solutions for various problems and issues. / Dan Gibson

[10] IRAN’S POISONED QIBLA ARROWS, https://www.academia.edu/113612420/IRANS_POISONED_QIBLA_ARROWS



سوی قبله ها به مکه در حجاز نیست

اسلام، مذهبی که پیامبرش نام ندارد

رسول الله، به باور مسلمانان، در سال ۶۳۲ میلادی در گذشت. نَه در دوران زندگی او نه پس از مرگش هیچ گونه نگاشته ای در باره او وجود ندارد. گفته می شود ابن اسحاق که در سال ۷۶۵ میلادی، یا ۱۳۵ سال پس از مرگ رسول الله درگذشت در باره او نوشته است ولی باز هم هیچ گونه بازمانده ای از این نوشته ها موجود نیست و تنها بر اساس باز گفت های دیگر کهن نگاران این را می دانیم. از ابن هشام، که در سال ۸۳۳ میلادی درگذشت، نوشته هایی در دست است که زندگی نامه "محمد" را می نگارد. پس نخستین زندگی نامه ای که از رسول الله در دست است دو صده پس از اسلام نگاشته شده. از دید زمانی مانند آنست که امروز، پس از دو صده، زندگی نامه آغا محمد خان قاجار را بنگاریم!

واژه محمد نام نیست، لقب (فرنام) است که فارسی آن "ستایش شده" می شود. در قرآن واژه محمد تنها چهار بار آمده است که همگی به معنی ستایش شده اند و نه نام. این در حالی ست که در قرآن نام موسی ۱۳۱ بار، عیسی ۲۵ بار، نوح ۵۰ بار، ابراهیم ۶۳ بار ، آدم ۲۵ بار، الیاس ۲ بار، اسماعیل ۱۲ بار، اسحاق ۱۶ بار،ایوب ۴ بار، هارون ۲۰ بار، و فرعون ۶۷ بار آمده است ولی نام پیامبر اسلام یک بار هم نیامده. برخی از پژوهشگران برا این باورند که واژه "محمد" که در قرآن آمده توصیف عیسی مسیح است: عیسی مسیح "ستایش شده".

در آغاز پدید آمدنش، اسلام به گونه ای که امروزه آنرا می شناسیم شکل نگرفته بود. بیشتر مردم، از جمله عرب ها، یهودی یا مسیحی بودند و یا زرتشتی که بیشتر ایرانیان از آن پیروی می کردند. پژوهشگر فرانسوی ادن لافونتن در کتاب "راز بزرگ اسلام" می گوید رسول الله در صده ششم میلادی در قبیله قریش در لاذقیه در غرب سوریه امروزی زاده شد. در آنجا، مذهب یهودی و مسیحیت بسیار پر رنگ تر از سرزمین های نزدیک به ایران داشت و روشن است که رسول الله با این مذهب ها بسیار آشنا بوده. همچنین پژوهشگران بر این باورند که رسول الله با یهودیان در بیت المقدس پیوند داشته و گمان است خود او هم یهودی شده باشد. یهودیان ناصری عرب ها را برای کامیابی های رزمی خود برای چیرگی بر دیگری یهودیان به کار گماشتند و رسول الله که فرمانده سپاهی از عربهای آن بخش بود را محمد می خواندند. در پژوهش های کهن شناسی هیچگونه نامی یا نشانه ای از محمد در صده های هفتم و هشتم نیافته اند و "محمد" به عنوان نام از صده ۹ میلادی به پس در کتابها آمده است. همین نام محمد به رسول الله توهین به شعور است. سانسور شدن نام راستین رسول الله بسیاری از پژوشگران را به خود سرگرم کرده و برخی گمان می کنند که او "ایاس بن طایی" ست که خسرو پرویز وی را والی حیره (نزدیک به نجف) کرد. به هر روی اینکه چرا قرآن به گونه ای نگاشته شده که نامی به جز رسول الله از اویی که در این کتاب در باره اش داستانها گفته می شود هنوز دانسته نشده.

پس این رسول الله کیست؟

هیچگونه سندی تاریخی در صده های هفتم و هشتم میلادی، از وجود شخصیتی به نام محمد وجود ندارد. مسلمانان باور دارند او در سال ۵۷۰ در مکه زاده شد و ۶۳۲ از درگذشت. الله او را فرستاده تا اسلام را به جهان نشان دهد. در سالهای بین ۶۱۱-۶۳۲ قرآن به او وحی شد. پس از مرگ او ابوبکر، عمر، عثمان و علی، یا خلفای راشدین، اسلام را گسترش دادند. مسلمانان بر این باورند که این دوره افسانه ای، دوران طلایی اسلام بوده و آرزو می کنند به این دوره باز گردند.

سپس معاویه به خلافت می رسد و نخستین خلافت اسلامی را در دمشق، بنیاد می کند که آغازی ست بر خاندان بنی امیه و مرزهای آن از شرق در پاکستان امروزی و غرب در اسپانیا، در دوره ۶۶۱-۷۵۰ میلادی گسترش می دهد. از معاویه هم سکه و هم سنگ نگاشته به جای مانده و می توان باور کرد که او براستی بوده ولی مسیحی بوده.

در باور مسلمانان رسول الله در سال ۶۲۱ "معراج" می کند یعنی با یابویی بنام بُراق به درگاه الله در ه آسمان پرواز می کند و چندین بار مابین موسی و الله نوسان می کند و با الله چانه می زند تا پنجاه بار نماز خواندن را به پنج بار کاهش می دهد و در برگشت به بیت المقدس می رود و با با بُراق پرواز می کند و به مکه باز می گردد. در سال ۶۲۲ ، با دو صد پیروانش از مکه به مدینه "مهاجرت" می کند که آنرا "هجرت" می دانند و آغاز سال اسلامی در همین روز است. در ۶۳۰ مکه را فتح می کند و دو سال پس از آن از در میگذرد.

پرسش اینجاست، آیا داستان بالا را باور کردنیست؟ آیا کسی بوده که گواهی دهد یا آیا سندی یا نوشته ای از این دوره وجود دارد که این افسانه را اثبات و پذیرفتی کند؟ اگر رسول الله اینقدر برجسته بوده چرا نامی از او در قرآن نیست (محمد نام نیست عنوان است و برگردان آن ستایش شده است). پیش از اسلام نیز هیچ کسی نامش محمد نبوده. هیچگونه اثباتی برای وجود این محمد نیست. نه سکه ای و نه سنگ نوشته ای. پژوهشگر آمریکایی، رابرت اسپنسر، در کتاب خود با عنوان "آیا محمد وجود داشته؟[۱۱]" با بررسی نشانه های کهن به میان می آورد که محمد اصلا وجود نداشته.

نخستین تاریخ نگاری که از زندگی رسول الله سخن می گوید ابن اسحاق است در ۷۶۵ میلادی، ۱۳۳ سال پس از مرگ اوست! گرچه هیچگونه نوشته ای از خود ابن اسحاق هم وجود ندارد و نام وی در نگاره های تاریخی دیگر تاریخ نگاران آمده. ۱۳۳ سال درنگ در تاریخ نگاری همانند اینست که امروزه زندگانی ناصرالدین شاه قاجار را بنگاریم. اما ابن هشام تاریخ نگاریست که نگاشته هایش بجای مانده. ابن هشام در سال ۸۳۳ یا دو صده پس از مرگ رسول الله درگذشت. همچنین الواقدی (درگذشته در سال ۸۳۵ میلادی)، بخاری (درگذشته در ۸۷۵)، صحیح مسلم (درگذشته در ۸۷۵)، التیرمیدی (درگذشته در ۸۸۴)، ابن مجاح (درگذشته در ۸۸۷)، ابو داوود (درگذشته در ۸۹۹) و النیسا (درگذشته در ۹۱۵) نیز در باره رسول الله نگاشته اند در حالی که هیچ یک نه در مکه بودند و نه هیچوقت می توانسته اند او را دیده باشند. خود البخاری زاده بخاراست که ۴۲۰۰ کیلومتر دورتر از مکه است. تاریخ نگار برجسته دیگری، طبری، زاده مازندران است

“Did Muhammad Exist?: An Inquiry into Islam’s Obscure Origins”, Robert Spencer, Bombardier Books (May 8, 2024) [۱۱]

که ۲۸۰۰ کیلومتر دورتر از مکه است. پس اینها که نه هم زمان و نه هم مکان با رسول الله بودند از کجا توانستد زندگی اش را بنویسند؟

پاسخ به این پرسش در نوآوری حدیث هاست. نزدیک به ششصد و پنجاه هزار داستان درباره گفته های رسول الله (حدیث) به البخاری رسیده بود که او پس از بازبینی آنها تنها هفت هزارو سیصد ونود هفت تا از آنها یا تنها دو درصد شان را پذیرفت. این داستانها، حدیث ها، از کجا آمدند و بر چه اساسی بخاری تنها دو درصدشان را پذیرفت؟

نخستین خلیفه ای که واژه "محمد" را در قبۀ الصخرۀ که نزدیک مسجد قدس است کَنده کاری میکند، سکه میزند و "اشهد" همراه با چهره خود را روی آن ضرب میکند، عبدلملک مروان در سال ۶۹۲ میلادی یا شصت سال پس از مرگ رسول الله است. ولی نخستین کسانی که امروزه محمدی که همگان بر آن باور دارند، که در مکه زاده شده، را خلافت عباسی در سال ۷۵۰ میلادی یا بیش از صد سال پس از مرگ رسول الله به میان آورد. هر آنچه تاریخ نگاران اسلامی نگاشته اند بر اساس همان ششصد هزار داستان هایی بود که در خلافت عباسی ساخته شده بودند.

نخستین نوشته از زندگانی "محمد" از "روایت" های ابن هشام در کتاب "سیرت رسول الله" آمده. این گونه کتابها تنها در یک صد سال گذشته نگاشته و نشر داده شده و پیش از آن به گونه ای هماهنگ گرد آوری نشده بود. داستان های صدر اسلام و زندگی "محمد" از سلسله ای از بازگفته ها و نه نوشتار ها می آید و روشن است که این باز گفته ها می تواند به آسانی از یک تن به دیگری دگرگون شود. پژوهشگران تاریخ شناس بدان رسیده اند که "اسلام" در صده هشتم میلادی وجود نداشت بلکه در درازای زمان ۲۰۰-۳۰۰ سال تحول یافته و شکل گرفته است. قران نیز به کسی وحی نشده بلکه بین ۵۰-۱۰۰ سال نگاشته شد. اینها همه از زمان خلیفه بنی امیه، عبدالملک مروان (۶۸۵-۷۰۵ میلادی) بوجود آمد و دوران صدر اسلام گفته شده پیش از آن ساختگی ست.

در صده هفتم میلادی، پژوهشگران تنها پنج بار نام "محمد" را در نوشته های گوناگون یافته اند. به یاد داشته باشید که بنا بر گفته های مسلمانان، رسول الله در سال ۶۳۲ درگذشته. سال ۶۳۲، توماس پیرسبیتروس از نبردی بین طایی د-محمد (از دودمان لخمی در جنوب عراق و شمال شرق عربستان کنونی) در غزه نوشتهای به جای مانده. سال ۶۳۶، در یرموک (سوریه) "محمد عرب" بسیاری از سوریان را کشت. سال ۶۶۰ میلادی، سبئوس اسقف ارمنی از یک اسماعیلی به نام محمد با ۱۲۰۰ اسراییلی نام می آورد. سال ۶۹۰، یوحنا بار پنکای از "محمد" آموزگار و رهبر عرب ها یاد می کند. یوحنای دمشق نوشته های محمد یعنی گاو (البقره)، زن (النسا)، میز (المائدۀ) و شتر را به ریشخند می گیرد.   گرچه قرآن ۱۱۴ سوره دارد و این کتاب تنها چهار سوره! و همچنین سوره شتر در قرآن امروزی نیست (یا اینکه دیرتر از آن حذف شده). در همه این نوشته ها "محمد" در هزار کیلومتری شمال مکه می زیسته است و یا این آن محمدی که مسلمانان از آن می گویند نیست!

چکیده اینکه اسلام در نخست فرقه ای از مسیحیت تک خدایی بود که باور داشت رسول الله مسیح و انسان است که فرزند خدا نیست زیرا که خدا شریک ندارد و نه زده شده و نه می زاید. عربهای مسیحی ایرانی این فرقه را در ایران رواج دادند و مردم را وادار به پذیرش آن کردند.

اسلام راستین از زبان سنگها

مسلمانان تاریخ راستین شکل گیری اسلام را پنهان می کنند پس چگونه باید راستی را یافت؟ میتوان از سنگها پرسید چه آنها براستی سخن میگویند.

کتیبه ها و سنگ نگاره های بسیاری از زمانهای باستان بجای مانده اند که با آنها می توان تاریخ و فرهنگ های گوناگون را شناخت. تاریخ شناس فنلاندی (Ilkka Lindstedt[۱۲]) سی هزار کتیبه از یک صد سال نخست اسلام ۶۴۰-۷۴۰ میلادی را پژوهش کرده است زیرا که شکل گیری اسلام را می توان از این سنگها شناخت. نخستین یافته او اینست که زبانِ کتیبه ها، عربی آرامی ست که در جنوب اردن رایج است (۱۰۰۰ کیلومتر شمال مکه) و نه زبانهای سرزمین حجاز. همچنین هیچگونه نشانه ای از "اسلام" پیش از سال ۶۹۰، شش دهه پس از مرگ محمد، در این کتیبه ها نمی یابد. نام محمد رسول الله در دوره بیست سال ۶۹۰-۷۱۰ در سکه ها، کتیبه ها و قبۀ الصخرۀ پیدا می شود و در سالهای ۷۱۰-۷۲۰ مراسم مسلمانان مانند زیارت، نماز و روزه، آشکار می شود. در دهه ۷۲۰-۷۳۰ میلادی نام "مسلمان" و "اسلام" هویدا می شود که منظور آن "آنهایی که مسیحی نیستند" بود. این نشان می دهد که در یک صد سال نخستین، سالها پس از مرگ "محمد"، اسلام به معنی مذهبی تازه وجود نداشته. در این دوره تازیان خود را اسماعیلی، هاجری، مهاجرین و سراسین می خواندند.

افسانه مسلمانان از معراج رسول الله اینست که با یابوی جادویی اش از قدس به عرش نزد الله و سپس نزد موسی می رود و پس از چانه زنی با الله شمار نماز ها واجب را از پنجاه به پنج کاهش می دهد. اگر این افسانه درست هم باشد باید سنگ نوشته هایی در آن مسجد باشد وگر نه باید مسلمان باشی تا این افسانه را باور کنی یا اگر آنرا باور می کنی مسلمانی! هر آینه سنگ نوشته هایی دیگری در اورشلیم هست. در راهروی داخلی قدس روی دیوار سوره نسا ۱۷۱ حک شده

" ... بنابراین ایمان به الله و پیامبران او بیاورید و نگوئید (خداوند) سه گانه است (از این سخن) خودداری کنید که به سود شما نیست، الله تنها معبود یگانه است، او منزه است که فرزندی داشته باشد ..."

و سوره اخلاص " بگو او الله یگانه است، الله صمد (یکتا) است، نه زاده شده و نه می زاید، و همتا ندارد"

پس از آن این حک شده " لا اله الاالله، محمد رسول الله" که میشود "هیچ خدایی بجز الله نیست و ستایش شده (محمد) فرستاده اوست" که این کنده کاری روی سنگ به راستی برای رو در رویی با مسیحیان باورمند به سه گانگی، پدر-پسر- روح القدس نگاشته شده زیرا که اورشلیم در این هنگام جایگاه زیارت یهودیان و مسیحیان بود و ستایش شده (محمد) کسی جز مسیح نیست زیرا که همه سنگ نوشته ها پیشین نیز در باره "مسیح" بود که پافشاریست بر روی اینکه مسیح خدا نیست و زاده خدا نیز نیست و سه گانگی مسیحیت را به چالش می کشد.

---

[۱۲] https://helda.helsinki.fi/server/api/core/bitstreams/05162102-586d-47fe-bbd7-5294647efcc1/content

این باز هم نشان می دهد خلیفه های صدر اسلام مسیحیانی بودند که به سه گانگی باور نداشتند و اسلام بنیانش رویارویی با مسیحیان سه گانه ای (پدر-پسر- روح مقدس) بوده است و می شود گفت فرقه ای است که از دل مسیحیت و یهودیت بیرون می آید. این خود اثبات دیگری ست که در صده هفتم میلادی محمد مسلمانان وجود نداشته[13]. ستیز بین مسیحیان باورمند و ناباورمند به سه گانگی به صده چهارم میلادی باز می گردد و چالش تازه ای در صده هفتم نبود. این سنگ نوشته ها همگی در سرزمین نزدیک به پترا و اورشلیم و یا در یمن پیدا شده اند و هیچکدام در نزدیک های مکه امروزی نبوده که خود نشانه دیگری ست که شهر مکه ساختگی اسلام ست. نمونهای از این کتیبه ها در این برگ نشان داده شده.







[13] "Did Muhammad Exist?: An Inquiry into Islam's Obscure Origins – April 23, 2012, Rober Spencer"

گذشته اسلام از زبان سکه ها

هیچ سکه ای در عربستان امروزی از دوره آغازین اسلام پیدا نشده است و هر آنچه یافت شده از شمال آنجا (هزار کیلومتری) بوده و در آنها هیچگونه نشانه ای از آنچه امروزه آنرا اسلامی می دانیم نبوده است بلکه این سکه ها نشانه های مسیحی یا زرتشتی داشته اند.

نخستین سکه هایی که می توان نشانه های پیدایش اسلام را در آنها دید از عبدالملک مروان (۶۹۱ میلادی) آغاز می شود که هنوز مسیحیت در آنها نقش دارد ولی در آنها نشانه هایی ناسازگار با سه گانگی مسیحیت نیز وجود داشت.

تنها نگاهی به همین سکه ها گواه بر آنست که آنچه به آن اسلام می گویند یک یا دو صده پس از تاریخی که مسلمانان آنرا هجرت می خوانند آغاز شد. در اینجا نمای این سکه ها را آورده ایم و خواننده خود تاریخ اسلام را در آنها می بیند.



۶۳۲-۶۶۱ یا دوره خلفای راشدین با نشانه صلیب و هیچگونه نشانه ای از اسلام. همه این سکه ها در سرزمین های شمال عربستان، حیره، دمشق و غزه یافت شده.



سکه های دوره معاویه (۶۸۰ میلادی) که هیچ نشانی از اسلام در آن نیست بلکه صلیب در آن نمایان است که نشان میدهد خلیفه های صدر اسلام مسیحی بودند



سکه دیگر معاویه که مانند شاهان ساسانی و زرتشتی روی آن نقش آتشکده و حلال ماه و ستاره که در سکه های شاهان ساسانی نیز بوده است.   در این سکه واژه بسم الله و هم افزوده شده. همین ماه و ستاره که ریشه ساسانی داردو امروزه بر پرچم کشورهای اسلامی نقش بسته



سکه های مسلمانان در سالهای ۶۹۰ میلادی، دزدی از نقش سکه بیزانتین است که به آن "لا اله الاالله- محمد رسول الله" افزوده شده، با اینکه نقش کشیدن در اسلام حرام است



سکه های بیزانتین در ۶۹۰ میلادی



سکه عبدالملک مروان در ۶۹۳ میلادی پس از پیروزی بر بیزانتین و با نمای خودش برای این پیروزی با شعارهای اسلامی و کپی نمای سوی دیگر آن از سکه های بیزانتین و ستردن نمای صلیب از آن



سکه های ۶۹۶ میلادی عبدالملک مروان بدون شکل و با نوشته "الله شریک ندارد" که ناهمسو با سه گانگی مسیحیت بوده است

چکیده تاریخ صدر اسلام از سکه ها

سکه ها را باید باز هم نگاه و بررسی کرد تا بدانیم آنچه آنرا **"صدر اسلام"** می نامند بدرستی چه بوده است.

سکه ها را بر بنیان سال شمار آن کنار هم می گذاریم. به یاد داشته باشیم که در افسانه های اسلامی سال شمار مرگ **رسول الله ۶۲۰ و** آغاز جنگ عرب ها با امپراطوری ساسانی، در قادسیه و ۶۳۶ میلادی بود.

در سال ۶۵۲ میلادی یا ۲۰ سال پس از قادسیه، هنوز هیچگونه سخنی از اسلام یا "محمد" در آن نیست. یعنی تا این سال ایران هنوز یزدگرد در پادشاهی بوده است.

-



سکه یزدگرد سوم سال 652 میلادی
یا شانزده سال پس از افسانه نبرد "قادسیه"

۶۶۰-۶۴۰ میلادی - سکه های ضرب شده در امارات اسلامی ذات مسیحی یا نا-اسلامی داشتند.



سکه دوره عرب-ساسانی سال 662 میلادی
یا بیست و شش سال پس از افسانه نبرد "قادسیه"
نوشته لِ لله در روی آن. یافته شده در داربگرد.

۶۸۰-۶۶۱ هنوز سکه ها ذات ساسانی دارد و هیچ نشانه ای از "اسلام" در آن دیده نمی شود.

در سال ۶۶۴ سکه معاویه را می یابیم که نامش روی این سکه، به زبان پهلوی، ضرب شده: "ماویه امیر-ی-ورشتگان" که عربها آنرا امیرالمومنین می خوانند.



سکه معاویه سال 664 میلادی
با نوشته "مآویه امیر-ی-وروشتگان"
یعنی فرمانده آنان که ایمان دارند
با بسم لله در کنار آن
یافته شده در داربگرد.

در ۶۹۲-۶۹۳ میلادی - خلیفه عبدالمالک، محمد و شهدا را بر روی سکه های ضرب شده می افزاید که بیشتر برای کوچک شماری دشمنان بیزانتینی شان و مسیحیهای باورمند به سه گانگی بود. محمد در این سکه ها به معنی مسیح ستایش شده بود (مسیحِ محمد) و اینکه الله، خدای مسلمان بر خلاف سه گانگی مسیحیت نه زاده شده و نه می زاید و یگانه است.



سکه سال 668 میلادی
با نوشته "بسم الله الملک"
یعنی به نام خدا شاه
با بسم لله در کنار آن
یافته شده در بیشاپور.



سکه سال 669 میلادی
با نوشته "الله ربی"
یعنی به نام الله خدای من
با بسم لله در کنار آن
یافته شده در مشان.



سکه سال 677 میلادی
با نوشته "الله رب الحکم"
یعنی به نام الله خدای دادگری
با بسم لله در کنار آن
یافته شده در کرمان.



سکه سال 681 میلادی
از سال یکم یزید پسر معاویه



سکه سال 683 میلادی
با نوشته طلها ل لله. ضرب
شه در زمان طلها ابن عبدلله
در سیجیستان.



سکه سال 685 میلادی
با نوشته بسم لله الله اکبر.



سکه سال 686 میلادی.
از فرمانروای بیشاپور با
نوشته عبدالمالک عبدالله
بسم لله محمد رسول لله.

بنابر این بیش از ۵۶ سال پس از افسانه قادسیه، ایران هنوز به سبک ساسانی اداره می شد و نشانه هایی از نفوذ عربها در دستگاه پادشاهی دیده می شود. آنچه می توان به آن رسید اینست که جنگ قادسیه ای در میان نبوده است و عربهای مسیحی رفته رفته در سامانه فرمانداری ایران جای گرفتند و برای رویارویی با بیزانتین برای خود مذهب دیگری نو آوری کردند که مسیحی نباشد که همان اسلام بود. دین مردم را دگرگون کردند در این میان هر که آنها را نمی پذیرفت از دم تیغ می گذراندند و کشتارهای عربها از ایرانیان اینگونه آغاز می شود. قران را هم از انجیل و به زبان عربی گرد آوری کردند و به ساختن "حدیث" و افسانه های رسول الله پرداختند.

اسلام زن را ناپدید کرد

برای دانستن اینکه اسلام در باره زنان چگونه پندار و رفتار می کند باید قرآن و حدیث ها را باز خوانی کنیم و بخش چهارم قرآن، النسا (زن) که در باره زنان است. چکیده اینست که اسلام زنان را سرکوب می کند و از آنها بیزار است. زن در اسلام تنها برای فرمانبرداری و بردگی به مردان مسلمان وجود دارد و ارج دیگری بر او نیست. رفتار وحشیانه مردان مسلمان با زنان تا به امروز، صده بیست و یکم میلادی، هنوز ادامه دارد. قرآن به مردان می گوید که زنان مانند کشتزارند (بقره-۲۲۳) و هر کاری و هر جوری خواستید با آنها رفتار کنید و دانه های خود را در او بکارید:

"زنان شما کشتزار شما هستند پس از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در]آیید و آنها را برای خودتان مقدم دارید و از الله پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و مؤمنان را [به این دیدار] مژده ده".

در بقره ۲۲۸ قرآن مردان را بالاتر از زنان می داند:" ... و مردان بر زنان درجه برتری دارند و الله توانا و حکیم است".

رسول الله این پروانه را داشت که با هر زنی که بخواهد بخوابد (احزاب-۵۰)، حتی زینب، زن خوش سیمای پسر خوانده خودش را، به "پیشنهاد" الله از چنگش در آورد (احزاب-۳۷) و به همین دلیل فرزند خواندگی در اسلام منسوخ است. در سوره بقره آیه ۳۴ قرآن، به روشنی می گوید مردان از زنان برترند، زنان باید در زیر فرمان باشند، و مردان می توانند زنانشان را بزنند:

"مردان سرپرست زنانند به دلیل آنکه الله برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می کنند پس زنان درستکار فرمانبردارند [و] به پاس آنچه الله [برای آنان] حفظ کرده اسرار [شوهران خود] را حفظ می کنند و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه ها از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را بزنید پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجویید که الله والای بزرگ است".

در سوره النسا ۱۱، قرآن در باره ارث و سهم زن و مرد در آن می گوید و ارزش زنان را نیمی از مردان می داند:

"خداوند به شما در باره فرزندانتان سفارش می کند سهم پسر چون سهم دو دختر است و اگر [همه ورثه] دختر [و] از دو تن بیشتر باشند سهم آنان دو سوم ماترک است و اگر [دختری که ارث می برد] یکی باشد نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی [=متوفی] یک ششم از ماترک [مقرر شده] است این در صورتی است که [متوفی] فرزندی داشته باشد ولی اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش از او ارث برند برای مادرش یک سوم است [و بقیه را پدر می برد] و اگر او برادرانی داشته باشد مادرش یک ششم می برد [البته همه اینها] پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده یا دینی [که باید استثنا شود] شما نمی دانید پدران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند [این] فرضی است از جانب الله زیرا الله دانای حکیم است".

در النسا آیه ۲۴ قرآن در باره بردگی جنسی زنان می نویسد

"و زنان شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] به استثنای زنانی که به بردگی گرفتید [این] فریضه الله هی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیله اموال خود طلب کنید در صورتی که

پاکدامن باشید و زناکار نباشید و زنانی را که با آنها خوابیده اید را مهرشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از مقرر با یکدیگر توافق کنید مسلما الله دانای حکیم است".

که معنی آن اینست نمی توانید با زنانی که ازدواج کرده اند بخوابید ولی می توانید با زنان ازدواج کرده ای که به بردگی گرفته اید بخوابید! به این گونه زنان برده جنسی یا کنیز می گویند. اسلام می گوید با این زنان مانند فاحشه برخورد کنید و پولشان را هم بدهید! اسلام پیروانش را پند می دهد که کاروانها را غارت، مردان را بکشند و زنان شان را به کنیزی بگیرند حتی اگر شوهر داشته باشند. به عبارت دیگر دزدی، کشتن و تجاوز نه تنها در اسلام جرم نیست بلکه تشویق هم شده. آیه های دیگر قرآن المومنون ۵-۶، و الاحزاب ۵۰ نیز گفته های همانندی دارند.

سوره النسا به مردان مومن وعده بهشت می دهد که در آنجا حوری های باکره و دست نخورده در خدمت آنها خواهند بود ولی اشاره مستقیمی برای جایگاه زنان در این فردوس خیالی اسلام وجود ندارد. در عوض وعده جهنم به زنانی که از دستورات مردان شان پیروی نمی کنند بسیار است.

قرآن هیچ گونه مرز سنی برای ازدواج با دختران تعیین نکرده بلکه تشویق به همسر گیری از خردسالان نیز می کند (النسا-۲۵) و (النسا -۵۸). و نیز در شمار زنها که میتوان با آنها ازدواج کرد یا به کنیزی گرفت مرزی مشخص نشده. زنها بجز برای شوهران شان و محرم های خود باید همیشه پوشیده و با حجاب باشند (النور-۳۱) باشند و همواره در مهار مردان (النسا -۳۴). النسا ۳، ۱۵ و ۲۴ و ۲۵ و ۳۶ و ۱۲. اسلام به مرد مسلمان پروانه داده که زنش را آنقدر بزند که پوستش سبز شود (صحیح بخاری) به جرم اینکه پشت سر شوهرش ممکن است چیزی گفته باشد. رسول الله بر این باور بود که هوش زنان کم است. زمانی که یک مسلمان زنش را برای مسخره کردن رسول الله، جلوی کودکش کشت رسول الله گفت "اشکالی ندارد". مسلمان می تواند با دختر ها در هر سنی که باشند بخوابد حتی پیش از بلوغ، الطلاق ۴ :

"و از زنان شما آنان که از قاعدگی نومیدند اگر باز شک دارید عدّه (طلاق) آنان سه ماه است و نیز زنانی که قاعدگی ندیده (لیکن در سنّ حیض باشند آنها هم سه ماه عدّه نگه دارند)، و زنان حامله مدّت عدّه‌شان تا وقت زاییدن است. و هر که متّقی و الله ترس باشد کار او را آسان می‌گردد".

سازمان جهانی یونیسف پژوهشی آماری در چگونگی کودکان و زنان در همه کشورها کرده که پی آمدهای آن چشمگیری است. در افغانستان ۹۲٪ زنان با کتک خوردن از شوهرانشان موافقند. این آمار در سودان ۴۷٪ ، در بلوچستان پاکستان ۶۲٪ و در عراق ۵۱٪ است. این پرسش در کشورهای دیگر از مردم نشده است ولی این آمار و شمار ها براستی شگفت آور است. در بسیاری از کشورها اینکه زن باید فرمان بردار شوهرانشان باشند بیش از پنجاه در صد است و در کشورهای اسلامی این درصد بسیار بیشتر است. برای نمونه در افغانستان ۹۴٪ و در مالزی و اندونزی ۹۳ و ۹۶٪ است ولی در کشور های اسلامی که کمی بیشتر رشد کرده اند زنان بر این باورند که باید حقوقی همانند مردان داشته باشد که این در ترکیه ۸۸٪ و در اندونزی ۷۶٪ است ولی در افغانستان ۳۰٪ و در تونس ۱۵٪ است. این آمارها نشان دهند سرکوب زنان، صدهِ ها پس از اسلام است. زدایش این باورها از پندار مردم در کشورهای اسلامی یکی از دشواری های راه آزادگان است.


موهاش تحریک کننده است.
حرام. حجاب بزار سرت!!
صورتش تحریک کننده
ست. حرام. صورتت رو
بپوشون!
چشمهاش تحریک
کننده است. حرام.
بپوشونشون!!
ماشالا. هنوز، یه زنی
تحریک شدن هنوز هست.
توی خونه بمون!

اسلام خانواده را ویران کرد

نه تنها چند همسری در اسلام مجاز است بلکه کنیز ها یا برده های جنسی هم به آن افزوده می شود. یک مسلمانان نمونه در تاریخ اسلام خود رسول الله است و رابطه او با دخترش فاطمه که بیش از نُه سال نداشت این گونه بوده که هر شب لب او را می بوسیده زیرا که نبی را به یاد "بوی بهشت" می انداخته و سینه های این دختر را هم هر شب می بوسید! این الگوی مسلمانان، رسول الله، چهل زن داشت! و هر شب با یکی از آنان همبستر بود. یکی از همسر های رسول الله در شش سالگی به عقد او در آمده که در نه سالگی اش به او تجاوز کرد. رسول الله چندین کنیز هم داشت که یکی از آنها یک دختر یهودی بود که لشکر رسول الله پس از آنکه پدر و برادرش را سر می زند، شبش با وی هم خوابه میشود.

از دیگر شخصیت های برجسته صدر اسلام علی ابن ابی طالب است که هجده زن و شمار نامعلومی کنیز داشت. یکی از پسرانش حسن، امام دوم شیعه ها، سیصد زن گرفته بوده. دیگر بزرگان اسلام و یا امامان شیعه نیز تعداد چشمگیری همسر و کنیز داشتند که سن آنها به ۶ سال هم میرسد. کودک همسری در اسلام مجاز است و هنوز هم در کشورهای اسلامی انجام میشود. برای نمونه یکی از رهبران بنام شیعه، خمینی، در سن بیست و هشت سالگی با کودکی ده ساله ازدواج می کند و حتی در رساله خود احکامی در باره رفتار جنسی با دختر شیر خوار دارد.

آنچه در هیچ کجای آموزشهای اسلامی جایی ندارد عشق و مهر است. مهر به زیستگاه و آدمی در ذات انسان است. در روابط دو جنس مخالف نیز احساساتی فرای میل جنسی ست که دو انسان را به هم می رباید. مهر، دوستی و دلبستگی در تعالیم اسلام مفهومی ندارد. باور اسلام اینست که کافران را با شمشیر راست باید کشت و با آلت راست به ناموسش تجاوز کرد. در خانواده اسلامی تنفر جای مهر را میگیرد برای مثال خود رسول الله توسط همان کنیز یهودی مسموم شد و مرد. حسن و تعدادی دیگر از امامان شیعه نیز با سمی که زنانشان به آنها خوراندند مردند. یعنی حتی همسران یا همخوابه های پیامبر اسلام و امام های مسلمانان تا مرگ از آنان بیزار بودند. در اسلام مهر جایگاه خود را از دست می دهد و نفرت جای آنرا می گیرد.

زندگی به روش اسلامی چگونه می تواند فرزندانی فرهیخته به جامعه تحویل دهد. در خانواده ای که یک پدر دارای زنهای بسیاریست و در مورد امام حسن به سیصد می رسد، یک کودک چگونه بزرگ می شود؟ آیا پدر این کودک هرگز او را در آغوش می گیرد؟ کودکی که در این خانواده اسلامی پرورش می یابد نه از مهر احساسی دارد و نه از آموزشی مناسبی بر خوردار شده و در نهایت به جامعه موجودی تحویل داده میشود بی هدف، بدون عاطفه و مهر، بی تربیت، بی سواد یا به عبارتی یک مسلمان اوباش. برای شناخت مسلمان هیچ جا بهتر از شناخت خانواده او نیست.

وقتی پیامبر فرقه اسلام یک مریض روانی باشد که از خانواده تنها جفت گیری را می شناخت، افسوس به حال مردمی که از وی پی روی می کنند. اسلام جامعه راه عقب مانده نگاه می دارند و هوشمندان یا توانمندان را براحتی برده خود می کنند.

اسلام عشق را نابود کرد

یادی از حافظ کنیم، "ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی"، و گذری به کوی عشق.

قرآن در هر سوره ای بجز توبه، با "بسم الله الرحمان الرحیم" آغاز می شود (الله بخشنده و مهربان است)، آیا براستی الله اینچنین است؟ بخشنده؟ مهربان؟ مسلمان می آموزند که باید الله را دوست داشت ولی هیچگاه گفته نمی شود آیا الله نیز مرا دوست دارد؟ مسیحیان همواره ورد زبانشان است که خدا دوستشان دارد یا مسیح دوستشان دارد حتی اگر کاری نادرست کرده باشند. مِهر و دوست داشتن یکی از ویژگی های مسیحیان است و این پیوندی ست بین انسان و خدا که از انجیلشان می آید و گمان می رود از آنجا که اسلام زیر مجموعه ای از دین های ابراهیمی است چنین ویژگی پسندیده ای به گونه ای در اسلام هم باشد ولی اینچنین نیست. اسلام فرقه ایست که در آن باید پیروی و فرمانبرداری کرد و واژه اسلام یعنی گردن نهادن. در مسیحیت، شما فرزندان و مردم خدا هستید و خدا دوستتان دارد ولی در اسلام شما برده الله هستید و بهتر است که رفتارتان درست باشد وگرنه جایتان در جهنم است. واژه عشق در انجیل سیصد بار آمده است که یکی از آنان اینست (۱ جان ۴: ۷)

"عزیز من، بگذارید عاشق یکدیگر باشیم: برای عشق خدا و هر آن عشقی که خدا آفریده و خدا داناست".

در قرآن واژه دوست داشتن (حُب) شصت و نه بار آمده و اینکه الله انسان را دوست دارد بیست بار آمده است مانند آل عمران ۷۶ "آری هر که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری نماید بی تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد"

و اینکه خدا انسان را دوست ندارد بیست و دو بار مانند بقره ۲۰۵

"و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباهکاری را دوست ندارد".

الله خود را الرحمن رحیم (مهربانترین مهربان) می خواند، یک نمونه از مهربانی الله در سوره لهب بیان می شود

"بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد- دارایی او و آنچه اندوخت سودش نکرد -بزودی در آتشی پرزبانه درآید - زنش آن هیمه کش [آتش فروز] -بر گردنش طنابی از لیف خرماست".

و یک قاری قرآن این سوره پر از انزجار و خشن را با نوایی خوش صدا می خوانند و اگر عربی ندانید می پندارید قرآن دارد از مهر و دوستی می گوید و نه از تنفر و بریدن دست و سوخته شدن در آتش. ابولهب عموی رسول و از مخالفان سر سخت اسلام بود، به هر روی هرکه او بود در زمانی کوتاه زیست کرد و مُرد و اگر هم کوتاهی از او سرزده باشد آیا باید الله در باره او (که کسی او را نمی شناسد) اینگونه برای همیشه نفرین کند. افزون بر آن همسرش چه گناهی کرده که باید بر گردنش طنابی از لیف خرما بسته شود و در آتش بسوزد؟ پس الله خود بزبان می آورد که نه مهربان است و نه مهربانترین بلکه سنگدل و ترسناک است.

دستور اسلام برای کسانی که به الله یا پیامبر ناسزا می گویند چیست؟ مرگ و در دوزخ هم در آتش خواهند سوخت. چگونه می توان در الله عشق دید. اگر ناسزایی به الله کنیم باید کشته شویم و زمانی داده نمی شود که بخواهیم هفته دیگر توبه کنیم و از گفته خود پوزش بخواهیم و اسلام بیاوریم. اگر هم از اسلام خارج شوید تا چند روز زمان دارید که باز گردید و گر نه باید کشته شوید حتی اگر پس از یک ماه توبه کنید و هیچ گونه رحمی در کار نیست.

اسلام از مسیحیان و یهودیان نیز تنفر دارد و در جای به جای قرآن به آنها وعده آتش دوزخ می دهد. در البینۀ ۶،

"کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند و [نیز] مشرکان در آتش دوزخند [و] در آن همواره می مانند اینانند که بدترین آفریدگانند"

و در آل عمران ۸۵،

"و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است".

اگر باور اسلام این باشد که مسیحیان و یهودیان نخست از دین ابراهیم پیروی کردند و سپس گمراه شدند آیا الله نباید به آنان بگوید که گمراهید و دلیلش را هم بگوید آنها را به اسلام دعوت کند؟ به جز مسیحیان و یهودیان هر آیین دیگری هم داشته باشی مانند زرتشتی یا بودایی و غیره جایتان، به گفته الله، در دوزخ است. الله می گوید خود مسلمانان هم به دوزخ می روند: مریم ۷۰ و ۷۱،

"پس از آن به کسانی که برای درآمدن به [جهنم] سزاوارترند خود داناتریم - و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است" پس الله بر پیروان خود نیز رحمی ندارد و آنها را در آتش دوزخ می سوزاند.

الله همواره خشمگین است که "در دل هایشان ترس می افکند"، "آنها نجس اند"، " الله نابودشان کند"، " آنها دروغ گویند"، "آنها را شکست می دهیم". الله مانند کسی ست که خواسته های رسول الله را در خود دارد و مسلمان هنوز به او باور دارند. الله آنچنان نامهربان است که اگر زنی پوشش حجاب نداشته باشد باید در آتش جهنم بسوزد تنها به این دلیل که به دور خودش پارچه ای نکشیده و رسول گفته است بیشتر ساکنان جهنم زنان هستند زیرا که آنها نفرین شده اند، ناسپاسند، فریبنده و کم خِرَد که اگر چنین باشد باید از خود الله پرسید که چرا زنها را اینگونه آفریدی. پس خود الله را همراه با رسولش همراه با کتابش را باید در همان آتش دوزخ سوزاند.

اسلام فرقه هراس است

انگلیســـیها می گویند جدایی بینداز و فرمانروایی کن اما اســـلام می گوید هراس (ترور) بینداز و فرمانروایی کن. در قرآن انگیزه اساسی آنست که شنونده هراسان شود تا در دام اسلام بیافتد. سوره ق آیه ۴۵ می نویسد "هر کسی را که از تهدیدم (ترور) می ترسد به آیات قرآن متذکر ساز".

بار ها و بارها، قرآن از پیشامد های زیستی مانند زلزله وتوفان سخن می گوید (سوره الحج آیه ۱) و آنرا خواست الله می داند و با انداختن ترس (و ترور) بر دل شنونده بر اینست که او را فرمانبردار و رام خود کند. سوره الليل آیه ۱۳، الله جهان و آخرت را از آن خود می داند و بنابراین مهار آن هم در دست الله. در سوره بقره آیه ۲۲۹، الله دستور هایش را باز هم از روش ترس (ترور) بر پیروانش می شناساند و اگر پیروی نکردند برای او عذابی دردناک خواهد بود (سوره المائدۀ آیه ۹۴). الله همچنان این ترس را در انحصار و ویژه خود می داند و حق کسی دیگر نیست همانند سوره النحل آیه ۵۱ "و الله فرمود دو معبود برای خود مگیرید جز این نیست که او خدایی یگانه است پس تنها از من بترسید". قرآن گویای آنست که الله خود یک تروریست (هراس افکن) و اسلام فرقه ای هراس افکن است و زندگی در حکومت اسلامی مانند رد شدن از تونل وحشت است.

راه رستکاری در اسلام ترسیدن از الله است همانگونه که سوره بقره آیه ۱۸۹ می گوید "در باره [حکمت] هلالها[ی ماه] از تو می پرسند بگو آنها [شاخص] گاه شماری برای مردم و [موسم] حج‌اند و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآیید بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه ها از در [ورودی] آنها درآیید و از الله بترسید باشد که رستگار گردید".

الله از پیروانش می خواهد که تنها از او بترسند و نه از دیگران مانند سوره آل مران آیه ۱۷۹ :

"در واقع این شیطان است که دوستانش را می ترساند پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید".

در سوره بقره آیه ۱۵۰ نیز باز هم همین جمله را تکرار می کند " ... پس از آنان نترسید و از من بترسید تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم و باشد که هدایت شوید". و بارها آیه دیگر هم همین جمله می آید "... پس از آنان نترسید و از من بترسید ...". در حالی که شمار واژه عشق در قرآن صفر است واژه ترس بیش از ۲۰۰ بار در قرآن آمده.

هر مسلمان یک تروریست نهفته است

سوره توبه آیه ۵ به مسلمان دستور می دهد که کافرها را هر کجا یافتند بکشد. هر کسی که به الله باور نداشته باشد کافر شمرده میشود و پروانه کشتن او را قرآن صادر شده. سوره توبه آیه ۲۹ سخنش بویژه با اهل کتاب است که همان مسیحیان و یهودی ها هستند و به مسلمانان حکم می دهد که با آنها کارزار کنید تا در کمال خواری به دست خود به شما جَزیه بدهند.

در سوره ۸: الأنفال - آیه ۶۰، بسیار روشن قران واژه"تُرْهِبُونَ" یا ترور یا ترس را می آورد

"هر چه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن الله و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی شناسیدشان و الله آنان را می شناسد بترسانید و هر چیزی در راه الله خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می شود و بر شما ستم نخواهد رفت". پس به دستور قرآن، مسلمان مامور است که در دل دشمن الله ترس بیندازد یا به روشنتر بگوییم، یک تروریست باشد.

در سوره ۸: الأنفال - آیه ۳۹،

"و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن الله گردد پس اگر [از کفر] بازایستند قطعا الله به آنچه انجام می دهند بیناست"، باز هم الله به مسلمان دستور می دهد با کافرها بجنگند تا آنجایی که نابود شوند و فتنه ها از میان بروند.

سوره محمد (۴۷) آیه های ۱و۲و۳، نخست کافر را می شناساند و سپس در آیه ۴ به مسلمان دستور می دهد کافرها را سر ببُرد،

"پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کنید گردنها[یشان] را بزنید تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید پس [اسیران را] استوار در بند کشید سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیه [و عوض از ایشان بگیرید] تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود این است [دستورالله] و اگر الله می خواست از ایشان انتقام می کشید ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه الله کشته شده اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند". جالب است که قرآن میگوید که الله خود می توانسته کافران را بکشد ولی می خواهد شما را به جان هم بیاندازد!

در سوره المائدۀ (۵) آیه ۳۳، "سزای کسانی که با الله و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر صلبیب شوند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت"

در همین سالهای گذشته گروه تروریستی داعش که به درستی از قرآن پیروی میکردند را جهان به چشم خود دید و ثابت کردند که تروریسم از آموزه های قرآن است.

همین دم به پیرامون خود بنگرید و اگر مسلمانی در دسترس بود، بیم آنرا داشته باشید که بخواهد دستور قرآنی الله را بر شما انجام دهد.



مسلمان نام دیگری به جای تروریست

مسلمانان زشت هستند: اسلام زیبایی را ویران کرد

زیبایی ویژگی ایست در چشم بیننده ولی مسلمانان با هر چشمی زشت اند. فردوسی مسلمانان را اهرمن چهره و زاغ سار و بی آب ورنگ می خواند:

ازین مارخوار اهرمن چهرگان　　ز دانایی و شرم بی بهرگان
ازین زاغ ساران بی آب و رنگ　　نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ

مسلمان خود را پیرو بیابان نشینان عرب مسلمان می داند که برای آنها دوری کردن از زیبایی، خوش پوشی و خوش بویی نزدیکی به الله است. برای مسلمان زیبایی یا خوش بویی و خوش پوشی و خوش رفتاری ماناکی (معنا و مفهومی) ندارد. عربهایی که بیابان گرد بودند و شاش شتر می نوشیدند و خوراکشان سوسمار بود، پیشه شان دزدی، راهزنی از کاروانها بود که پس از کشتن مردان به تجاوز به زنهای شان می پرداختند. مردمانی بی فرهنگ، بی تمدن و بی سوادی بودند و چیز دیگری برایشان مهم نبود یا ادراک آنرا نداشتند و همانها الگویی برای مسلمان امروزیند.

امروزه در درون مسجدی بوی پای نماز گذاران خفه کننده است چون که مسلمان تلاشی در خوش بو کردن خود نمی کند. دستشویی های مسلمانان نیز چه در درون و چه در نزدیکی آنها بوی سرگین (مدفوع) دل پیچیدگی می آورد.

مردان زشت مسلمان تلاشی در خوش پوشی نمی کنند ریشاشان را نمی تراشند زیرا که اسلام آنرا حرام می داند، و آراسته نیستند، رفتارشان نیز شلخته است. می انگارند با این کار بندگی خود را به الله خیالی نشان می دهند.

زنهای مسلمان مو هایشان که می توانست به زیباییشان بیافزاید، بای بپوشانند و نیز وادار شده اند خود را درون چادر و از جامعه پنهان کنند و به آرایش خود نرسند و بدبو می شوند و برای مردان نه دیده می شوند و نه ربایشی دارند. برخی نیز در همان زیر چادر پنهان کاری هایی می کنند که مسلمانان آنهخا را حرام می دانند چنانچه چادر روکشی ست بر فسادشان. بسیار از این زنان مسلمانان در میان سالگی افتاده، افسرده و بی رمق میشود و یا با کمبود تابش آفتاب بر پوستشان کمبود ویتانین دی و پوکی استخوان میگیرند. بسیاری از مسلمانان برای پوسیدگی و افتادن دندانهایشان به بیماری های دهانی و دندان نیز دچارند. یک مسلمان اهرمن چهره، نه تنها پذیرای زیبایی دیگران نیست بلکه هر گاه بتواند تلاش در سرکوب آن نیز می کند و آن چه برای خود نمی خواهد برای دیگران هم نمی خواهد. مسلمان یک حس زبونی از جهان زیبا یا پیشرو پیرامونی خود دارد و واکنش به آن همراه با خشونت است تا همه را به مانند خودش زشت و نادان بنماید. زیبایی و هنر را نابود می کند و مرزی در آن نمی شناسد. فرقه اسلام رنگ سیاه را از میان همه رنگهای زیبا بر میگزیند و رنگ چادر زنهای مسلمان تا رنگ پرچم شان سیاه است. مسلمانان بین خود و الله خود یک داد و ستد نا نوشته ای دارند که این جهان را برای خود و دیگران چون دوزخ کنند و از خوشی چشم پوشی کنند و تا الله را خوش بیاید و به او در آن جهان مزدش را با آن بهشتِ خیالی که در قرآن به مومن نوید داده شده بدهد. بسیاری از مسلمانان همین سَند نا نوشته خود را در خفا می گُسلند و به هر گونه آنچه که در اسلام ناروا دانسته شده می پردازند.

و اسلام بیماریست، مسلمانان بیمارند

ریشه رفتار خشن و زشت مسلمانان را می توان در پیروی از قرآن و ویژگی های رسول الله یافت. الله سرشتی تندخو و ترسناک دارد که دم به دم آتش سوزان دوزخ را به یاد بنده اش می آورد یا به بندگان مومنش فاحشه خانه خمار آور بهشت را مژده می دهد. الله آنانی را که گمراهند بر چشم و گوش شان مهر می زند تا بیشتر گمراه شوند. الله کافران را در دوزخ می اندازد، دوزخیان را در آتش می سوزاند و پس از این که سوختگی آنها تیمار شد دوباره پوست شان را می سوزاند.

اینها از خود آیه های قرآن هستند و نه حدیث. از دیدگاه روانشاسی، الله یک بیمار روانی و هراس انگیز است . باز هم به گفته خود قرآن، رسول الله زنباره، برده دار، برده فروش و جنایتکار بود. اسلام پروانه هیچگونه پرسشی هم نمی دهد و اگر هم پاسخی بدهد با شمشیر است.

بدیهی ست باورمندان مسلمان از اسلام چیزی نمی دانند و مراسم اسلامی را همچون پدران خود که آنها نیز به زور مسلمان شده بودند انجام می دهند و چندان هم کنجکاو نیستند که در باره آن چیزی بدانند.   این مریضی های اسلام رفته پاره ای از هستی او می شود، انسانیت خود را فراموش می کند و هر آنچه برایش ارزش دارد اسلام و ارزشهای آن است و اینگونه است که راه مسلمان می رود و نسل پسین خود را نیز مسلمان بار می آورد. شگفت نیست که پیروان یک بیمار روانی ترسناک چون الله و یک بچه باز جنایت کار و زن باره و دزد چون رسول الله خود نیز بیمارند.

جان مسلمانان بی ارزش است

ارزش در اسلام گسترش آن است حتی به بهای جان مسلمانان: مانند توبه ۱۱۱

"در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه الله می جنگند و می کشند و کشته می شوند [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از الله به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است".

پس پیمانی بین مسلمان و الله است که جانش را فدا کند و الله در عوض به او بلیط ورودی بهشت را بدهد. همچنین قرآن به کشته های راه الله مژده می دهد که براستی کشته نمی شوند: آل عمران ۱۶۹

"هرگز کسانی را که در راه الله کشته شده اند مرده مپندار بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند".

زندگی این جهانی مسلمانان نیز باید فدای آن جهان شود: النسا ۷۴

"پس باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می کنند در راه الله بجنگند و هر کس در راه الله بجنگد و کشته یا پیروز شود به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد".

باز هم الله از پیروانش در خواست می کند که رفتار تروریستی داشته باشند: محمد ۴

"پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کنید گردنها[یشان] را بزنید تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید پس [اسیران را] استوار در بند کشید سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیه [و عوض از ایشان بگیرید] تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود این است [دستور خدا] و اگر الله می خواست از ایشان انتقام می کشید ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه الله کشته شده اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند".

با زبان دیگر الله می گوید که خودش می توانست کافران را بکشد ولی می خواهد شما را به جان هم بیندازد تا مسلمانان را "بیازماید".

اینست زندگی یک مسلمان یا باید در جنگ باشد یا اگر به کافر رسید او را بکشد. هر فرقه ای از اسلام دیگری را کافر می داند برای نمونه سُنی ها شیعه ها را کافر می دانند و دستور کشتن آنها را دارند. الله و اسلام ارزشی برای جان آدمی ندارند. قرآن به راحتی از پیروانش می خواهد بکشند و چندان نگران سزای کار خود نباشند زیرا که الله جایشان را از پیش در بهشت رزرو کرده. اسلام ارزشی برای جان آدمی ندارد.

اسلام پیروانش را کودن وسربازان فرمانبردار و آماده مرگ می سازد

گزاره های نابخردانه بسیاری در قرآن آمده است. برای نمونه در النحل ۶۸

"و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از پاره ای کوهها و از برخی درختان و از آنچه داربست می کنند خانه هایی برای خود درست کن"

در الحج ۶۵ "آیا ندیده ای که الله آنچه را در زمین است به نفع شما رام گردانید و کشتیها در دریا به فرمان او روانند و آسمان را نگاه می دارد تا [مبادا] بر زمین فرو افتد مگر به اذن خودش [باشد] در حقیقت خداوند نسبت به مردم سخت رئوف و مهربان است"
و یا در الحجر ۱۹ "و زمین را گسترانیدیم و در آن کوههای استوار افکندیم و از هر چیز سنجیده ای در آن رویانیدیم"

که الله به زنبورها نیز وحی می کند و آسمان به فرمان او به زمین نمی افتد و یا زمین گسترده و تخت است (و گرد نیست)! امروزه هر کودکی می داند زمین گرد است و آسمان هم سقف نیست که به زمین فروریزد. اینجا باید پرسید چرا مسلمانان باید به قرآنی با این همه گزاره های ابلهانه باور داشته باشند؟ آیا مسلمان گروهی ابلهند؟ پاسخ آن پیچیده است. نه مسلمانان ابله نیستند و خوب ... هستند. برای مسلمانان اینگونه نیست که قرآن را بخوانند و آنرا بپذیرند یا کنارش بگذارند بلکه آنها نخست مسلمان زاده می شوند و با آن بزرگ می شوند و به آن خو میگیرند و باورمند می شوند و هر آنچه در قرآن نوشته شده را راست می پندارند و آن را بهترینِ کتاب ها می دانند که پر از پند است، عاری از هر گونه نادرستی است و الله خدایی داناست که برای همه بشریت آمده.

براستی هیچیک از مسلمانان قرآن را نخوانده اند و تنها آیه هایی را از آن می دانند و در نماز هایشان به زبان می آورند که حتی معنی آنها را نمی دانند. بسیاری از مسلمانان عرب نیستند و زبان عربی نمی دانند. تنها پانزده درصد مسلمانان زبانشان عربی ست و حتی برای آنها هم درک قرآن دشوار است زیرا که زبان عربی آن زبانی کهن است که چندان در زندگی روزمره آنها به کار نمی رود. آیه های قرآن را بی آنکه معنی آن را بدانند از بَر می کنند. هنگامی که مسلمان را با گزاره ای ابلهانه از قرآن روبرو می کنید، می بینید که او نخستین بار است که چنین آیه ای را شنیده اند و نمی دانند چگونه به آن پاسخ دهند. پاسخ مسلمانان این گونه است: "نادان، ترجمه ای که شما دارید نادرست است، بمیر و برو جهنم"، "اینها در قرآن نیست، از خودت در آوردی. امیدوارم در خیابان مثل یک سگ گرسنه بمیری"، "نه قرآن همچین چیزی نمیگه، الله تو را در جهنم بسوزاند چون لایق همونی". اینگونه پاسخ مسلمانان نه به این دلیل است که آنها دروغگو هستند یا به آنها آموخته شده چنین پاسخ دهند، بلکه آنها نمی دانند چگونه به گزاره هایی تا بدین سان ابلهانه در کتاب قرآنشان پاسخ دهند. آنها نمی توانند باور کنند که این کتابی که با آن بزرگ شده اند و ملای مسجدشان به آنها گفته که تماما راست است چگونه می تواند نادرستی داشته باشد. پس واکنش آنها ناباوری به ماست و اینکه ما دروغگو هستیم یا اینکه گزاره های ابلهانه قرآن را باید با گزاره های پسین و پیشین آن خواند و باید همه سوره را یک جا خواند، یا می گویند که بیمارید و اینرا برای پول می کنید، یا جاسوس امریکا یا اسراییل هستید یا اینکه صهیونیست مخفی هستی که نقشه ای در سر دارید. همه اینها برای اینست که در باور یک مسلمان قرآن نمی تواند نادرست باشد و نادرستی از خودت است

و قرآن کلام الله ست و هر آنچه در آن است باید درست باشد و اگر کافر باشی عذابی دردناک در انتظار شماست: بقره ۲ "این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواپیشگان است" و بقره ۶ و۷ " در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی بر ایشان یکسان است [آنها] نخواهند گروید -الله بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است و آنان را عذابی دردناک است".

مسلمانان که به قرآن باور دارند از درون آن بی خبرند و چون که کلام الله است و الله همان خداست پس کور کورانه از آن پیروی می کنند تا جایی که الله از آنها تروریست میسازد و با پیروی از بقره ۱۹۱ و توبه ۵، به جان "کافران" می افتند و آنها را می کشند و از کشتن هم پشیمان نمیشوند زیرا که خواست الله است. اینگونه مسلمان بدون اینکه بداند اسلام چیست آنرا به کار می بندند و خود را آلوده آدمکشی های کثیف قرآنی می کند. بسیاری از مسلمانان نیز جان خود را در این راه از دست می دهند. اینست که اسلام انسان پاک را به قرآن آلوده می کند، از آنها آدم کش می سازد که در نبردها آماده مرگند.

مسلمان تهی مغزند: اسلام خرد را نابود کرد

مسلمانان در سرشت بی خرد نیستند. بیشتر مسلمانان به قرآن وفا دار می مانند و یا هر سرزنشی از آن را رَد می کنند نه به این دلیل که بی خردند بلکه از همان کودکی به آنها تلقین شده و پر شده اند از ترس و خشم که بترسند، از سوی پدر و مادر خود محور و مبلغین خشن مذهبی و مذهبی که خشونت بخش جدا ناپذیر آن است و نباید پرسش کرد و تنها باید فرمان برداری کرد: النور ۵۱

"گفتار مؤمنان وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم اینانند که رستگارند".

در اسلام منطق و پرسش جای خود را به ترس می دهد و آوردن دلیل های منطقی برای مسلمانان آنها را شوکه می کند.

بسیاری از مسلمانان قرآن را نخوانده اند و برخی از آیه های آنرا در مراسم مذهبی یا نماز می خوانند و بیشترشان معنی آنها را نمی دانند. هنگامی که آیه های احمقانه ای چون "الله زمین را تخت درست کرد" (بقره ۲۲) را برایشان بخوانی یا آنرا نمی دانند یا می گویند معنی آن این نیست و باید تفسیر آنرا خواند زیرا که این آیه های الهی فرای شعور شماست زیرا که قرآن معجزه است. قرآن از مسلمان نمی خواهد با هوش باشد و مسلمان نیازی به خرد ندارد تنها وظیفه مسلم عبادت الله است: "انسان و جن را جز برای عبادت الله نیافریدم" (الذاریات آیه ۵۶). پس تکلیف مسلمانان اینست که همواره سرشان در سجده باشد و بندگی شان به الله را ۲۴ ساعته به او گزارش کنند. هر چه بیشتر عبادت کنند امتیاز بیشتری می گیرند و اجرش در آخرت است. قرآن به بنده اش پند نمی دهد که از خردت بهره مند شو و راه خود را در این جهان پر پیچ و خم پیدا کن بلکه بر الله خود خواه سجده کن!

مسلمانان بی خرد نیستند، آنها هم مانند دیگران انسان هستند و باید با راستی آشنا شوند و روبرو کردن مسلمانان با منطق و آنها را با داده های بیشتری آشنا کنیم قدمی درست است. به آنها بگوییم که آنچه از اسلام آموخته اند دروغهای هراس انگیز است که برای خود او و دیگران خطرناک است،

اسلام همه چیزش دزدیست

فرقه اسلام و مراسمش همه از دین ها و مذهب های دیگر دزدیده شده است و این فرقه چیزی تازه ای از خود ندارد. اسلام به معنی تسلیم است در برابر خواست الله که هر چیزی می تواند باشد که بستگی دارد چه کسی از سوی الله خلیفه باشد. اسلام حتی قومیت ندارد. عرب به معنی بیابان نشین است و اصلا قوم نیست. برای نمونه آنکه در بیابانهای آمریکا یا ایران یا چین زندگی می کند عرب است گرچه نژاد و رنگ پوست و حتی زبانش چیز دیگری باشد.

واژه مسجد معنایش "مکان سجده" نیست بلکه مزدا-کده زرتشتیان است که معنی آن خانه خداست: مزدا = خدا و کده = مکان. پنج بار نماز خواندن هم از پنج بار نوبت نماز زرتشتیان است[۱۴]. نماز نیز واژه فارسی ست و در زبان عربی به آن صلاة می گویند.

از میان مذهب های ابراهیمی که اسلام ادعا می کند یکی از آن هاست، تنها اسلام است که از پل صراط سخن می گوید که دزدی دیگری از دین زرتشت است. بنا بر باور های اسلام نامسلمانان پس از مرگ یک راست به این دوزخ می روند و مسلمانان، حتی آنان که همه عمر خود را برای الله دولا راست شده اند، باید از این پل رد شوند. در دین زرتشت پُلی ست بنام چینود[۱۵] که آنان که کارهای نیک کرده اند از بد کاران جدا کند. رونوشت قرآنی این پل به روش سادیستیِ اسلامی، پُلی ست که از خار پوشانده شده و حتی مسلمانان و مومنان نیز در مسیر این پل شکنجه می شوند و می سوزند تا به بهشت شان برسند.

در باره قرآن پژوهشهای بسیاری شده و کتابهای بسیاری نگاشته شده که همه بر آن آشتی دارند که این کتاب کپی و برگردان از دیگر مذهب ها بویژه انجیل و تورات بوده و نادرستی های بسیاری نیز در برگردان زبان در آن است به گونه ای که دریافتی که از قرآن می شود بسیار دگرگون شده و معنای دیگری دارد.

نماز خواندن به سوی قبله رونوشتی از مراسم یهودیان به سوی بیت المقدس است. مسلمانان نیز نخست، همانند یهودیان به سوی بیت المقدس نماز می خواندند و پس از سالها که حسابشان با یهودیها سوا شد سوی قبله را به مکه دگرگون کردند.

مراسم حج و هفت بار بر دور کعبه بر خلاف جهت ساعت گردیدن از مراسمی همانند از یهودیان گرفته شده. آب زمزم نیز کپی چشمه ای در نزدیکی بیت المقدس است که برای یهودیان مقدس است.

چکیده اینکه اسلام کاملا ساختگی ست و تنها با وصله پینه از مذهب ها و آیین های دیگران یک آش شعله قلم کاری به نام اسلام ساخته و با زور شمشیر به دیگران اجبار شد.

---

[۱۴] زرتشت باورمند به نمازهای روزانه نیست ، باورمند به اندیشه و گفتار و کردار نیک است، کسی که خود را به این فروزه های سه گانه بیاراید نیازی به نماز و روزه و حقه بازیهای دیگر ندارد.

[۱۵] پل چینود در اوستای نو آمده است که سخن از دوزخ و بهشت در میان است، ولی این اندیشه کاری به هستی شناسی زرتشت ندارد ، آموزه های زرتشت را تنها در هفده سرود او «گاتها» باید جستجو کرد نه در وندیداد یا دیگر بخشهای اوستا.

اسلام فرقه ای فرقه پَروَر: صدها فرقه اسلامی و با هم در جنگ

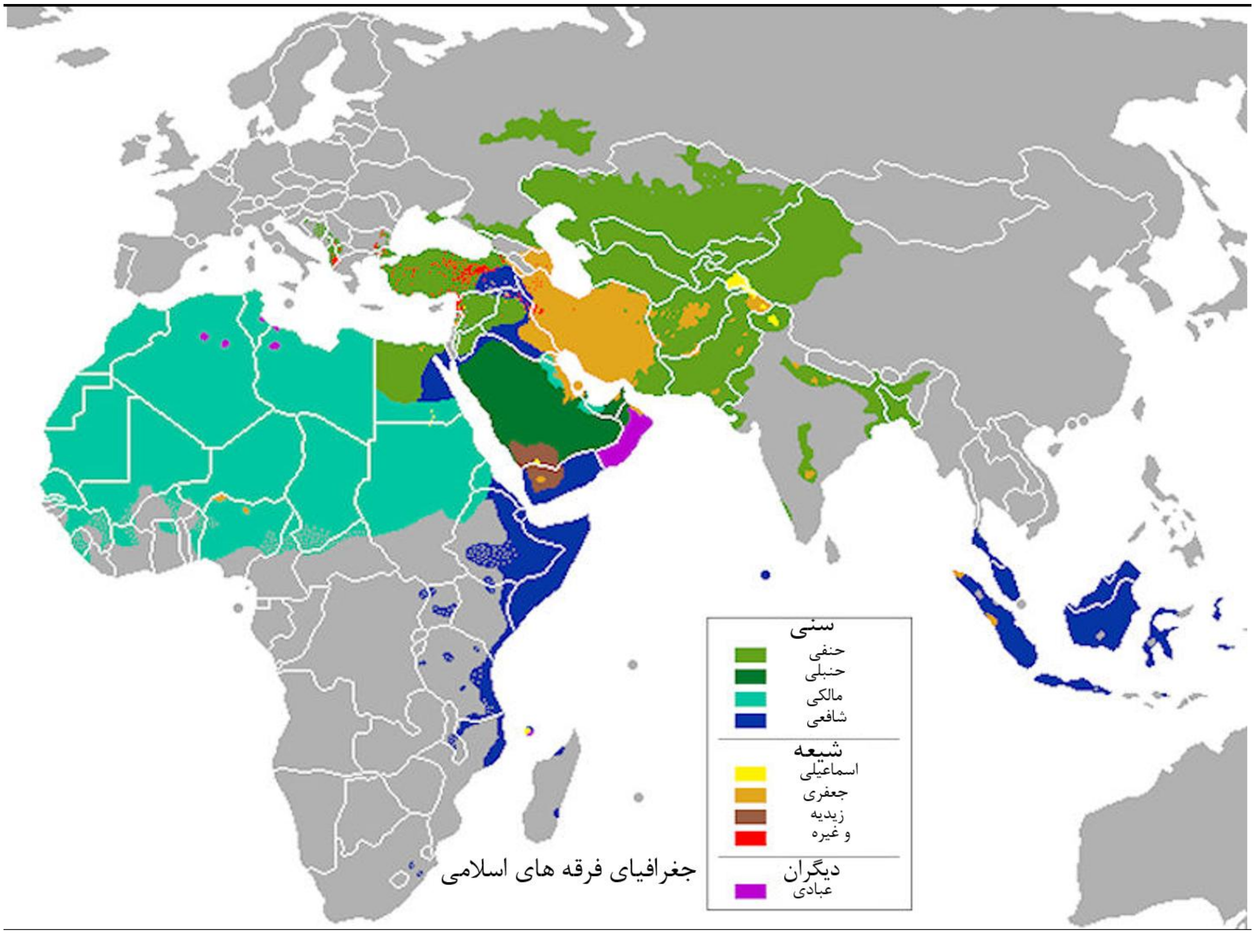
قرآن و اسلام از بنیان دچار ناهمگونی و تضاد با خود که خود نمی داند چه می گوید. اسلام را به زور شمشیر بر مردم باورانده اند و کودکی که در خانواده اسلامی زندگی می کند از دستورات اسلام سر در گم است. همچنان صد ها گونه نا سازگار قرآن در جهان جود دارد که بر این ناهمگونی و ناسازگاری درونی اسلام می افزاید. بدین روی است که هر کسی در هر کجا، دستور های قرآنی و اسلامی را به گونه خود و با قرآن خود تفسیر می کند و فرقه های گوناگون پدید می کند. برای نمونه اساس فرقه وهابیت، که عربستان سعودی دنبال رو آن است، پیروی از دستورات اسلام به گونه سنتی آن همانند خود رسول الله است. در سالهای گذشته گردن زدن در خیابان، بریدن انگشتان دست، سنگسار کردن و اینگونه سزا های اسلامی در عربستان رواج داشت. بیشتر مسلمانان در جهان سنی هستند و ده درصد آنها خود را پیرو فرقه شیعه می دانند. در فرقه شیعه، علی ابی طالب را جانشین پیامبر می دانند و او را امام یا رهبر می خوانند و از آن به پس امامت مورووثی ست. فرقه های شیعه نیز چند گونه اند که بستگی به شمار این امام ها دارد. برای نمونه در شیعه دوازده امامی باور به وجود دوازدهمین امام است (که هیچگاه زاده نشده) که می گویند از ۵ سالگی ناپدید شده هنوز هم ناپدید است وی هر گاه ممکن است با اسب سفیدش از راه برسد و جهان را از ظلم و ستم رهایی بخشد! یکی دیگر از شاخه های دیگر شیعه چهار امامی ست و در فرقه اسماعیلیه پس از امام ششم (صادق) امامت به اسماعیل پسر بزرگ او می رسد و خود همین فرقه هم به فرقه های دیگری بخش می شود. در یکی از این فرقه ها امامت هنوز هم وجود دارد و هم اکنون امام چهل و نهم زنده است و نامش شاه کریم الحسینی که او را بنام کریم آقا خان می شناسند و در کانادا زندگی می کند[۱۶]. فرقه دیگری که از دل شیعه در آمده و شیعیان با آنها برخوردهای بسیار خشن دارند بهاییت است که در آن بها الله همان امام دوازدهم است که ظهور کرده. این فرقه را انگیسیها پشتیانی کردند و همانها در جنگ انگلیس با امپراطوری عثمانی که به شکست و فروپاشی عثمانی انجامید کمک های شایانی کردند به گونه ای که انگلیسی ها به عبدل بها لقب سِر (Sir) دادند.

صد ها فرقه اسلامی همگی قرآن را کلام الله می پذیرند و رسول الله را فرستاده الله می دانند. همه آنها گسترش طلبند و می خواهند دیگران را به فرقه خود بیاورند. این فرقه ها از ناهمگونی فراتر رفته یکدیگر را کافر می دانند و بنا بر دستورات قرآن که کافران را باید کشت، از آزار و کشتار یکدیگر دریغ ندارند. اینگونه است که از بدو آغاز فرقه پلید اسلام تا کنون سرزمین های اشغال شده بوسیله مسلمان روز خوش به خود ندیده.

راهی که به آرامش و آسایش و پیشرفت می انجامد، دست کم دور ریختن فرقه پلید و مافیایی اسلام با هر شکل و در هر گونه ایست.

---

[۱۶] آقاخان از ثروتمندترین سرمایه داران مسلمان است. وی مالک دو جت شخصی، صدها اسب مسابقه‌ای، تعدادی مزرعه اصلاح نژاد، یک باشگاه اختصاصی قایق‌رانی بادبانی در جزیره ساردنی و یک ملک مجلل در نزدیکی پاریس است.



جغرافیای فرقه های اسلامی

مسلمانان فرزندان شان را نابود می کنند

برای مادر مسلمان فرزند پسرش سرباز اسلام است و دخترش هر چه زودتر به یک مسلمان با ایمان شوهر داده می شود. خانوده مسلمان فرزندان بسیاری می آرود و یکی از سرگرمی های پدر و مادر جفت گیریست چه در خانواده مسلمان مهر و عشق بی معنی ست. فرزندان ناچار به پیروی از دستورت اسلامی "پدر و مادری" میشوند.

مسلمان با داشتن فرزندان بسیار، برنامه ای برای آنها ندارند و به آموزش آنها به جز آموزش های دینی ارجی نمی نهند. در خانواده های مسلمان بین پدر و فرزند پیوند و مهر ورزی وجود ندارد و پدر اصلا کاری به فرزند ندارد. در هنگام جنگ نیز فرزندان مسلمان به جنگ می روند و اگر در آن کشته شوند فرزندش در راه اسلام شهید شده که این مایه سربلندی پدر و مادر است. هستند پدر و مادر های مسلمانی که به کشته شدن چندین فرزندانشان در جنگ می بالند و برخی به دنبال گرفتن پاداشی از سوی حکومت اسلامی هستند یعنی اینکه مسلمان فرزند خود را برای آسایش خودش به کشتن می دهد!



ننه من غریبم بازی یک عرب در فلسطین با در دست گرفتن چیزی که مانند یک کودک مرده است

اسلام دانش را ویران کرد

گرچه کشورهای اسلامی دانشمندان بزرگی داشته ولی دانش در آنها جایگاهی ندارد و حتی آنرا به سخره می گیرند. نیک بنگرید امروزه دانشمندان بِنام به اصطلاح "مسلمان" در جهان بیشتر از کشورهای پاکستان، ایران و ترکیه هستند و کشور های عربی در دانش درخشش چندانی نداشته اند چرا که برای مردم این سه کشور اسلام هنوز چیز غریبست و بسیاری از این دانشمندان تنها به نام مسلمانند و بیشترشان باوری به اسلام ندارند. ایران، برای نمونه، دارای پیشینه زرتشتی ست دینی که بر پایه دانش بود و موبدان آن نه همانند روحانیون مذهب هایی چون یهودی و مسیحی، بلکه خود دانشمند بودند و آنها را مُغ می نامیدند. مغ که برگردن آن به انگلیسی (magic) یا جادو ست چیزی جز دانش نیست. درخشش دانش امروزی را می توان در ابزار پیچیده ای چون گوشی های همراه همگانی است و یا مسافرت های فضایی و بسیاری دیگر دید.

دانشمندان بنام از کشور های اسلامی بیشتر شان در بستر کشور های غربی رشد کرده اند. همانند دانشمند ایرانی، علی جوان که نو آور لیزهای هلیوم نئون بود و این نوع آوری را در آزمایشگاه های بِل در آمریکا انجام داد و تا پایان زندگی اش در دانشگاه ام-آی-تی (MIT) در آمریکا پژوهش می کرد. یا عبدالسلام که در هند پیش از جدایی هند و پاکستان زاده شد و در انگلستان به دانشگاه رفت و آموزش دید و نظریه مدل های استانداردش که برای آن جایزه نوبل در فیزیک را گرفت در همان کشور به انجام رسانید.

کشورهای اسلامی از بنیان نمی توانند دانش محور باشند زیرا که اسلام و دانش را نمی توان همزمان با هم داشت. مسلمانان در صدر اسلام در هر کشور گشایی که می کردند هر چه کتاب بود می سوزاندند و هر چه دانشمند بود می کشتند. گفته اند که عمر دستور داد تا کتابخانه گندی شاپور را که در آن گنجینه ای از نگاشته ها در دانش آنروز و پزشکی بود را بسوزانند. در یورش به هندوستان، کتابخانه هندیان را مسلمانان به آتش کشیدند که یک ماه می سوخت! عمر می گفت همه دانش ها در قرآن است و کتا بهای دیگر آدمی را کافر می کند پس دیگر چه نیازی به آنهاست؟ در سوره العنکبوت آیه ۲۰ الله می گوید:

" بگو در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است سپس [باز] الله ست که نشاه آخرت را پدید می آورد الله ست که بر هر چیزی تواناست"

در آن نخست می گوید بروید در زمین پژوهش کنید تا ببینید الله چگونه جهان را آغار کرده، که سخن پسندیده ایست، و پس از آن پاسخ می دهد الله همه چیز را آفریده که در اینجا راه را بر هر پژوهشی می بندد. در آیه ۲۱ همین سوره سرشت سادیستی الله باز هم یاد آوری می شود

"هر که را بخواهد عذاب و هر که را بخواهد رحمت می کند و به سوی او بازگردانیده می شوید"

باور مسلمانان اینست که قرآن فرای زمین و زمان است و دانش بسیاری در نهفته است که با گذشت زمان راستی این کتاب و مذهب اسلام بر همگان آشکار خواهد شد. از آن سوی نامسلمان و کافران دانش را به تندی پیش می برند و در این سوی

مسلمانان هنوز قرآنشان را می خوانند که شاید چیز تازهای در آن بیابند. براستی اسلام و قرآن برای دانش و مردمی که اسلام آورده اند فاجعه است. نمونه هایی که بدانیم دانش در قرآن چگونه است:

سوره الکهف-۸۶ " ... خورشید در چشمه ای گل‌آلود و سیاه غروب می کند ...".

در الطارق ۵-۷ " انسان از آب جهنده ای ساخته شده که از استخوان های پشت و قفسه سینه ها می آید".

در الغاشیه ۲۰ قرآن زمین را صاف (نه کروی) می داند.

در الطلاق ۱۲ "الله هفت آسمان و هفت زمین آفرید..".

سوره یس ۳۸-۳۹ "خورشید به دور زمین می گردد ..".

در الحج ۵ "جنین انسان از لکه خون است.."باز هم در الحج ۶۵ " اگر الله آسمان را نگه نمی داشت به زمین فرو می ریخت ..".

در الصافات ۶-۱۰ و الملک ۵، "الله ستاره ها را برای زینت آسمان آنجا قرار داد" و شهاب سنگها برای این هستند که به مانند موشک به سر شیطان هایی بخورند که برای سرکشی و فضولی آمده اند.

مسلمانان براین باور است که رازهای دانش را می توان از قرآن بیرون کشید. آنچه در بالا گفته شد تنها بخش کوچکی از این "دانشنامه" است!

نخستین گام در راه دانش پرسش است که در اسلام و قرآن پاسخش با شمشیر است. در المائده ۱۰۱ قرآن از مسلمان می خواهد پرسشی نکنند "... هرگز از چیزهایی مپرسید که اگر فاش گردد شما را زشت و بد می‌آید و غمناک می‌کند ..". به جای آنکه بدانیم ستاره ها چه هستند و از کجا آمده اند، قرآن از مسلمانان می خواهد الله را تسبیح گو باشند، الطور ۴۹. و سوره المائده۱۰۲ میگوید اگر پرسش کنید کافر می شوید. میدانیم که حکم قرآن برای کافران مرگ است پس مسلمان به چه حقی به خود پروانه پرسش میدهد!

در النمل ۶۵، قرآن می گوید "در همه آسمانها و زمین جز الله کسی از علم غیب آگاه نیست و اینان هیچ نمی‌دانند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد". ای کاش الله کمی هم از "علم غیب" خود مسلمانانی که دنبالش میروند را نیز اگاه میکرد ومسلمان باید بپرسد چرا الله چنین نکرد؟

در سوره النور ۶۴، قرآن میگوید " آگاه باشید که آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک الله ست، شما به هر حالی باشید البته خدا از آن آگاه است...". الله آیا میداند این کتاب برای این نوشته شده که به مسلمانان بگوید خود الله و اسلام مزخرفاتی بیش نیستند و آنان که ایمان آورده اند از مرز نادانی و بی خردی نیز گذر کرده اند؟

در تلاش برای گسترش و اجرای شریعت اسلام، مردمی نا آگاه، بی سواد و زود باور نیاز هستند و مسلمانان هر آنکه بخواهد مردم را آگاه کند از میان بر میدارند در حالیکه اروپایی پس از دوران رنسانس بستری برای پیشرفت چشمگیر دانش و هنر بود و خود روحانیون مسیحی نیز در پیشرفت دانش سهم داشته اند. دانشمندان پر شماری را از اروپا می

توان نام برد که از بزرگان بنام آن دوره بودند. تنها نمونه ای از دانشمندان بنام اروپایی از گالیله، نیوتن، فارادی، ماکسول، کلوین، لاوازیه، ، گاوس، آبل، انیشتن، هایزنبرگ می توان نام برد که در دانش فیزیک شیمی و ریاضی، هر یک غول هایی بودند. در کشور های اسلامی با گستردگی و جمعیتی بیش از اروپا، از صده دهم تا بیستم و یکم میلادی (هزار و صد سال) کدام ریاضیدان، شیمیدان یا فیزیکدان مسلمان می توان نام برد؟

مسیحیان جهان با جمعیت ۲.۴ میلیاردی ۶۶٪، یهودیان با ۱۵ میلیون جمعیت در جهان ۲۱٪ و مسلمانان با ۱.۹ میلیارد جمعیت کمتر از یک درصد جایزه نوبل را دریافت کرده اند. گرچه مسلمانانی که به جایزه نوبل رسیدند در کشور های نا-اسلامی بوده اند.   دانشمندان بنام دوران اسلامی همچون بو سینا یا رازی که همگی ضد اسلام بودند، از سوی خلیفه ها یا روحانی های اسلامی مرتد دانسته می شدند. دانشمند ایرانی کاشف الکل، رازی کتابی نوشت که در آن باور های اسلامی را با گفتارهای منطقی به سخره می گرفت. او را در نزد خلیفه زمان آوردند و آنقدر کتابش را بر سرش کوبیدند تا کور شد.

اسلام نه تنها نمی توان دانش و پیشرفت را بتابد بلکه سدی در برابر گسترش آن نیز هست. اسلام تنها در سایه بی خردی و بی دانشی است که می تواند زنده بماند و گسترش یابد.


صبح تا حال همین جا کنار من وایستادی...
بگو چی می خوای؟
منتظرم یک کشفی بکنی که بگم قبلا تو قرآن اومده بود!

اسلام و کیهانشناسی قرآن

در برگه هایی از تاریخ طبری این پرسش آمده است که در آغاز آفرینش جهان آیا نخست شب بوده یا روز؟ و اینگونه پرسشها پندار "عالمان" مسلمان را به خود سرگرم می ساخته. این عالمان اسلامی پس از بررسی های بسیار می رسند به اینکه نخست شب آفریده شده زیرا که روز برای روشنی آن آمده!

قرآن در باره آفرینش آیه هایی دارد که با شناخت آنها می توان دیدگاه اسلام را در باره کیهانشناسی را دریافت. در پیداش جهان قرآن در بقره ۲۹ می گوید

"اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست"

که نخست الله زمین را آفرید و سپس آسمان را. الله نادانی خود را در باب آفرینش آشکارا بیان می کند. همچنین در سوره فصلت آیه های ۱۰-۱۲ قرآن در آفرینش هفت آسمان می نویسد و سپس فرمان می دهد که چراغها (ستارگان) مانند لامپ برقی روشن شوند.

آیا ماه از خود نور بیرون می دهد یا نور ماه از انعکاس خورشید است؟ قران پاسخ می دهد که ماه از خود نور دارد که در یونس ۵ می خوانیم

"اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد و برای آن منزلهایی معین کرد تا شماره سالها و حساب را بدانید الله اینها را جز به حق نیافریده است نشانه ها[ی خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کند "

در الکهف-۸۶ " ... خورشید در چشمه ای گل‌آلود و سیاه غروب می کند ...".

الغاشیه ۱۸-۲۰ "آیا نمی گرند که آسمان چگونه برافراشته شده و به کوه ها که چگونه برپاداشته شده وبه زمین که چگونه گسترده شده".

الطلاق ۱۲ "الله هفت آسمان و هفت زمین آفرید". در الملک ۳ "همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید در آفرینش آن [الله] بخشایشگر هیچ گونه اختلاف [و تفاوتی] نمی بینی بازبنگر آیا خلل [و نقصانی] می بینی" که در آنها می گوید الله آسمانی هفت طبقه آفریده!

سوره یس ۳۸-۳۹ "خورشید به دور زمین می گردد .."

الحج ۶۵ " اگر الله آسمان را نگه نمی داشت به زمین فرو می ریخت ..". یاد آوری کنیم که امروزه می دانیم که آسمان سقف نیست و گاز و هوایی ست که جاذبه زمین آنرا نگه داشته است و رنگ آبی آسمان به دلیل پراکندگی نور خورشید با مولکول های و ذرات در هواست. و در الطور ۴۴ " این کافران اگر هم سقوط قطعه‌ای از آسمان را به چشم ببینند باز خواهند گفت: این پاره ابری متراکم است" قرآن باز هم بی خردی خود را فریاد می زند که آسمان مانند سنگ به زمین می افتد.

الملک ۵ "و در حقیقت آسـمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شـیاطین [= قوای مزاحم] گردانیدیم و برای آنها عذاب آتش فروزان آماده کرده ایم". امروزه می دانیم که سـتاره ها همچون خورشـید اند و برخی از آنها بسـیار بزرگترند و از آنجا که بســیار دورند همانند نقطه ای نورانی دیده می شــوند. الله تا این اندازه نادان بوده که ســتار ها را مانند چراغ می دانسته! اینکه مسلمانان ادعا می کنند در قرآن دانش های نهفته بسیاری وجود دارند توهین به شعور است.

الحجر ۱۸ "مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می کند" و الحجر ۱۹ "و زمین را گسترانیدیم و در آن کوههای استوار افکندیم و از هر چیز سنجیده ای در آن رویانیدیم". شهاب آسمانی سنگ هایی هستند بیرون از زمین که در برخورشـان با جو زمین می سـوزند که نور آنرا می توان دید. اینها بر سـر کسـی نمی خورند و همان بالای جو بخار می شوند. این هم از توهم های قرآن است که به پیروان بی سواد خود با زور شمشیر می قبولاند. همینطور در الصافات ۱۰ "مگر کسی که [از سخن بالاییان] یکباره استراق سمع کند که شهابی شکافنده از پی او می تازد".

در سوره النازعات ۲۷-۳۲ در باره آفرینش سخن می گوید

" آیا آفرینش شـما (پس از مرگ) مشـکل تر اسـت یا آفرینش آسـمانی که خداوند بنا نهاد؟! سـقف آن را برافراشـته و آن را منظم ساخت. و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود. و زمین را پس از آن گسترش داد. آبش خارج کرد و چراگاهش را آماده ساخت. و کوهها را ثابت و محکم نمود". الملک ۵ "در حقیقت آســمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شــیاطین [= قوای مزاحم] گردانیدیم و برای آنها عذاب آتش فروزان آماده کرده ایم".

آنچه قرآن میگوید همه در باره زمین و آنچه در زمین اسـت، کوه، آسـمان، خورشـید و نه چیزی بیش از آن. در دید قرآن زمین تخت است و آسمان مانند سقف یک ساختمان است که الله برای آن ستون هایی بر افراشته که دیده شدنی نیستند. کوه ها نیز مانند میخ زمین را بر جای خود نگاه داشــــته لند (گر چه قرآن واژه میخ را نمی آورد). امروزه هر کودکی می داند زمین به دور خورشــید می گردد ولی قرآن، با آن همه دانش نهفته اش (!) اینرا نمی دانســت. قرآن ســتاره ها را که هرکدام بمانند یک خورشیدند و چون بسیار دورند مانند نقطه ای نورانی به دید می آیند را چراغ هایی برای تزیین سقف آسمانِ شب می داند و برخی از این ستاره ها دستور دارند بر سر شیطانهایی که گوش ایستاده اند برخورد کنند. قرآن نمیداند که این "ستار هایی که در آسمان به تندی از سویی به سویی می روند" شهاب سنگها هستند و نه ستاره که با برخورد با جو زمین می سوزند و نور آن را میتوان از روی زمین دید.

قرآن در سوره یس ۳۷-۴۰ و الشمس ۱-۲ می گوید که خورشید به ایستگاه خود می رسد و ماه را دنبال می کند که هیچگاه به آن نمی رسد اینگونه است که شب و روز پدید می آیند: "سوگند به خورشید و تابندگی اش ، سوگند به ماه چون پی [خورشید] رود".

هر کودکی امروزه می داند ماه بدور زمین و زمین به دور خورشید می گردد و الله اگر هم نخواهد خورشید همان مسیری که میتوان با دانش فیزیک آنرا حساب کرد می رود و چندین میلیار سال است که قانون های فیزیک بر جهان هستی فرمان دارد و رسول الله ای در این وسط آمده و ادعا می کند همه اینها به خواست یک موجودیست زاده پندار بیمار او که نامش الله است و آنقدر نادان است که خطای دید خود را اینگونه می نویسد که خورشید ماه را دنبال می کند و در جایی که تنها

الله می داند استراحت می کند. به باور مسلمانان روزی می آید که خورشید از غرب بالا می آید زیرا که این هم خواست الله است.

در سوره القمر ۱ می آید "آن ساعت نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد" که ماه دو نیم شد و اگر این درست باشد به دلیل گرانش ماه زمین نیز دستخوش دگرگونی هایی می شود که در جهان باید حس میشد ولی در هیچ کجای جهان از چین گرفته تا امپراطوری بیزانتین در این محدوده زمانی هیچ گونه سندی وجود ندارد که این گفته را ثابت کند. آیا الله می دانست جهان تنها در مکه نیست و چین، استرالیا و آمریکا نیز وجود دارند؟ آیا می دانست قطب شمال و جنوب نیز روی همین زمین است؟ در قرآن سخنی از سیاره های دیگر منظومه شمسی نیست، چه برسد به پاسخ به این پرسش ها که چند گونه ستاره در جهان است؟ سوپر نوا ها چه هستند؟ پرتو های کیهانی از کجا می آیند و سرشتشان چیست؟ جهان در حال انبساط است، سیاره ها و خورشید ساختار درونی پیچیده ای دارند؟ و ... قرآن تنها آنچه همه می بینند را با خطای دید خود به نگاشتن می آورد اینجاست که به روشنی می توان یک کلاه بردار را در پشت اسلام دید.



در کیهانشانی قرآن، آسمان و زمین هفت طبقه دارند. ستونهایی ناپیدایی آسمان را نگه می دارند. ستاره های چراغ هایی برای زیبایی شب هستند. ماه از خود نور بیرون می دهد. زمین تخت است. جهان هستی تنها در مکه و پیرامون آنست.

اسلام و دانش زیست

دانش فرآیندیست که از آن دانسته ها بدست می آید. بنا بر ادعای مسلمانان قرآن کتابی ست از الله و دانش بسیاری در آن نهفته است و با پژوهش در قرآن می توان آنرا دریافت. آیا می توان در این کتاب دید که اگر دانشی در آن است چگونه بدست آمده؟ آیا نمونه ای در تاریخ داریم که گفته ای از قرآن آغازی باشد برای دریافتن چگونگی کارکرد ، آفرینش، بدن انسان، بیماری ها و روش های رویارویی با آنها و چرا و چگونه در این جهان زندگی می کنیم و از کجا آمده ایم و بسیاری از پرسشهای دیگر. قرآن پاسخی که به پرسش می دهد : المائده ۱۰۲ "گروهی پیش از شما [نیز] از این [گونه] پرسشها کردند آنگاه به سبب آن کافر شدند" و روش دانش پژوهشی قرآن در این آیه می آید: بقره ۱۱۷ "هستی بخش آسمانها و زمین او است و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند می‌گوید: موجود باش! و آن فورا موجود می‌شود." و در آیه پسین (بقره ۱۱۸) می گوید که " افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟ و آیه و نشانهای بر خود ما نازل نمی‌کند؟ پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می‌گفتند دلها و افکارشان مشابه است، ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه ها را برای اهل یقین (و حقیقت جویان) روشن ساخته ایم."

یکی از پایه ای مذهب و بویژه اسلام معجزه و خرافات است و هنگامی که از معجزه سخن به میان می آید جایی برای دانش نمی ماند و الله در بقره ۲۵۹ انسانها و حیواناتی که مرده اند را زنده می کند. الله در المؤمنون ۳۸ می گوید که "گوش و چشم و قلب ایجاد کرده" برای چه؟ سپس پاسخی شکایت گونه می دهد "اما کمتر شکر او را به جا می‌آورید" که یعنی باید بجای پرسیدن الله را سپاس گویید! و هنگامی که به رسول الله می گفتند (القلم ۱۵) "چون آیات ما بر او خوانده شود گوید افسانه های پیشینیان است" الله اینگونه پاسخ می دهد (القلم ۱۶) "زودا که بر بینی اش داغ نهیم". بدین گونه قرآن هرگونه روزَنه ای را بر پرسش، پژوهش و دانش می بندند.

پرندگان چگونه پرواز می کنند؟ پس از پژوهش های بسیار و در سالهای اخیر دانشمندان به یافته های ارزشمندی رسیده اند. پاسخ قرآن در این زمینه اینست: الملک ۱۹ "آیا در بالای سرشان به پرندگان ننگریسته اند [که گاه] بال می گسترند و [گاه] بال می آنند جز الله رحمان [کسی] آنها را نگاه نمی دارد او به هر چیزی بیناست". یعنی پاسخ قرآنی به چگونگی پرواز پرندگان اینست "چون الله می خواهد". اگر رسول الله در زمان خود هواپیمایی در حال پرواز از بالای سرش می دید آیا باز هم الله به او در آیه ای می گفت "هواپیما پرواز می کند چون که الله آنرا نگه می دارد و او همه فن حریف است"؟ پس نقش آدمی در طراحی و ساختن هواپیما چیست؟

در قرآن هیچگونه نادرستی نیست: النسا ۸۲ " آیا در [معانی] قرآن نمی اندیشند اگر از جانب غیر الله بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می یافتند".

در آفرینش الله می گوید الطارق ۵-۷: "پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است. از آب جهنده ای خلق شده. [که] از صلب مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می آید". این هم باز توهین به پندار مردم و به ویژه دانشمندان است که "آب جهنده" از استخوان های قفسه سینه انسان می آید!



دانش پژوهی اسلامی: همه پاسخ ها در قرآن است

دانشمندان اسلامی دروغ است: همگی ضد اسلام بودند

دانش از پرسش و کنجکاوی بدست می آید که در قرآن پروانه آن به مسلمانان دادن نشده و در سوره المائده ۱۰۲ آنان که پرسش می کنند را کافر میداند و کافران را باید بر اساس سوره توبه ۵، کُشت. پس پیوند دانشمند و مسلمان یا مسلمان و دانشمند یک شوخی نه چندان خنده دار است. اگر دانش در سرزمینی در اشغال مسلمانان رشد کند نه به خاطر اسلام بلکه به دلیل سرشت پرسشگری و خرد مردم است و اسلام سَر پر پرسش باشد را از تن میدرد. هنگامی که دانشمند سوی پرسشگری خود را به مذهب و اسلام نشانه می گیرد، مسلمانان خشمگین می شوند و آنها را ملحد و بی دین می نامند و دستورهای قرآنی "کشتن کافران" را به کار می بندند. اینست که اسلام تاب داشتن دانشمند را ندارد و اسلام از پرسش بیزار است.

در دوران طلایی اسلام که در آن دانشمندان بزرگ و نامداری پدیدار شدند نقش اسلام در آزار، کشتار و غارت مردم کمتر شده بود و مردم کمی می توانستند رشدی داشته باشند. برای نمونه رازی دانشمند ایرانی و زاده ۸۶۵ میلادی در ری در دوره سامانیان بود که تلاش می کردند آیین های دوران درخشان پیش از اسلام را زنده کنند. امروزه مسلمانان، رازی که برای پیدا کرد الکل و جوهر گوگرد در جهان نامدار است، را دانشمند اسلامی و حتی او شیعه می خوانند در حالی که زکریای رازی افزون بر چیرگی بر دانش کیمیا (شیمی) و پزشکی، کتابهایی بر ضد دین و نبوت و اسلام مانند "نقض الادیان و مخارق الانبیا" نگاشته که مسلمانان آنها را کفریات رازی یاد می کنند. رازی مذهب ها را ریشه جنگ ها و پیامبران را فریبکار یا دیوانه می خواند. رازی معجزه را نکوهش می کند زیرا که قوانین آفرینش را بر هم میزند. رازی باور داشت انسانها با هم برابرند و نبوت در سرشت خود برتر بودن برخی ست که نمی توان آنرا پذیرفت چه اگر خدا توانسته به یک نفر توانایی شگفت انگیزی بدهد میتوانسته به همه این توانایی را بدهد. رازی قرآن را نیز نقد کرد وآن را با ساختار ناسازگارش و گزاره های نارسایش بیهوده دانست که هیچ سودی برای مردم ندارد و دردی را دوا نمی کند. در زمان زندگی رازی او را "ملحد" می خواندند. رازی را نزد خلیفه عباسی آوردند و آنقدر کتابش را بر سرش زدند تا او کور شد!

اسلامیان ابن سینا را نیز یکی دیگر از دانشمندان "اسلامی" به جهان می شناسایند. ابن سینا در کتاب فلسفی شفای خود باورهای دین دارها را نقد و معجزه پیامبران را رد می کند و دوزخ و بهشت را نیز نمی پذیرد. او درباره خلقت جهان می گوید:

"اگر تصور کنیم خدا لحظه ای تصمیم به خلق جهان گرفته باشد، واجب می آید تصور کنیم که قبل از آن کار واجبی می کرده و واجب تر می آید که پیش از آن کار واجب، کار واجب تری و واجب تری و واجب تری و اگر این رشته را ادامه دهیم به بی نهایت می رسیم و چون بی نهایت در منطق امری مهمل است پس خلقت جهان هم امری مهمل است ...".

روحانیان مسلمان آن زمان ابن سینا را ملحد خواندند و به دستور خلیفه المنجد بالله در سال ۵۵۵ هجری کتاب هایش سوزانده شد.

اینست که دانش در سرزمین های اسلام زده نمیتواند رشد کند و دانشمندان کشور های مسلمان ترک میهن می کنند.

مسلمانان لواط گرند

عُبید ذاکانی هفت صد سال پیش در رساله دلگشا می گوید

"ترسا بچه ای صاحب جمال مسلمان شد. محتسب فرمود که او را ختنه کردند. چون شب در آمد او را بگائید. بامداد پدر از پسر پرسید که مسلمانان را چون یافتی؟ گفت: قومی عجیبند، هر کس که بدیشان در میآید روز کیرش میبرند و شب کونش میدرند."

اینکه مسلمانان همجنس بازند نه به این دلیل است که آنان کژ روی از اسلام می کنند. قرآن در داستانی از مردم لوط سخن می آورد و در آن لواط را کاری ناپسند می خواند (سوره النمل۱۹، آیه ۵۴) که خشم الله را در پی داشته. از سوی دیگر در خود قرآن پیوند های هم جنسی هم پیشنهاد شده. در سوره ۵۲ (الطور) آیه ۲۴ قرآن برای شرح بهشت از غلمان سخن می آورد که پسری ست "مانند مروارید در صدف" که برای کارگزاری های جنسی بهشتیان است ولی گفته نشده آیا این پسران برای زنانند یا مردان ولی وقتی قرآن از پسر (نوجوان) سخن می آورد مرادی بجز هم جنس بازی برای مردان نمی تواند داشته باشد.

در نهج البلاغه، علی ابن ابی طالب در خطبه ۱۹۲ از پیوند جنسی خود با رسول الله چنین می نویسد

"شما موقعیّت مرا نسبت به رسول الله صلّى اللّه عليه و آله در خويشاوندى نزديک، در مقام و منزلت ويژه مى دانيد، پيامبر مرا در اتاق خويش مى نشاند، در حالى كه كودک بودم مرا در آغوش خود مى گرفت، و در بستر مخصوص خود مى خوابانيد، بدنش را به بدن من مى چسباند، و بوى پاكيزه خود را به من مى بوياند، و گاهى غذايى را لقمه لقمه در دهانم مى گذارد، هرگز دروغى در گفتار من، و اشتباهى در كردارم نيافت". پس به گفته امام یکم شیعیان، رسول الله لواط گر بود.

کتاب بادبادک باز نوشته خالد حسین نویسنده افغان، از لواط گری طالبان می گوید. در حوزه های علیمه نیز لواط کاری یکی از شاخصه های ملا هاست که خود مبلغ و مجری فرقه شیعه اسلام هستند. همجنس بازی در میان طلبه های شیعه نیز بسیار گسترده است. یک نمونه دیگر را از کتاب "وارث ملک کیان" به نوشته حمید خواجه نصیری در مورد روح الله خمینی می توان خواند که در کودکی بارها مورد تجاوز جنسی آخوندی بنام ملا رمضان قرار می گرفت. به گفته برادر روح الله خمینی

"برادرم را برهنه بر روی تشک خوابانده بود و خود بر روی او افتاده، بالا پایین میرفت و صدایی از خود صادر میکرد که بی شباهب به سگهای خسته گله که بهنگام تعقیب گوسفندان از خود در میآوردند نبود".

نواب صفوی که قاتل کسروی دانشمند است، تقاضا می کند که هفته آخر پیش از اعدامش را با یکی از هم کیشانش در قفس زندان بگذراند که در آن زمان با هم لواط می کردند. در باره علی خامنه ای نیز گفته هاییست که در کودکی در

حمام منصوری در مشهد به مردان سرویس می داده. در امپراطوری عثمانی سلطان مِحمِد فاتح (فاتح قسطنطنیه) با رادوو دراکولا لواط می کرد. رادوو برادر کوچک وِلَد دراکولا بود که در کودکی هم بازی مِحمِد بود.[۱۷]

عبید ذاکانی در جایی دیگر می گوید

"واعظی در کاشان بر منبر میگفت که روز قیامت حوض کوثر به دست امیرالمومنین علی(ع) باشد و آب آن به کسی دهد که کونش درست باشد کاشی ای برخاست و گفت: ای مولانا مگر او در کوزه کند و هم خود باز خورد."

گر چه باید به این "واعظ" گوشزد کرد که قرآن آیه های سازکار و ناسازکاری با هم جنس بازی دارد که پیرو آن به رای خود آنچه می خواهد بر میگزیند، و امیرالمومنین علی(ع) خود نیز کون درست نبود و او نیز در قیامت باید تنشه بوده باشد. (نگاه کنید به خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه).

در اسپانیا زمانی که در اشغال مسلمانان بود و اندلس نام داشت فرماندار مسلمان آن، منصور، یک برده سیزده ساله را که پیشنهاد لواط با او را رد کره بود سر از تنش جدا کرد.

هر جا مسلمانی باشد لواط هم است و این از آغاز اسلام رواج داشته. همانگونه که رسول الله آلت تناسلی اش را مانند سامانه بیولژیک یو-اس-بی (USB) به سوراخ پشت علی ابی طالب فرو کی کرد تا "الهامات الهی" به او ورود کند، امروزه نیز در حوزه های علمیه استاد به طلبه و طلبه به طلبه های دیگر و سپس به دیگر مسلمانان همگی هنوز همان سنت رسول الله را به کار می گیرند. این روش جابجایی دانسته ها را به اینتل (Intel نو آور USB است) نگویید.

[۱۷] ولد دراکولا دیرتر بر سلطان عثمانی شورید و جنگهای خونینی با او داشت. ولد به سربازان عثمانی و مردم مسلمان سیخ چوبین فرو می کرد و آنها را در زمین می کاشت و بحال خود رها می کرد تا بمیرند. ولد برای مردم شرق اروپا قهرمان است زیرا که سدی در برابر گسترش خواهی های مسلمان عثمانی بود. در باره ولد دراکولا دانستانهایی بسیاری ازخون آشامی اش ساخته شده.



مسلمانان لواط گرند

اسلام هنر را نابود کرد

موسیقی دانان و هنرمندان سرشناس بسیاری را می توان در جهان نام برد: میکل آنجلو (۱۴۵۷ میلادی) نقاشی های زیبایی بر سقف کلیسای فلورانس در ایتالیا کشید و با ویژگی خود در شکیبایی و بردباری پیکره هایی را ساخت که هر کدام ستایش بینندگان را در پی دارد. یکی از این نقاشیها آفرینش آدمی ست و از پیکره های بنام او تندیس داوود است. آمادئوس موزارت (۱۷۵۶) موسیقی دان اتریشی موسیقی های که به آن کلاسیک گفته می شود ساخت که شنیدن آنها هر بار از پیش خوشایندتر است و هنوز هم نواخته می شود. هیچکدام از این نواها یا نقاشی ها در زمین فسادی نیافریده و آزاری به کسی نزده. در جهان بسیاری از فرهنگ ها و کشورها هنرمندان سرشناس و پر آوازه ای دارند. رقصیدن، موسیقی، نقاشی، و پیکر تراشی در سرشت انسان هاست چه کودک خردسال با شنیدن موسیقی به رقص می آید یا وقتی مدادی بدست می گیرد نقشی می کشد. انسانهای نخستین نیز در غارهایشان نقش چارپایان را می کشیدند و این روشی بود برای پیوند و پیام رسانی با دیگران. در مصر زمان فرعون نقشها جای الفبا را داشتند. در کشور های اسلامی هنر: نقاشی، موسیقی، پیکر تراشی و رقصیدن "حرام" است. آیا در کشورهای اسلام هنرمند بنامی را می شناسید که هم سنج هنرمندان بنام اروپایی یا چینی و هندی باشد؟

نقش انسان یا حیوان در جهان اسلام هرگز خریداری نداشت زیرا که "فساد در زمین" و گناه شناخته می شود. اسلام با زیبایی و آزادی و هنر نمی تواند کنار بیاید. در خانه مسلمانان نمی توان هیچگونه اثر هنری یا یک نقاشی دید و همچنین اینگونه نقشها در پرستش خانه های اسلامی و مسجد ها نیز دیده نمی شود.

حدیث است (صحیح بخاری: ص.ب. ۳:۵۹:۳۳۸) که فرشتگان به خانه هایی که در آن سگ یا عکس باشد نمی روند. در حدیث دیگری (ص.ب ۷:۷۲:۸۳۶) عایشه می گوید: من هیچ گونه چیزی که در آن عکسی یا صلیبی باشد جایی نمی گذاشتم زیرا رسول الله آنها را از بین می برد. همچنین ص.ب. ۷:۷۲:۸۴۳: " کسانی که بدترین کیفر را از الله دریافت می کنند نقاش ها هستند".

حتی اگر بخواهید از گفته های قرآنی نقاشی بکشید از دید الله باید کیفر شوید. هر گونه عکس یا نقاشی که در آن اسب، سگ، انسان یا کودک باشد در اسلام حرام است. باید از باورمندان مسلمان پرسید که چگونه نقاشی از یک حیوان فساد می آورد؟ در اینکه نقاشی حرام است مسلمانان نوشته های بسیاری دارند و حتی فتوا هایی هم در باره آن هست. امروزه عکس گرفتن یکی از لزوم های جامعه است و کارت شناسایی باید دارای نگاره باشد و مسلمانان نمی توانند شریعت خودرا به انجام برسانند. اگر در خانه تان نقاشی یا عکسی باشد و رسول الله به خانه تات بیاید تمام عکسها را پاره خواهد کرد. انسانهای نخستین که بر دیوار غارها نقش حیوانات می کشیدند آیا در دوزخ هستند؟ یا کودکی که نقاشی می کشد آیا باید جهنمی شود؟ میکل آنجلو، داوینچی، رامبراند، پیکاسو و ... همگی در دوزخ هستند زیرا که نقاشی کشیده اند؟

کیست که موسیقی بر او کارگر نشود، از شنیدن آن مردم شاد شوند و بخندند، اندوگین شوند و بگریند، به رقص بیایند، خمار شوند یا بترسند؟ موسیقی مانند یک دوست همرامان است، موسیقی هنری ست به دیرینگی آدمی. حتی کودکان به موسیقی واکنش نشان می دهند با آن میرقصند و چهر شان خندان میشود. از دید دانش در موسیقی ریتمی و الگویی

است و آدمی الگو را دوست دارد و عشق به موسیقی در سرشت ما نهفته است. هر جامعه ای موسیقی خود را دارد و حتی در آفریقا قبیله ها با موسیقی نواختن روی کُنده درختان با قبیله های دیگر پیام رد و بدل می کنند که از نخستین روشهای پیام رسانی راه دور و بی سیم کهن بوده است. با این همه موسیقی با فرقه پلید اسلام ناسازکار و بازداشته (ممنوع) است. در مذهب های دیگر، چار چوب هایی برای موسیقی هست ولی به هیچ روی بازداشته نیست و براستی در گسترش آن بسیار کوشا هم بوده اند. برای نمونه یکی از بزرگان هنر در آلمان،جان سباستین باخ، موسیقی های زیبایی با پیانو و ارگ برای کلیسا ساخته که هنوز هم شنونده هایی بسیار دارد. اینگونه موسیقی ها هیچگاه کهنه نمی شود.

رقصیدن همانند موسیقی در سرشت آدمی ست ولی در اسلام آن نیز حرام است! برخی مسلمانان می گویند موسیقی که برای الله نواخته شود رواست یا اگر در موسیقی سازهای آن بکار گرفته نشود. ریشه این دستور اسلامی از این حدیث است ص.ب. ۵۵۹۰

"گروهی از امت من خواهند بود که زناکاری و پوشیدن پارچه ابریشمی و شراب و آلات موسیقی را حلال خواهند کرد. و گروهی بر دامنه کوهی فرود می آیند و چوپانان گوسفندانشان را شامگاه می آورد و نزد ایشان نیازمندی می آید تا حاجتشان بر أورده شود و به او می گویند: فردا نزد ما بیا. الله ایشان را شبانه هلاک می کند و کوه را بر سرشان فرو می کوبد و بقیه را بوزینه و خوک تا روز قیامت در می آورد". در این حدیث رسول الله در کنار سه چیزی که می دانیم در اسلام حرام شده: شراب، پوشیدن ابریشم و زنا کاری، آلات موسیقی را هم می افزاید. برخی از شاخه های فرقه اسلام همانند درویش ها یا صوفی ها، موسیقی را با کلاه شرعی می نوازند و رقص نیز بخشی از آیین آنهاست، باید به آنها گفت که گفته رسول الله را نادیده می گیرند. حدیث ۵۵۹۰ در ادامه می گوید که این گونه مردم کوه بر سرشان خراب می شود و به بوزینه و خوک دگرگون می شوند. تا به حال کدام موسیقی دان یا رقاص بوزینه یا خوک شده اند؟ باخ؟ بتهون؟ جنفر لوپز؟

در برخی از کشور های اسلامی مانند ترکیه، پاکستان، اندونزی و تونس که نشانه هایی از صوفی گری در آنها هست، خوانندگان زن هم دیده می شود ولی با لباسهایی در چهار چوب های اسلامی. در بسیاری از کشور های اسلامی رقیصدن را ناروا می دانند و آن را سرکوب می کنند. اینها بر اساس آیه هایی از قرآن است که در آن موسیقی نا روا دانسته شده. در سوره لقمان ۶ می آید: "و برخی از مردمان (فاسد فتنه انگیز مانند نضر حارث) کسی است که گفتار و سخنان لغو و باطل را (مانند قصّه‌های دروغ و افسانه‌های شهوت‌انگیز مفسد اخلاق و سرود مطرب) به هر وسیله تهیّه می‌کند تا (خلق را) به جهالت از راه الله (و آموختن علوم و معارف قرآن) گمراه سازد و آیات قرآن را به تمسخر و استهزا گیرد، این مردمان (فاسد کافر) به عذاب، با خواری و ذلّت گرفتار شوند". در سوره الاسرا ۶۴: "و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد" که در آنها الله در باره سخنان و نوا های بیهوده سخن می گوید. رسول الله می گوید "هر آنکس که به آواز یک زن گوش دهد در روز قیامت در گوشهایش سرب داغ ریخته می شود". آوازی که در چارچوب های اسلامی باشد در اسلام رواست ولی باز هم در چارچوبهای تَنگ اسلامی! اسلام با سرشت آدمی ناسازگار پس بایدرسول الله و خود الله بیماران روانی اند که تنها در زباله دان برایشان مناسب است گر چه اسلام زباله را هم کثیف می کند.

اسلام روحانیت را نابود کرد

موبدان زرتشتی دانشمندانی بودند که دانشنامه اوستا را نگاشتند. اسکندر مقدونی آنرا از ایرانی ها دزدید و آنچه امروزه دانش یونانی نام دارد به راستی بر بنیان اوستا بوده است. گر چه دانشنامه اوستا باری دیگر باز نگاشته شد، اینبار مسلمان عرب آنرا نابود کردند. به موبدان زرتشتی مُغ نیز میگویند و زرتشت پیر مغان نیز شناخته می شود که سروده های حافظ از او می گوید. این مُغ به زبانهای اروپایی مَجیک (magic) ترجمه شده که ما آنرا جادو ترجمه کرده ایم. به راستی که دانش به انسان توانایی هایی همچون جادوگران میدهد که امروزه در پیشرفت های فن آوری بسیار دیده می شود.

کلیسای مسیحی با این که خود یکی از عامل های پس ماندگی در غرب و با دانش ناسازگار بود، روحانی های بسیاری داشت که خود پیشگامان دانش بودند و نامشان هنوز می درخشد. شمار این روحانیون دانشمند به صد ها می رسد و چند نمونه آنها که هر کدام بنیان گذار دانشی هستند : گرگور مندل، دانش ژنتیک، کپرنیک، ستاره شناس، لوییس برونت، گیاه شناسی، دزیزون، زنبور شاسی، لوماتر، کیهان شناس که نظریه مهبانگ از اوست و لیستی چشمگیر و بلند و بالایی از دانشمندان روحانی دیگر که با جستجوی ساده در اینترنت می توان یافت[۱۸]. از میان کشیشهای زن هم دانشمندان فراوانی بوده اند و آن نیز خود لیست بلند بالایی دارد[۱۹] و یک نمونه آن خانم ماریا گائتانا آنیزی است که نخستین کتاب حساب دیفرانسیل و انتگرال را در سال ۱۷۶۰ میلادی نوشت. در میان کشیشهای مسیحی هنرمندان بسیاری وجود داشته اند که کارهای بسیاری آنها در نقاشی، پیکر تراشی و موسیقی کرده اند. روحانی های مسیحی در شکل گیری موسیقی کلیسایی و ساخت ابزار موسیقی همانند اُرگ نقش داشتند و در کمک به فقیران و یتیمان و ثبت احوال (زاد نگاری) نیز پیشگام بودند.

در درازای تاریخ اسلام، هیچ روحانی مسلمانی نه دانشمند بوده و نه هنرمند و در روحانیت اسلامی هیچ نمونه ای را نمی توان یافت که نقشی در پیشرفت دانش، هنر یا امور اجتمایی داشته باشد. تنها نقشی که روحانیت اسلام در طول تاریخ داشته وا پس نگاه داری خود و مردم مسلمان شده بوده است چه هر چه مردم آگاه تر باشند بیشتر به ذات پلید فرقه اسلام پی می برند و از آن دوری می جویند. برای همین است که ملا های مسلمان از هر راهی میروند چه با دروغ و خرافات و چه با سرکوب و کشتار تا مردم آگاه نشوند و همواره پس بمانند. برای همین است که فرقه پلید اسلام دلیل راستین پس ماندگی کشور های اسلامی ست. شگفت انگیز است که مسلمانان چرا هنوز شرم نمی کنند. ایرج میرزا می گوید: "عبا را کنون، پرچم جهل دان فساد و جهالت، بزیرش نهان".

گمان است بتوان نامی از یکی "فیلسوف" اسلامی آورد که نامش ملا صدرا است. خود او هم مورد غضب دیگر روحانیون بود و مشهور است به نظریه حرکت جوهری، که فشرده آن این چنین است که اجسام به گونه ای رفتار می کنند که در جوهر شان است. برای نمونه سنگ را که رها کنی، به زمین می افتد چون در نَفس آن و در جوهر سنگ اینست که به زمین بیافتد. در دانش فیزیک میدانیم یک سنگ به زمین می افتد زیرا که نیروی گرانش بین هر دو جرمی وجود دارد و

---

[۱۸] List of Catholic clergy scientists- Wikipedia
[۱۹] List of lay Catholic scientists- Wikipedia

اندازه دقیق آنرا هم به ما می گوید. با دانش فیزیک می دانیم قانون گرانش در سرتاسر جهان و کهکشانها یکسان است و توانسته ایم حرکت سیاره ها و ستارگان را با ریز بینی بسیاری پیش بینی کنیم. طراحی و ساخت سازه ها یا ماشینها نیز با دانش فیزیک به پختگی رسیده است. نظریه "حرکت جوهری" ملا صدرا، به بیان ساده تر اینست که سنگ به زمین می افتد چون دلش میخواهد! ملا صدرا و نظریه حرکت جوهری اش در جهان فلسفه که در آن بسیاری از اندیشه ها را از زمان ارسطو تا به امروز با ریز بینی سنجش می شود، هیچ جایی ندارد و تنها در ایران شمار کمی هستند که اندیشه های این ملا را در پس گُنگی سخن به میان می آورند که نه خود می دانند چه می گویند و نه شنونده.

باز هم ایرج میرزا میگوید که پس ماندگی از خود عبا یا اسلام است

وبا و عبا مثل یکدیگرند   که در آفرینش ز یک گوهرند

وبای جهالت، ز زیر عباست که خود منشاء درد و رنج و بلاست

آنچه از روحانیت می بایستی که پایگاه و سرچشمه ای برای دانش و نیک منشی می بود به دست مسلمانان روحانی به تباهی کشانده شد.



اسلام نیجریه را ویران کرد

با ۲۳۲ میلیون جمعیت، نیجریه بزرگترین کشور در آفریقا، ۱۱۰ میلیون مسلمان دارد که بیشترین در آفریقا است و در حال گسترش و یورش به جنوب هستند. پر مسلمان ترین کشورها پاکستان، هند، بنگلادش و اندونزی بترتیب ۹۶٪، ۱۴٪، ۹۰٪ و ۸۷٪ از جمعیت شان مسلمان است که دوسوم کل مسلمانهای جهان است. در نیجریه هیچ مذهبی خود را اکثریت نمی داند و با ۹۶ میلیون مسیحی ششمین رتبه شمار مسیحیان در جهان را دارد و با ۱۰۳ میلیون مسلمان پنجمین کشور بین کشورهای مسلمان است. نیجریه از این دید در خور کاوش است که این دو گروه مذهبی نایکسان که در یک کشور زیست می کنند تا چه میزان در شاخصه های مدنی سنجش می شوند. گر چه این کشور نه اسلامی و نه مسیحیست در قانون اساسی آن واژه های شریعت ۷۳ بار، اسلام ۲۸ بار، قاضی اعظم ۵۴ بار، مسلمان ۱۰ بار آمده ولی هیچ واژه ای از مسیح یا مسیحیت و کلیسا در آن نیست. مسلمانان در شمال و مسیحیان در جنوب نیجریه زندگی می کنند و آمیختگی در میان آنها هست و پیوند زناشویی مسلمان–مسیحی نیز بسیار رخ می دهد و دستورات شرعی نیز برای مسلمانان در شمال به کار گرفته می شود. بین این گروه مذهبی یک پارچگی وجود ندارد و هر دو در پستهای سیاسی با هم رقابت دارند. مسلمانان می خواهند دستورات شریعت را در جنوب نیز به کار ببندند که این مایه رنجش مسیحیان شده است و کشمکش ها در همه پرسی ها رویه مذهبی به خود می گیرد. فرقه تروریستی بوکو حرام که آنرا طالبان نیجریه می خوانند از سال ۲۰۰۹ در شمال این سرزمین به وجود آمده که میخواهد با کشتار دستورات سخت شریعت را در سرتاسر این کشور به کار بندند و برای دیگر مردم و مذهب ها خطری روزانه است.

چگونه راهیابی اسلام به نیجریه و شمال آفریقا مانند همیشه نخست با پیام رسانی و آوازه گری آغاز شد و هنگامی که مردم آنرا نپذیرفتند شمشیر مسلمانان بود که بر گردنشان آمد. شگفت انگیز است که پوست سیاه برای عرب ها نشانه پستی ست. رسول الله خود پوست سفیدی داشت (صحیح بخاری) و عربهای مسلمان پوست سیاه را نشانه بلای آسمانی الله می دانستند یک نمونه آن در سوره الزمر ۶۰ قرآن است: "و روز قیامت کسانی را که بر الله دروغ بستند می بینی که صورت هایشان سیاه است؛ آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟"

افزون بر آن عربها سیاه پوست ها را بی خرد می دانستند که تنها برای بردگی کاربرد دارند پس بسیاری از پسران سیاه پوست را پس از خواجه کردن به بردگی و دخترانشان را به کنیزی (برده جنسی) به بازارهای بردگی روانه می کردند. مسلمانان سیاهان را بت پرست می دانستند و کشتار آنها بسیار رواج داشت تا اینکه برخی به دین اسلام در آمدند تا از مرگ رهایی یابند. فرزندان این تازه مسلمانان فرزندان خود را نیز با زور در این فرقه نگاه داشتند و نسل پس از نسل مسلمانان کور کورانه با رفتار بیمار گونه اسلام زندگی کردند و به آن خو گرفتند. پس از چندین نسل، مسلمان ها مردمی بی سواد، نا آگاه، خرافاتی، تنبل و بی رمق می شوند و اینجاست که هوشمندانی از اروپا پای به این سرزمین ها می گذارند، مردم را استعمار می کنند و سرچشمه های با ارزش آنها را که خود از آن بی خبر بودند، برای خود می برند. بدینگونه بود که نیجریه یک صده از ۱۸۶۱ تا ۱۹۶۰ در استعمار بریتانیا بود.

تنها مسلمانان جهان که با تروریستهای القاعده همدل بودند مسلمانان نیجریه بودند و همچنین با دیگر سازمان های تروریستی همچون حماس و حزب الله همدلی و پشتیبانی می کردند. امروزه گونه ای جنگ صلیبی در نیجریه در گردش

است که در آن مسلمانان پی در پی به کلیساهای مسیحیان یورش می برند، آنها را همگانی کشتار و کلیساها یشان را ویران می کنند و به جای آنها مسجد بنا می کنند. یک نمونه در ۲۰۱۴، تروریست های بوکو حرام به شهر گامبورو و اِنگالا یورش بردند و ۳۱۰ شهروند را در ۱۲ ساعت کشتند و از شهر جز خرابه ای بر جای نگذاشتند. بوکو حرام با رفتار تروریستی خود چهل هزار کشته بر جای گذاشته و دو میلیون را به جابجایی واداشته تا جایی که در ۲۰۱۰ معمر قذافی پیشنهاد داده بود برای پایان دادن به کشتارهای مذهبی، این کشور همانند هند و پاکستان تجزیه کشور شود.

بیشتر سیاستمداران در نیجریه از مسلمانان اند و نرخ زادوری مسلمانان بیشتر از مسیحیان است و این افزایش بسیار نگران کننده است.

اسلام ایران را ویران کرد

از آرمان های "راه راست یکی ست و آن راه راستی ست" و "پندار نیک، گفتار نیک، رفتار نیک"، ابر مردمانی همچون کورش، داریوش و بسیاری شاهان دیگر در دوران هخامنشی پدیدار شدند که ابرقدرتی پهناور و پیشرفته بنا نهادند که گسترده ای از مرز چین تا اروپا و آفریقا داشت. ایران زرتشتی آزاد کننده مردمان در رنج بود و گوهر ایران رشکی بودند برای فرومایگان. اهرمن چهرگان مسلمانان از این دست فرومایگان بودند که تلاش در نابودی و غارت این سرزمین با شکوه داشتند.

اینکه اسلام چگونه آغاز شد و چگونه ایران را به خود آلوده کرد، در پس غباری که مسلمانان از ویران کرد تاریخ آن به جای گذارده اند، به درستی دانسته نیست. از رسول الله که وی را محمد می خوانند تا علی همه افسانه هایی بوده از داستان سرایان مسلمان. حتی جنگ قدسیه و شکست ارتش ساسانی بدست مشتی بیابان گرد که هیچ پیشینه ای نداشتند نیز افسانه دیگریست[۲۰].

در این زمان پناهندگان مسیحی بودند که در ایران بسیار با موبدان زرتشتی درگیر می شدند و چندین بار آتشکده های آنها را ویران کردند و موبدان را می کشتند. در پی ناپایداری های دوران پایانی ساسانی و اینکه هر پادشاهی پس از چند سال دگرگون می شد، فرقه ای از این مسیحیان که به تک خدایی باور داشتند، اسلامی که امروزه آنرا می شناسیم از دل مسیحیت بیرون کشیدند و توانستند در ایران پایگاهی داشته باشد.

به هر روی مسلمانان عرب بر ایران زمین چیرگی یافتند و هر آنچه بویی از شکوه و زیبایی یا دانش و فرهنگ می دیدند را نابود می کردند. بسیار کشتند وسوختند و بسیاری از کتابخانه ها و دانش آن روز را برای همیشه نابود کردند. مردمی که زنده مانده بودند اوباشانی بودند که خود نیز در گسترش اسلام نقش پیدا کردند. برای عربان دستور زبان نگاشتند و برخی نام خود را نیز عربی کردند. حتی برخی خود را غلمان عرب می شمردند. غلام از همان غلمان قران (سوره الطور آیه ۲۴) می آید پس غلامعلی یعنی علی می توان با آنها لواط کند. برخی از این اوباشان به سر خود پارچه ای پیچیدند و به خود عنوان "نشانه الله" دادند و اوباشان دیگر شمشیر به دست گرفتند و تا این فرقه اهریمنی را پاس دارند.

بسیاری از ایرانیان مانند ابومسلم خراسانی، بابک خرمدین و دیگران آسیب های سهمگینی بر عربهای مسلمان وارد کردند که مایه دگرگونی خلافتهایشان نیز شد و آنها را بسیار ناتوان کرد و پی آمد آن بیرون راندن عربها از ایران پس از دو صده بود.

از اوان ورود خونین اسلام به ایران آن یکپارچکی سرزمینی از چین تا اروپا از میان رفت. سست شدن ایران راه را برای مغولان بازگذاشت. مغولان در جنایتکاری بسیار نامدارند ولی هرگز نتوانستند جایگزینی در جنایتکاری در سنجش با عربها باشند، فزون بر آن مغول ها با خود مذهب فرومایه دیگری همراه نیاوردند که اگر بود امروزه می بایست دعای چنگیز خان را نیز میداشتیم! گر چه همان مغولان نیز پس از چند نسل مسلمان شدند و با خویی وحشیانه تر از پیش بلایی شدند که

---

[۲۰] "مغاک تیره تاریخ، اسلا م چگونه پد ید آمد ؟ "، نگاشته مزدک بامدادان (محسن بنا ئی) ، ۲۰۱۸

بر سر هندیان فرود آمدند و میلیونها تن را کشتند که این راه را برای استعمار هند بدست اروپاییان بویژه انگلیسی ها هموار کرد.

گرچه عربهای مسلمانان از ایران بیرون رانده شده بودند ولی ویروس اسلام همچنان بر جای مانده بود. سلسله صفوی در سایه مذهب اسلام فرمانروایی می کردند، به زبان دیگر اسلام حکومتی در سایه بود که آرام آرام شبکه فرقه ای خود را در ایران گسترده تر می کرد .در زمان رضا شاه نمایان شد که بسیاری از این ملا ها حتی خته هم نشده بودند یعنی که مسلمان نبودند. برخی گمان می کنند اینها جاسوس های انگلیس بودند ولی می توان اینرا نیز گفت که اینها اوباشانی بودند که رخت آخوندی و پارچه ای بر سرشان لباس سازمانی شان بود و پیشه شان چپاول مردم و تجاوز به ناموس آنها بوده و همجنس بازی نیز یکی از ویژگی های آنهاست.

پیشه راستین این فرقه مسلمانان و ملایان، پس نگاه داشتن مردم با هستی بخشیدن به سدی در برابر آموزش آنها بوده اند. تنها مدارسی که کودکان در آن آموزش می دیدند در مکتب خانه ها و روخوانی قرآن بود. در آن زمان در اروپا هنرمندان، فیلسوفان و دانشمندان بزرگی پدید آمدند که برخی از آن خود روحانی های کلیساها بودند و پیشرفت اروپا و پس رفت ایران و دیگر کشورهای اسلام زده تندی بیشتری گرفت.

مسلمان از شکوه و زیبایی بیزارند و هر گونه پیشرفت در ایران را نابود کرده اند. ایران **"اسلامی"** سست شد و در زمان قاجار یک حکومت اسلامیِ در سایه فرمانروایی می کرد و مردم را بی سوادتر و نادانتر می کرد تا آنان را نیز در بند خود داشته باشد. این پس ماندگی مردم و نا آگاهی آنها به رخنه آسان انگیسیها در دولت و به دست گرفتن بازرگانی ایران انجامید. انگلیسی ها هم از همان نخست پدیده اسلام را به خوبی شناختند و آنرا در سوی سود آوری خود، هوشمندانه بکار گرفتند.

در زمان خمینی اسلام شیعه از سایه به در آمد و افسار کشور را به دست گرفت و کینه های صده های پیشین خود را در ویرانی هر چه بیشتر ایران به کار بستند. میلیونها ایرانی دانش آموخته، با ارزش ترین سرمایه های کشور، ترک میهن کردند و فرومایه ترین و ناشایسته ترین ها یا همان مسلمانان را مدیر و وزیر و وکیل کردند، فن آوری ها و کارخانه ها نابود شد، محیط زیست به فنا رفت و مردمی تنگدست و بیچاره بر جای گذاشت که برای نکوهش این روند هر دم شکنجه یا کشته می شوند.

اسلام دین زیبای زرتشتی را ویران کرد

بیش از هزار سال پیش از میلاد مسیح، آزاده ای در شرق ایران زمین پدیدار می شود و آرمان پندار، گفتار نیک و رفتار نیک را گسترش می دهد. دیگر اینکه راه در جهان یکی ست و آن راه راستی ست. اهورا مزدا یا هستی بخش (اهورا) و بزرگ دانش (مز = بزرگ و دا = دانش) خدای این دین است. خدای زرتشت هستی را پدید آورده و داناست. اهورا مزدای زرتشت سخن نمی گوید و وحی نمی فرستد. خدای زرتشت نه مهر می ورزد و نه کینه، اینها سهش های آدمی هستند نه خداوندی، خدای زرتشت خرد ناب و ناب خرد است ، نه مهر دارد و نه کین، آنچه هست خرد هست و داد. زرتشت باورمند به نمازهای روزانه نیست ، باورمند به اندیشه و گفتار و کردار نیک است، کسی که خود را به این فروزه های سه گانه بیاراید نیازی به نماز و روزه و حقه بازیهای دیگر ندارد.

برخی از آموزه های زرتشت این چنین اند:

خوشبخت کسی است که خوشبختی دیگران را فراهم سازد.

بهشت و دوزخ ما در این جهان در دستان خود ماست . نیکی پاسخ نیکی است و بدی سزای بدی . نتیجه زندگی ما حاصل اعمال ماست.

وظیفه هر انسان در زندگی اش کار و کوشش و آبادی و پیشرفت جهان است

خداوند این جهان زیبا را برای شادی انسان در مسیر نیک آفریده است

انسان به هر چه که اراده کند خواهد رسید . اندیشه آدمی سازنده زندگی اوست.

خداوند بی نهایت است و لامکان و بی زمان اما به قدر فهم تو کوچک.

گاه شماری ایرانی و زرتشتی درخششی از زیبایی این آیین است. هر سال دوازده ماهِ سی روزه دارد که هر روز آن نامی داشت (هفت روز هفته امروزی از گاه شماری یهودیان است). روز هایی که نامشان با ماه آن یکی بود جشن میگرفتند همانند روز شانزدهم در هر ماه مهرگان نام دارد و در ماه مهر این روز جشن مهرگان است. پنج روز باقیمانده سال آتش افروخته می شد و جشن های آتش پایان سال گرفته می شود. این پنج روز با زور شمشیر مسلمانان به یک روز در چهارشنبه کوتاه شد و این همانیست که امروزه چهار شنبه سوری نام دارد.

موبدان زرتشتی به مانند روحانیون دین های ابراهیمی نبودند، پیشه شان دعا خواندن و انگل بودن در جامعه نبود. آنها را مُغ می نامند و هر یک دانشمندی بودند. مغ ریشه واژه جادو (magic) در زبانهای اروپاییست و امروزه می دانیم دانش خود گونه ای جادوست. اَوِستا، کتاب زرتشتیان، از گرد آوری دانش های روز در چند جلد نگاشته شده و براستی دانشنامه ایست که زمین شناسی، زیست شناسی، ستاره شناسی، جغرافیا و بسیاری دیگر را در بر می گرفت. اوستا را نمیتوان هم تراز کتابهای تورات، انجیل یا قرآن دانست زیرا که آنها کتابهای دانش نیستند و تنها موهومات کسانیست که می خواستند به هر دلیلی مذهبی بسازند.

زرتشتیان باورمند به اَشه هستند که به معنی ساختار دادگرانه جهان هستی ست بگونه ای که هر کنشی واکنشی دارد و هر نیکی یا بدی پاداش یا سزای خود را دارد.

بیشتر ایرانیان در این سرزمین پهناور از چین تا اروپا، کمتر از دو هزار سال از آیین زرتشتی پیروی می کردند و ایران در این زمان گوهری درخشان در جهان در پیشرفت در دانش و دارایی بود و مردم دیگر کشورهای جهان بازرگانی های گسترده ای با ایران داشتند و بخش بزرگی از جاده ابریشم در ایران بود. در این زمان، کتابخانه ها پر از کتاب، زمین های کشاورزی پر از خرمن، پیوند بین شهر ها پر از جاده های شاهی و ایران پر از طلا بود.

عربان زرتشتیان را مجوس می خواندند (که همان magi زبانهای اروپاییست و چون عربها حرف "گ" ندارند به جای مگی آنرا مجی می نویسند). مسلمانان آنها را اهل ذمه می دانستند، یعنی باید با خواری جزیه بدهند (آیه ۲۹ سوره توبه). بسیاری از زرتشتیان که شمار آنها به هزاران می رسد بدست مسلمانان کشته شدند و دارایی های آنها به غنیمت مسلمانان در آمد و از آن گوهر درخشان چیزی جز یک ویرانه ای صحرا گونه به جای نماند.

برخی از زرتشتیان به هند گریختند و هندویان هنوز آنها را پارسیان می نامند. همین پارسیان مایه پیشرفتهای چشمگیری در هند بوده اند. یک نمونه آن جمشید تاتا است که بنیان گذار فن آوری فولاد، انرژی هسته ای و سازمانی پژوهشی بنام انستیتو تاتا است که دانشمندان از سرتا سر هند و جهان در آنجا به پژوهش در دانش روز می پردازند. پارسیان زرتشتی با شماری بسیار کمتر از هندیان، مایه سربلندی این کشور شده اند.

آیین زرتشتی بی گمان گزینه مناسبی برای ایرانیانیست که هر روز بیشتر به پلیدی فرقه مافیایی اسلام پی میبرند و بازگشت همه به سوی دین زرتشت است.



اندیشه نیک-کردار نیک-گفتار نیک

اسلام ایران را پاره پاره کرد

پیش از اسلام سرزمین ایران از شرق تا چین و از غرب تا اروپا گسترده بود. از شمال تا مرزهای روسیه و از جنوب به آفریقا میرسید و مصر را در بر می گرفت. این گستره جغرافیایی بیش از هزارو پانصد سال در آسایش و همچون گوهری درخشان ماند و با هجوم و جنگهای ترکان از شرق و یونانیان از غرب دستخوش کوچکتر شدن یا بزرگتر شدن می شد. امروزه اگر سفری به کشورهایی که در گستره کهن تمدنی ایران بودند داشته باشید می بینید مردمان آنها از نگاه فرهنگی و زبانی بسیار همانند ایرانی های گستره ایران امروزی هستند که نشانه یگانگی آنها در زمانهای گذشته می باشد. بلای فرقه پلید اسلام بر ایران و ایرانیان آمد و کشتارها و غارت های بسیاری از این گوهر درخشان کرد.

با بپاخیزی بومسلم خراسانی، بابک خرمدین، مازیا بسیاری از این مسلمانان عرب کشته شدند و رفته رفته عربها نتوانستند در ایران دوام بیاورند ولی زهر خود (اسلام) را در جان زخم خورده ایرانشهر وارد کرده بودند.

نخستین مردمی که مسلمانان عرب در ایران آنها را کشتند موبدان زرتشتی بودند تا آیین زرتشتی را از میان بردارند و پس از آن هر کسی که دانشی یا هنری داشت کشته می شد، تا اینکه هرگونه فرهنگ و یادی از پیش از اسلام را نابود کنند (دو قرن سکوت زرینکوب) برخی از آنانی که زنده مانده بودند از اوباشان شدند، گروهی پارچه ای به سر خود پیچیدند و خود را نشانه الله خواندند و گروهی دیگر شمشیر بر دست گرفتند و بر جان "کافران" افتادند و پیشه مسلمانان پلید عرب را پی گرفتند. این پارچه به سر پیچیده ها چندان با هم هماهنگی نداشتند تا اینکه سلسله صفویه پای به میان گذاشت و فرقه ای خرافاتی مذهب شیعه را در ایران رسمی کردند. شاه های صفوی به راستی در توهم دروغ های اسلام بودند و شخصیتی خیالی از افسانه علی ابی طالب ساختند و او را همچون رستم دستان به ایرانیان شناساندند. (گر چه حتی در افسانه های مسلمانان از شخصیت های موهوم محمد و علی، رسول الله با علی لواط می کرد و علی خود جنایت کاری بود که در یک روز هشتصد تن از مردم یهودی بی دفاع را گردن زد و بویی از جوانمردی ایرانی در او نبود).

شاهان صفوی خود را سگ علی می خواندند و به آن می بالیدند. حتی گزاره "کلب علی" (یا سگ علی) را بر شمشیرهای خود کنده کاری می کردند که امروزه آنها را می توان در موزه ها دید. صفویان نخست در یک پارچه کردن ایران کوشش های فراوانی کردند ولی پادشاهان پسین بیشتر و بیشتر به دروغ های شیعه باورمند تر شدند و پارچه به سر هایی را از لبنان به ایران آوردند که پدران همان آخوند های امروی می باشند. این آخوندها از نخست نیز با ایران و ایرانی نه تنها بیگانه بلکه از آن بیزار بودند. دلیل این بی زاری به گمانی کم هوشی و بی سوادی و پس ماندگی خودشان و هوشمندی ایرانیان بتوان جستجو کرد. برای اینکه ریشه خود را پنهان کنند این آخوندها نام شهر هایی که در آن زندگی می کردند را بر خود گذاشتند مانند آیت الله بروجردی، آیت الله خمینی، آیت الله خامنه ای، آیت الله سیستانی، آیت الله گیلانی، آیت الله جنتی، آیت الله طالقانی، آیت الله واعظ طبسی، آیت الله اردبیلی، آیت الله تهرانی و غیره و اگر در اینرنت جستجو کنید واژه آیت الله را با شهری در ایران بنویسید یکی پیدا می شود، حتی آیت الله شهرستانی هم داریم!

این آیت الله ها به همه گوشه و کنار ایران در هر شهر و ده ای خانه گزیدند و به سان سگ نگهبان شبکه مافیایی آخوندها همانند سدی بودند در برابر باسواد و آگاه شدن و پیشرفت مردم. دبستانها و آموزشگاه ها را ویران و با هر گونه پیشرفتی

دشمنی می کردند. آنها از سوی پادشاهان زمان خود پشتیبانی می شدند که تنها دلیل آن باور های اسلامی آنها بود و اینکه به راستی باور داشتند این آخوند نماینده الله هستند. در زمان رضا شاه روشن شد بسیاری از این آخوند ها حتی ختنه هم نشده بودند و اوباشانی بودند که حتی باوری به اسلام نیز نداشتند.

از زمان صفویه، پای اروپایی ها به شرق باز شد و هند را در چنگ استعمار خود گرفت، کشور دیگری که در پس از آسیب های پی در پی اسلام دیگر رمقی نداشت که با انگلیس مبارزه ای در خور داشته باشد. روسیه هم در این زمان برای خود یک امپراطوری ساخته بود و با جنگ هایی که با ایران داشت سرزمین های قفقاز، گرجستان، ارمنستان و آذرآبادگان را از جدا کردا! سپس سرزمین های شرقی دریای کاسپین، ترکمنستان، سمرقند و بخارا به دست روسها افتاد. در این میان آخوند ها هر یک از سردارهای ارتشی کار آزموده را که از خود درخششی در جنگها نشان می داد را به گونه مافیایی خود سر به نیست می کردند. شکستهای پی در پی در جنگها یا در برخورد های سیاسی با دولت های بیگانه و در پی آن نابودی ایران، غرور مردم را بیش از پیش خورد میکرد و آخوند ها به همه این بلاها که بر سر مردم ایران می آمد می نگریستند و در دل به آنها می خندیدند.   انگلیسی ها در ایران نیز نفوذ داشتند و با سستی و بی سوادی پادشاهان قاجار و بی سوادی مردم به راحتی هر چه می خواستند برای خود به تاراج می بردند. انگلیسی ها در ایران نفت پیدا کردند و خود به برداشت و دزدی آن پرداختند بدون اینکه از دولت ایران پروانه بگیرند.

شبکه مافیایی آخوندی خود یک دولت در سایه بود و در سیاست های دولت ها کشور و یا قانون اساسی دیدگاه های خود را می گنجاندند. با بلاهایی که این آخوند ها بر سر مردم ایران آوردند و با نابودی زیر ساخت های این کشور خوش آب و هوا، رفته رفته رمقی از مردم نماند و در جنگ جهانی یکم و قحطی، نیمی از جمعیت ایران یا نه میلیون ایرانی از گرسنگی مردند. اگر به عکسهای مردم در زمان قاجار نگاهی بیاندازید بسیار شگفت زده می شوید که آیا این بدبختها به راستی نیاکان ما بودند؟ چندان دشوار نیست که ببینیم آنچه بر ما آمده همه و همه ریشه در اسلام دارد و اینگونه است که اسلام ایران را پاره پاره کرد.

اسلام هندوستان را نابود کرد

مسبمانان به دنبال غنیمت ها و سرمایه های تازه بودند و به کشور همسایه شرقی ایران، هند به پیش تاختند. هند کشوری با زیبایی های بی مانند، سرمایه هایی هنگفت و فرهنگهایی از همه رنگ، طعمه مناسبی برای غارت گران وحشی مسلمانان بود. نخستین یورش مسلمانان به هندوستان به فرماندگی محمد بن قاسم در سال ۷۱۲ میلادی رخ داد که در آن پیروز شدند و در پی آن کشتار و غارت بسیاری از هندیان کردند، زنان را به کنیزی و کودکان را به بردگی به بازارهای عرب بردند. باپا راعول از پادشاهان هند با همراهی دیگر شاهان در نبرد راجستان ارتش شصت هزار نفری عربها را آنچنان شکست داد که عربها تا صدها سال گستاخی یورش به هندوستان را نداشتند. نام شهر پاکستانی راعولپندی به افتخار این بزرگوار است.

در ده های پسین باز هم مسلمانان به هند یورش می بردند و آنچه بر سر هندیان آوردند وحشتناک است. برای نمونه حاکم افغان محمود الغزنی بین سالهای ۱۰۰۱ تا ۱۰۲۶ میلادی هفده بار به هند حمله کرد. کتاب «تاریخ یمینی» که توسط منشی وی نوشته شده است، چندین قسمت از لشکرکشی های خونین او را مستند می کند:

"خون کفار به قدری (در شهر ثناسار هند) جاری شد که نهر با وجود پاکی آن، تغییر رنگ داد. و مردم قادر به نوشیدن آن نبودند... کافران قلعه را ترک کردند و سعی کردند از رودخانه کف آلود عبور کنند... اما بسیاری از آنها کشته شدند، گرفته شدند یا غرق شدند... نزدیک به پنجاه هزار نفر کشته شدند".

و یا وصاف مورخ ایرانی در کتاب خود «تعزیات الامصار و تجریات الاعصار» می نویسد:

"زمانی که علاالدین خیلجی (افغان ترک الاصل و دومین فرمانروای سلسله خلجی در هندوستان ۱۲۹۵-۱۳۱۶ م.) شهر را تصرف کرد، در سر خلیج کمبای، مردان بالغ هندو را برای شکوه اسلام کشت، نهرهای خون جاری کرد، زنان را با تمام طلا و نقره و جواهرات خود به خانه خود فرستاد. و حدود بیست هزار دوشیزه هندو را برده خصوصی خود کرد".

و یا "نمایش فوق العاده ای بود! روزانه این شیوه کشتار و غارت پیش می رفت. و در شب، فریاد زنان اسیری که مورد تجاوز قرار می‌گرفتند، گوش‌های مردم را کر می‌کرد...از تمام آن سرهایی که بریده شده بودند، ستون‌هایی ساخته می‌شد، و مردان اسیر را برای آسیاب کردن ذرت می آوردند، و سپس سرهای آنها را بریدند. این جنایت ها تا شهر آگرا ادامه یافت و هیچ بخشی از کشور در امان نماند".

تاریخدان هندی پروفسورK. S. Lal تخمین می زند که جمعیت هندوها در هند بین سال های ۱۰۰۰ تا ۱۵۲۵ پس از میلاد ۸۰ میلیون کاهش یافته است که این در تاریخ جهان بی نظیر است. قتل عام میلیون ها تن در طول چندین صده حکومت اعراب، افغان ها، ترک ها و مغول ها در هند، پیاپی رخ داد. هندیان با پیشینه ای سزاوار ستایش همچون نو آوری شطرنج و پیشرفته بودن در ریاضیات و آشنایی با شمار صفر که اساس شمارش ۱-۱۰ امروزی ماست حال در زیر شمشیر مسلمانان به خاک و خون کشیده می شدند. مسلمانان کتابخانه های هند را با آن همه دانش انباشته شده از صده ها پیشین سوزاندند. می گویند کتابخانه ها تا یک ماه در آتش می سوختند! مانند همیشه، مسلمانان مردان را می کشتند و

زنها را به کنیزی یا بردگی می بردند و سرمایه هایشان را غارت می کردند.   برخی از هندیان برای جانشان اسلام آوردند. مسلمانان نیایشگاه های هندیان را نابود می کردند. خواهش هندیان در باز نگاه داشتن مسلمانان از ویران کردن نیایشگاه هایشان به کار نمی آمد. به دید مسلمانان هندیان کافر بودند و وظیفه مسلمانان کشتن کافران است (سوره توبه آیه ۵). آسیب های ژرفی که مسلمانان صدها سال بر هندیان و بر پیکر هندوستان آوردند، آنقدر آنرا را ناتوان کرد که تازه از راه رسیدگان اروپایی این کشور بزرگ را در زیر فرمانروایی خود گرفتند. هندوستان دو صد سال مستعمره کشور کوچکی از اروپا به نام انگلستان، با جمعیتی زیر ده میلیون شد و در پایان این هند به یکی از تهی دست ترین کشورهای جهان تبدیل شد. پس از پایان استعمار انگلیس هند چند پاره شد و بخش های مسلمان آن از آن جدا شدند که پاکستان و بنگلادش نام گرفتند.

امروزه هندوستان با دوری گرفتن از اسلام، پنجمین کشور توانمند جهان شده است و به سرعت پله های پیشرفت دانش و فن آوری را در می نوردد و سفرهایی پیروزمندانه ای به کره ماه داشته، این در حالی ست که پاکستان و بنگلادشِ مسلمان هنوز از واپس مانده ترین و تهیدست ترین کشورها هستند.



مسلمانان هشتاد و دو میلیون هندی را در درازای پانصد سال کشتند.

اسلام جنگهای صلیبی را راه انداخت

سرشت گسترش خواهی اسلام خواه یا ناخواه به جنگ می رسد. بیشتر این رویارویی ها با زور بیشتر مسلمانان و خوی جنایتکاری آنان به سودشان پایان می یافت ولی این همیشگی نیست و تا مرزی می تواند پیش برود.

در باورهای مسیحیان، اورشلیم جایی ست که عیسی مسیح درآنجا به صلیب کشیده شد، در آنجا خاکسپاری شد و دوباره زنده شد و شایستگی بسیاری برای مسیحیان داشته و آنها دلبسته این شهرند و با آن پیوند دارند. بسیاری از شهروندان آن دیار مسیحی بودند و در صده چهارم میلادی کنستانتین امپراطور روم دستور داد پرستشگاه بزرگی در جایی که مسیح به خاک سپرده شده بود بنا کنند، صلیب راستینی را که مسیح بر آن بود را از زیر خاک بیرون بیاورند و بخش های شکسته آنرا سر هم کنند و بر گنبد آن بگذارند که "کلیسای مقبره مقدس" نامیده می شود. این پرستشگاه و صلیب آن ارج فراوانی برای مسیحیان داشت.

عربهایی که در اسلام یکپارچه شده بودند اورشلیم را در ۶۳۷ میلادی از رومیان گرفتند. پس از آن آزار مسیحیان و کشتار و ویران کردن پرستشگاه ها و کلیساهای آنها آغاز شد. نمونه های تاریخی بسیاری از جنایت های عربها در تاریخ آمده است همچون: در صده هشتم هفتاد تن زائر مسیحی که نمی خواستند اسلام بیاورند شکنجه و سپس کشته شدند و هفت تن از آنها که اسلام آوردند جان سالم بدر بردند. سالهای دیگر شصت زائر مسیحی در اورشلیم به صلیب کشیده شدند. در پایان صده هشتم مسلمانان دو کلیسا و صومعه را در نزدیکی بیت لحم، زادگاه عیسی، را ویران کردند و راهبان آنرا کشتند. در پی آن در ۷۹۶ میلادی مسلمانان بیست راهب دیگر را کشتند. سالهای ۸۰۹ و ۸۱۳ میلادی بسیاری از صومعه ها و کلیساها در اورشلیم و پیرامون آنرا مسلمانان به آتش کشیدند. مسلمانان به مردان و زنان مسیحی یورش می بردند، آنها را گروهی می کردند و سپس می کشتند. در یکشنبه نخل سال ۹۲۹ میلادی موج تازه ای از جنایت بر مسیحیان آغاز شد، کلیساها ویران و مسیحیان کشتار می شدند. برخی از فرمانروایان مسلمان رفتارشان ملایمتر بود و از اهل ذمه یا مسیحیان (با خوار کردن آنها) جزیه می گرفتند و آنها را در جایگاه پستی می گذاشتند. فرمانرواهای دیگر آنچه می خواستند می کردند و بدون هیچگونه دلیلی به تجاوز و کشتار و یا جزیه گرفتن از مسیحیان می پرداختند. در سال ۹۳۶ میلادی مقدس ترین جایگاه مسیحیان، کلیسای مقبره مقدس، از دیوانگی مسلمانان در امان نماند و با ندای الله اکبر این کلیسا در هم کوبیده شد تا اینکه در ۱۰۰۹، خلیفه فاطمی مصر حاکم بأمرالله آنرا به کلی نابود کرد تا نشانه ای از آن به جای نماند. پاپ سرجیوس چهارم (در گذشت در ۱۰۱۲ میلادی) گفته بود کلیسا و شهر رم در پی این خرابکاری ها و ستم به مسیحیان آرام نداشتند. بأمرالله سپس فرمان داد سی هزار کلیسای دیگر را در مصر و سوریه ویران کنند.

کلیسای کوچک تری به جای کلیسای مقبره مقدس در ۱۰۴۸ همانجا بنا شد که آن نیز پیوسته در بیم ویرانی به دست مسلمانان بود، گرچه مسلمانان در آمد هنگفتی از زائران این کلیسا بدست می آوردند. هر گاه میخواستند از مسیحیان باج بگیرند آنها را میترساندند که کلیسایشان را ویران می کنند تا مسیحیان را وادار به پذیرش پرداخت باج کنند.

در همین سالها، ۱۰۴۰، سلجوقهای ترک که قومیت خود را در اسلام برده بودند از ازبکستان با ارتشی نیرومند به سوی غرب راه می گشودند و بغداد را در سال ۱۰۵۵ میلادی گرفتند، خلیفه عباسی را بر انداز نکردند و همچون رییسی پوشالی

بر جای نگاه داشتند و به سوریه یورش بردند و درگیری و جنگ با دشمن مسیحی را پی گرفتند. در سرزمین سرتا سر مسیحی آسیای صغیر یا آناتولی یا ترکیه کنونی این ترکان مسلمان بلایی دیگر بودند. ارمنی ها که در شرق ترکیه امروزی بودند نخستین مردمانی بودند که به زیر تیغ ترکان مسلمان رفتند و صد ها هزار مسیحی یا کشتار و یا به بردگی گرفته شدند و هزاران کلیسا به آتش کشیده و یا تبدیل به مسجد می شدند. در ۱۰۷۷ ترکان به رهبری آلپ ارسلان بر امپراطوری روم شرقی در ملازگرد پیروز شدند که تمامی سرزمین آناتولی را برایشان گشود. آلپ ارسلان سپس فرمان داد "شب و روز به شهر ها و دهات یورش برید، مسیحیان را بی رحمانه بکشید". در پی این فرمان، شهر ها ویران شد، زمین ها شخم خورد و سرتاسر آناتولی رنگ خون مسیحیان را به خود گرفت. آنچه مانده بود درختهای بریده شده، بدن های قطعه شده بودند و شهر های به جای مانده که در وحشت و یا در آتش می سوختند.

امپراطور بیزانتین الکسیوس کومنئوس (۱۰۸۱-۱۱۱۸)می گوید: امپراطوری روم مسیحی زیر فشار ترکان مسلمان است، روزانه غارت می کنند و یورش می برند و مسیحیان را می کشند یا به گونه توصیف ناشدنی آنها را مسخره می کنند. نه تنها جاهای مقدس را به شیوه های گوناگون در تنگا می گذارند و آنها را ویران می کنند، بلکه پسران مسیحی را ختنه می کنند و خون آنرا در حوضچه های قسل تعمید می ریزند و مجبورشان می کنند در آن بشاشند، سپس آنها را به این سو و آن سوی کلیسا می کِشند و مجبورشان می کنند به مقدساتشان و سه گانگی توهین کنند. آنهایی که از دستورات سرپیچی می کردند، تنبیه و سپس کشته می شدند. در مورد زنهای مسیحی، مسلمانان دوشیزه های باکره را تبدیل به فاحشه های همگانی می کردند، به مادران در دید دخترانشان تجاوز گروهی و در همان حال دخترانش را مجبور می کردند آواز بخوانند و برقصند و سپس جای مادر را با دختر عوض می کردند و مادر آواز می خواند و به دخترش گروهی تجاوز می شد. پس از زنان نوبت به مردان هم می رسد و آنها را نیز می کردند و سپس اسقفهای کلیساها را می کُشتند.

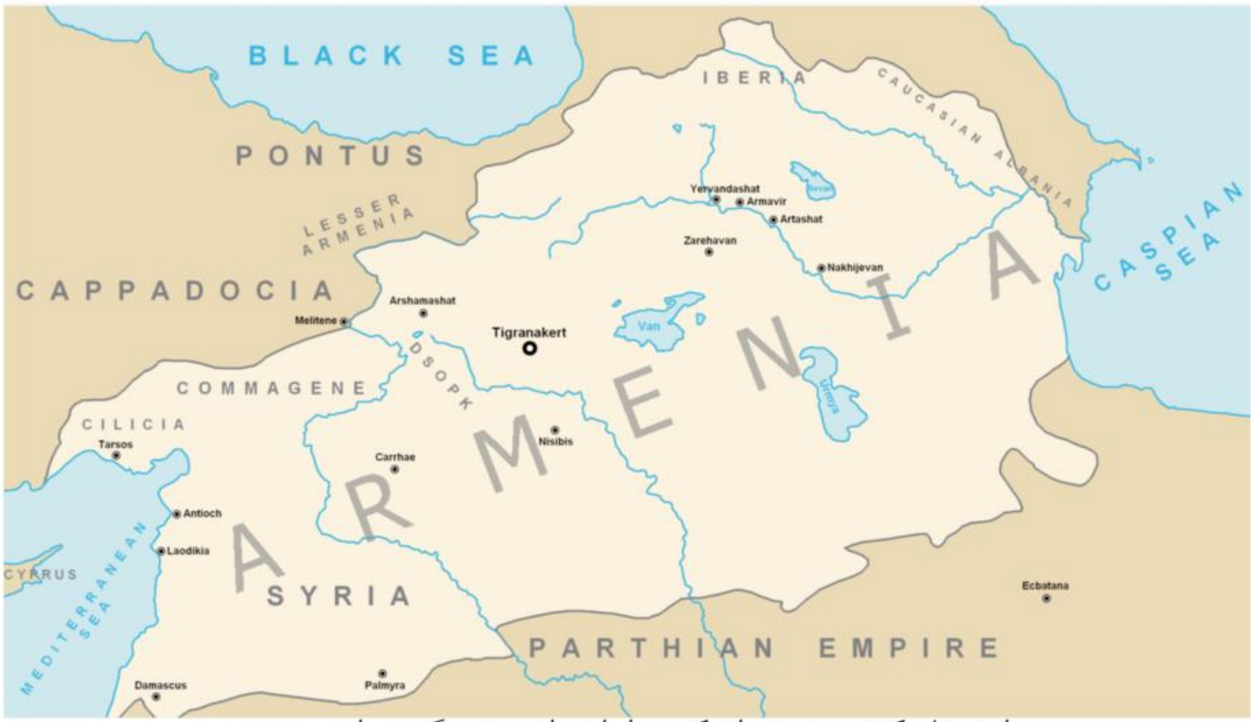
آزار مسیحیان در اورشلیم بدست مسلمانان ترکان از جنایت های خلافت اموی و عباسی بسیار سهمگین تر بود. مرگ هر روز در بالای سرشان بود و بدتر از آن بردگی و تحقیر روزانه بلایی بود که بر سرشان می آمد. نمونه ای از آن یورش گاه و بی گاه ترکان به کلیساهایی بود که مسیحیان با زحمت و خون و دل باز سازی کرده بودند. ترکان به مسخره کردن مراسم مسیحی، شکستن پیکره ها، تهدید مسیحیان و بی احترامی به کشیشها می پرداختند، آنها را به هیچ دلیلی به زندان می افکندند و به بردگی می گرفتند.

زائران اروپایی در راهشان به اورشلیم بدست سربازان مسلمان ترک کتک می خوردند، جزیه پرداخت می کردند. اگر زائران از ایتالیا و رم می آمدند، آنها را می کشتند.

در نوامبر ۲۷، ۱۰۹۵ میلادی در شورای کلرمون ، پاپ اوربان دوم، پس از بازگویی و روشنگری از رنج مسیحیان شرق از اسلام، جنگ صلیبی یکم را خواستار شد. او گفت "چه کسی این ویرانی را سامان می دهد اگر که شما نکنید. برخیزید و مردانگی پدران خود را چون شارلمان به یاد آورید". پاپ اوربان از مردم خواست سلاح برگیرند و به سوی اورشلیم گسیل شوند و آنها نیز یک پارچه همراه شدند و فریاد زدند "خدا می خواهد".   هدف پاپ رهایی مسیحیان اورشلیم و آزادی کلیسای مقبره مقدس بود.

متیو از ادسا (۱۰۷۵-۱۱۴۸) می گوید همه مردان ایتالیا و اسپانیا گرد هم آمدند و نیرویی توانمند پدید آوردند. آنها همانند شن های بی شمار دریا بودند. بزرگان فرانسه برخاستند و پیشگام شدند تا شهر مقدس اورشلیم را از کافران (مسلمانان) باز پس گیرند و کلیسای مقبره مقدس را آزاد کنند.

و بدین گونه بود که جنگهای صلیبی آغاز می شود. در پی سال ها جنایت های مسلمانان و کشتار مسیحیان و نابودی مسیحیت در غرب آسیا، شمال آفریقا و اسپانیا.



ارمنستان کهن سرزمینی از یک سو ایران و از سوی دیگر رم. این سرزمین که اردن، سوریه و شرق ترکیه امروزی را در بر می گیرد سرتاسر مسیحی بود. مسلمانان بسیاری از کلیساهای آن را ویران کردند و به جای آن مسجد بنا کردند و مسیحیان بی شماری را کشتند.

اسلام ترکیه را نابود کرد

کشوری که امروزه ترکیه نام دارد تاریخ شگفت انگیزی دارد. در هزاره های پیش از میلاد تمدن هیتایت، با نژادی آریایی، که چند صد سال یکی از قدرت های غرب آسیا به حساب می آمدند، در این سرزمین بودند. تمدن هیتایت سپس جای خود را تا شش صده به پام و سپس به فریجیا و لیدیا داد و در صده پنجم به دست امپراطوری هخامنشی افتاد که به گونه ساتراپی سرزمینهای خود را سازماندهی و مدیریت می کردند. در زمان هخامنشیان بازرگانی در این سرزمین رونق یافت و در پی آن شهر های و بندر های بسیاری در شمال که به دریای مدیترانه و در غرب که به اقیانوس اطلس راه داشتند ساخته شد و شبکه ای از راه ها و جاده ها این شهر ها و بندر ها را به هم پیوند می داد. برخی از این ساتراپها بنای ناسازگاری با دربار هخامنشی گذاشتند و شورش کردند که گرچه سرکوب شد ولی آغازی بود بر جنگهای یونان و ایران. در مقدونیه، سرزمینی که شامل استامبول کنونی و یونان و بلغارستان می شد، اسکندر مقدونی پا به میان گذاشت و به شرق یورش برد و سرزمین آناتولی به دست یونانیها افتاد. یونانیها فرهنگ خود را بر سرزمین آناتولی گستردند و سلوکیان بر آن فرمانروایی داشتند که بزودی با امپراطوری روم شاخ به شاخ شدند که در حال گسترش خود به آناتولی بود و مرزهای کنونی ترکیه را به زیر فرمان خود برد و قسطنطنیه (استامبول کنونی) را یکی از پایتخت های خود گزینش کرد. امپراطوری روم سپس تبدیل به دو بخش شرقی و غربی شد و قسطنطنیه پایتخت امپراطوری روم شرقی شد که آنرا امپراطوری بیزانتین می خوانند.

گسترش اسلام به شرق به سرزمین ازبکستان رسید و ترکان سلجوقی اسلام آوردند که پس از اشغال ایران به بغداد رسیدند، خلافت عباسی را بر جای گذاشتند و بسوی آناتولی لشکر کشیدند. در ۱۰۷۱ میلادی در نبرد ملازگرد در شرق ترکیه مسلمانان ترک بر بیزانتین کامیاب شدند و دروازه ورود به آناتولی را گشودند و تا ده سال پس از آن سرتاسر آن را اشغال کردند و پادشاهی های کوچکی در هر بخشی درست شد. عثمان، شاه یکی از این بخش های شمال غربی ترکیه امروز بود. وی لشکری از ترک های سلجوقی و مخالفین بیزانتین ساخت، که همگی مسلمان نبودند، و به بیزانتین یورش برد، قسطنطنیه را گرفت و تا صده پانزدهم عثمانی ها نیرویی توانمند شده بودند که سرزمینهای مسیحی بیزانتین را در اروپا یکی پس از دیگری زیر فرمان خود می بردند و سپس بالکان، یونان، بلغارستان و رومانی به زیر فرمان آنها آمدند تا اینکه در صده هفدهم میلادی به وین پایتخت اتریش رسیدند ولی در آن شکست خوردند. در پی این شکست و شکست از روسها و بپا خواستن مردم در صده نوزدهم میلادی پس رفتن عثمانی ها آغاز شد و اروپایی ها سرزمین های خود را آزاد کردند. در سرزمینهای اشغالی عثمانی ها، صرب ها، عربها و یونانیان هر کدام آغاز به نبرد کردند و خواستار جدایی از عثمانی شدند. از سوی دیگر الجزیره در یورش فرانسوی ها از فرمان عثمانی بیرون رفت. گسترش بی حساب عثمانی و بی کفایتی فروانروایی آن مایه کاسته شدن از تندی و گستردگی سرزمینی عثمانی ها شد. در پی شکست در جنگ جهانی یکم، امپراطوری عثمانی فرو پاشید و به اشغال نیروهای اروپایی در آمد. در هنگامه این جنگ، مسلمان ترک در قتل عام سازماندهی شده بیش از یک میلیون ارمنی ها را کشتند و مسلمانان به آنها تجاوز کردند یا آنها را وادار کردند اسلام بیاورند. در جنگ یکم جهانی، عثمانی نه تنها شکست سنگینی خورد بلکه این امپراطوری فروپاشید و همه سرزمین های غیر ترک را از دست داد و خود به اشغال نظامی اروپایی ها در آمد.

هنگامی که مسـلمانان ترک بر عثمانی فرمان می راندند سـلطان های مسـلمان این دو کار را بیشـتر از همه می کردند: جنگیدن و گسترش امپراطوری و در بازگشت از جنگ سرگرم شدن با همسران در حرم سرا ها. از دیگر سرگرمی های این سـلطانها همانند دیگر مسـلمانان لواطگری بود. برای نمونه محمد فاتح قسـطنطنیه، با رادو دراکولا برادر کوچک وِلَد دراکولا لواط می کرد و او را به دسـت نشـلندگی به حکوت والچیا یا رومانی کنونی گماشـت. بازرگانی برده هنوز در امپراطوری عثمانی تا پایان آن رونق داشـت. تنها کاری که این سـلطان ها نمی کردند افزودن توانایی های درونی امپراطوری بود زیرا که مسلمانان اصلا درکی از آن نداشتند. برای همین عثمانی ها پیشرفتی در دانش نداشتند و مردم بسیار نادان، بی سواد و تنگدست بودند که هنوز هم می توان نشانه های آنرا در شهر هایی به غیر از استانبول و آنکارا در ترکیه دید. در آن سـو در اروپا دانش و هنر رشـد چشـمگیری داشـت پس از صـده هفتده ام دیگر زور بازو یا چیرگی جنگجویان در جنگ ها کافی نبود بلکه دانش به کمک ارتش آمد و ابزار و روش جنگی را دگرگون کرد. اروپایی ها دانش آن را داشتند که فن آوری ارتشی را بهینه کنند که همین توان آنها را در جنگهایشـان بیشـتر کرد و پیروزمند میدانهای نبرد می شدند. اینچنین بود که امپراطوری مسلمان عثمانی فروپاشید.

در این سـو پس از اشـغال عثمانی توسـط اروپایی ها، مصـطفی کمال یا آتاترک مردم را بر اشـغالگران اروپایی شـوراند و نیروهای آنها را بیرون راند و در پی آن در تصـمیم پارلمان، امپراطوری شـش صـد سـاله عثمانی رسـما بر افتاد و ترکیه امروزی شکل گرفت. مصطفی کمال می دانست فرقه پلید اسلام بنیان پس ماندگی و شکست های عثمانی هاست، به درستی به پیرایش و اسلام زدایی از ترکیه پرداخت و خط لاتین را جایگزین عربی کرد و حجاب را از زنان بر انداخت.

مردم ترکیه صـدهِ ها زیر چنگال بی رحم اسـلام بوده اند هنوز هم باور های اسـلامی دارند و این فرقه پس مانده هنوز در این کشور پیروان بسیاری دارد. در زمانه دموکراسی و ارزش داشتن رای مردم، همین مسلمانان باز هم صدایشان شنیده می شود و سیاست گذاران برای راضی نگه داشتن و بدست آوردن رای آنها وادار می شوند برخی از قوانین اسـلامی را دوباره زنده کنند که این پس ماندگی بیشـتر را در پی دارد و دشـواری های اقتصـادی این کشـور را بیشـتر می کند. اگر سیاستمداران امروز ترک همان مسیر آتاتورک را پی می گرفتند، ترکیه بسیار پیشرفته تر می بود.

اسلام فلسطین را نابود کرد

شنیده ایم که اسراییل فلسطین را اشغال کرده و اگر اشغال گری پایان یابد ستیز بین این دو نیز به پایان می رسد. خوب این گفته بسیار نادرست است زیرا که نه اشغالی در کار است و نه مردمی به نام فلسطینی وجود دارد. حتی اگر هم اسراییل از این سرزمین بیرون برود هنوز در آنجا آشتی و صلح نخواهد شد. براستی این یک جنگ مذهبی ست که سویه های سیاسی دارد و این جنگ بر سر سرزمین های اشغالی نیست و هست. ریشه این ستیز ها در سوره بقره آیه ۱۹۱ قرآن است که دستور می دهد

"هر کجا بر ایشان دست یافتید آنان را بکشید و همان گونه که شما را بیرون راندند آنان را بیرون برانید [چرا که] فتنه [=شرک] از قتل بدتر است [با این همه] در کنار مسجد الحرام با آنان جنگ مکنید مگر آنکه با شما در آن جا به جنگ درآیند پس اگر با شما جنگیدند آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است".

گر چه اسراییلی ها هیچگاه فلسطینی ها را از سرزمینشان بیرون نکردند. در سال ۱۹۴۸ میلادی سال برپایی کشور اسراییل، کشور های عربی، عربستان سعودی، سوریه، اردن، مصر و لبنان به اسراییل اعلام جنگ کردند و بنا داشتند آنرا کاملا نابود کنند. پس از عربهای فلسطین درخواست کردند سرزمینشان را رها کنند تا در این میان آسیبی نبینند و چند هفته پس از نابودی اسراییل به خانه هایشان باز گردند. اما عربها شکست خوردند و اسراییل نقشی در بیرون راندن عربهای فلسطینی از خانه هایشان را نداشت. پس از پیروزی اسراییل در آن جنگ، از آنجا که عربها دشمن اسراییل بودند، اسراییل پروانه بازگشتشان را نداد.

واژه "مردمان فلسطین"، پیش از سال ۱۹۶۴ میلادی وجود نداشت و به کار گرفته نمی شد. براستی فلسطینی ها، همانند لبنانی ها، اردنی ها و سوری ها، عرب هستند. بعدها کا-گ-بِ، سازمان جاسوسی شوروی، که در آن زمان سرگرم جنگی تبلیغاتی علیه غرب بود واژه "فلسطین" را بر سر زبانها انداخت، با دانستن اینکه مردم جهان سوی ضعیف ها و شکست خورده ها را می گیرند. اگر به روزنامه های سالهای جنگ ۱۹۴۸ نگاه کنید هیچ نشانه ای از نام فلسطینی نمی بینید. از آنجا که مردم جهان پشتیبان ضعیف ها هستند، یاسر عرفات نیز واژه "مردم فلسطین" را اختراع کرد، مردمی که در زیر "ستم" اسراییلی ها هستند و سرزمینشان اشغال شده است!

در این زمان اسراییل سرزمین کوچکی بود که با همه کشورهای مسلمان یا نامسلمانی که دشمن او بودند در رویارویی بود. اسراییلی ها کشورهای مسلمان را در آفندهای ۱۹۴۸، ۱۹۶۷و ۱۹۷۳ شکست دادند.

نام فلسطین، که درست آن پلسطین (Palestine) است که اصلا واژه ای عربی نیست زیرا که زبان عربی حرف پ ندارد، از سال ۱۳۴ میلادی پیش کشیده شد و پیش از آن نام آن سرزمین یهودیه بود که یعنی سرزمین یهودیان. رومی ها برای فرمانروایی بر سرزمین یهودیان و سرکوب کردن قیامهای پی در پی مسیح های خود خوانده، مردم یهودی را از یهودیه بیرون راندند و نام آنرا به فلسطین دگرگون دادند، نامی توراتی از دشمنان تاریخی یهودیان، تا با این روش فشار بیشتری بر یهودیان بیآوردند در حالی که آن مردم فلسطینی در آن هنگام از میان رفته بودند و هیچ باز مانده ای از آنها تا امروز وجود ندارد و هیچ ارتباطی هم به آنان که امروزه خود را فلسطینی میدانند نیست.

بنابراین از آغاز فلسطین سرزمینی ساختگی بوده است و این نام یک سرزمین یا ناحیه است و نه مردم. مانند آنست که بگوییم کرج، همانگونه که مردم کرج ایرانی هستند و نه کرجی مردم فسطین هم عرب هستند و نه فلسطینی. در این ناحیه هنوز هم یهودیان زندگی می کردند. در صده هفتم عربهای مسلمان آنجا را گرفتند و پس از آنها ترکهای مسلمان به آنجا دست یافتند و مردم آن سرزمین عرب، ترک، مسیحی یا یهودی بودند و هیچکدام آنها فلسطینی خوانده نمی شدند.

در صده بیستم این سرزمین بخشی از امپراطوری عثمانی بود که به آن سوریه جنوبی می گفتند و نه فلسطین. پس از شکست عثمانی در جنگ جهانی یکم، این ناحیه به انجمن ملتها (League of nations) که پیش درآمدی بر سازمان ملل متحد امروزی بود پیوست و این انجمن در "دستور به بریتانیا برای فلسطین" (British mandate for Palestine) ، بریتانیا رامسئول برپا داشتن کشوری برای یهودیان کرد زیرا که یهودیان دو هزار سال است در همه جهان آزار می بینند. انگلیسی ها این مسئولیت را نپسندیند زیرا که در جنگشان با عثمانی عربها کمکهای شایانی به آنان کرده بودند و نمی خواستند عرب ها را ناراحت کنند. برای همین دوسوم این ناحیه را به عربها دادند و نام آنرا اردن گذاشتند و خاندان عرب هاشمی که بسیار به انگلیسیها در جنگشان کمک کرده بودد را به فرمانروایی آنجا گمارداند. یک سوم دیگر آنرا به یهودیان دادند که غزه و کرانه باختری را نیز در بر می گرفت بنابر این تنها کشوری که بر اساس قوانین جهانی حق حاکمیت بر کرانه باختری و غزه را دارد اسراییل است.

در پی یورش کشورهای عربی به اسراییل پس از برسمیت شناخته شدن آن به عنوان کشور، کرانه باختری را اردن و غزه را مصر تسخیر کرد. پیش از ۱۹۵۰ کرانه باختری نامش، باز هم، یهودیه (یا سرزمین یهودی ها) و سامره بود. برای بار دوم پس از رومی ها این بار اردنی ها سرزمین یهودیان را کرانه باختری نامیدند چرا که می خواستند پنهان کنند که این سرزمین یهودی است. کرانه باختری و غزه بدست اردن و مصر افتاد و از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ به درازا کشید و هیچکسی آنرا "اشغال" نخواند.

در قران آیه های فروانی در نکوهش و خوار شمردن یهودیان هست و آنها را بدترین دشمنان مسلمانان می داند که اکنون در سرزمین مسلمانان هستند و آنها "بدترین دشمن ها هستند". مسلمانان در سوره حمد که هر روز پنج بار "المَغضُوبِ عَلَیهِمْ" را تکرار می کنند که این به معنی اینست که قوم یهود مورد خشم الله هستند. پس اساس کشمکش هایی که در اسراییل-فلسطین رخ می دهد ریشه اسلامی و قرآنی دارد که آنرا سیاسی اش کرده اند. چرایی اینکه هچیک از گفتگوهای جهانی برای آشتی بین این دو پیامدی نداشته همین ریشه های اسلامی ست زیرا که مسلمانان نمی توانند یهودیان را تاب بیاورند بویژه که اکنون کشوری هم دارا باشند که در میان سرزمین مسلمانان باشد. گفتگوهای آشتی جیمی کارتر و سادات در سال ۱۹۷۹، بیل کلینتون با یاسر عرفات و اسحاق رابین در سالهای ۱۹۹۰ در اوسلو، نقشه راه جرج بوش برای آشتی در ۲۰۱۰ و بسیاری دیگر هیچیک پیامدی نداشت. حتی نخست وزیر اسراییل آماده بود ٪۹۸ زمینی که عربها میخواستند را به آنها بدهد و افزون بر آن زمینی که آنها درخواست هم نکرده بودند که این هم پیامدی نداشت چرا؟ برای اینکه آرمان مسلمانان نابودی تام اسراییل است.

پس از جنگ ۱۹۴۸ عربهایی را که خود با دســـتور کشـــور های عربی (نه اســـراییل) فرار کردند پناه جو می گویند و هم اکنون به فرزندان و نوادگان آنان نیز پناه جو می گویند و این در هیچ کجای دیگر جهان نمونه ای ندارد، فرزندان پناهندگان به سرزمین های دیگر پناهنده نیستد! زمانیکه کشوری بر کشور دیگری پیروز می شود و زمین آن کشور را ازآن خود می کند کشــور پیروز گزینه تام بر آن ســرزمین دارد و آنان که بیرون رفته اند باید برای خود به هر جا گریخته اند راهی برای ادامه زندگی خود چاره کنند.

حماس (حركة المقاومة الإسلامية) که در آن نام حتی نامی هم از فلسطین نیست، در هفتم اکتبر ۲۰۲۳ به مراسم رقصی در اسراییل یورش برد کرد و در پی آن به دختران دست درازی و تجاوز کرد، آنها را دد منشانه کشت و ۱۲۰۰ اسراییلی را به گونه وحشتناک کشتار کرد و ۲۰۰ تن دیگر را گروگان گرفت و با خود به پنهانکده های خود در غزه برد. اسراییل ارتش خود را گســیل کرد که حماس را بر چینند. حماس خود به پناه گاههای خود در تونل های زیر زمین فرار کرد یا در پشت مردم غیر لشکری و کودکان عرب پنهان شد. در این میان دهها هزار از مردم و کودکان کشته شدند و این جنگ و کشتار هنوز پایان نیافته.

اسلام نمی تواند با نا مسلمان در آشتی باشد و تا زمانی که اسلام در جایی بر پاست باید چشم به راه جنگهای دیگر بود. تنها راه پایان دادن به این جنگها پایان دادن به خود اسلام است.



کرانه باختری همان یهودیه و سامریه است

فرزندان تجاوز اسلام به هند دو کشور بدبخت پاکستان و بنگلادش است

یکی از نمونه هایی که پیوند اسلام و ویرانی را به روشنی نمایان می کند دو کشور پاکستان و بنگلادش هستند. مردم هند، پاکستان و بنگلادش یکی هستند که تنها مرزهای جغرافیایی و فرقه پلید اسلام آنها را از هم جدا کرده است. دستورات اسلامی در دو کشور پاکستان و بنگلادش اجرا می شود.

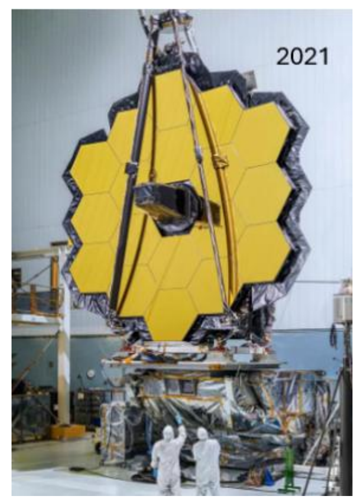
مردم هند از زمان های کهن نقش برجسته ای در دانش و هنر داشته اند و تنها جایزه نوبل فیزیکی که به یک دانشمند از یک کشور اسلامی (عبدالسلام) داده شده همین پاکستان بوده. در دانشگاهای جهان به ویژه در آمریکا شمار بسیاری از استادان دانشگاه پاکستانی، بنگلادشی مسلمان و هندی سرگرم به پژوهش و آموزش هستند. در صنعت های پیشرفته شرکت های غربی نیز دانشمندان بسیاری از این کشور ها می توان یافت. همانند دیگر کشورهای اسلامی پاکستان و بنگلادش از تنگدست ترین و پس مانده ترین کشورها هستند. عبدالسلام می گفت که پس از اینکه دکترای فیزیک خود را از دانشگاه آکسفورد گرفت به پاکستان باز گشت و در آنجا او را به مربی گری فوتبال در یک دبیرستان می گمارند. او نیز مدتی سرگرم این پیشه بود تا دیگر نتوانست تاب بیاورد و ترک میهن کرد.

بنیانگذار پاکستان محمد علی جناح، مسلمانی شیعه بود. نام پاکستان برای این بود که جدایی از هندوستان آغازی برای کشوری بی آلایش باشد. جناح در آن زمان بیمار بود و انگلیسیها آنرا می دانستند و برای همین زودتر از زمان دستوری هندوستان را ترک کردند تا پیش از مرگش این جدایی رخ بدهد. پس از برپایی کشور تازه پاکستان بسیاری از هندویان نامسلمان به هند رفتند و یک میلیون مسلمان هندی به پاکستان آمدند که به آنها مهاجر می گفتند شمار بسیاری از مردم در این میان از هر دو سو کشته شدند و محمد علی جناح در هفته های پایانی زندگی اش از جدایی دو کشور پشیمان بود. در پاکستان ارتش فرمان کشور را بدست گرفت و سه میلیون تن را در خود پاکستان کشت. کشور بر پایه شریعت اسلامی اداره می شود و هر گونه ندای نا اسلامی یا به دست دولت و یا خود مردم "مسلمان" پاکستان کیفر داده می شود. مدرسه های اسلامی هم در گوشه و کنار پاکستان بنا شده اند و به مغز شویی کودکان سرگرم هستند، کودکانی که هر کدام بنیه دارند عبدالسلام های آینده باشند. بدینگونه است که پیشرفتی در این کشورها نیست و چه از دید همگانی و چه از دید اقتصادی کشوری ست بی رمق، پس مانده، تهی دست، و تروریست پرور و نخبه های پاکستانی آن کشور را ترک می کنند.

کشور هم تبارشان هندوستان امروزه از پیشرفته ترین کشور های جهانست و فن آوری دادها (IT) را در سرتاسر جهان در اختیار خود دارد و امروزه بسیاری از هندویان به کشور خود باز میگردند. در سالهای پیش هندوستان تنها کشوری بود که فضاپیمایش بر ماه نشست در حالی که آمریکاییها و چینی ها در آن کامیاب نبودند. دشمنی ژرفی نیز بین پاکستان و هند در میان است و مانند همه مسلمانان پاکستان تروریستها را آموزش و گسیل می کند تا به هندوستان زخم بزنند. هندویان به ماه راه می سپارند و پاکستانیها نقش ماه را بر پرچم خود دارند. در پاکستان یک اروپایی مسیحی که سخنی در مورد رسول الله گفته بود که مسلمانان را خوش نیامده بود را زنده در خیابان سوزاندند. یا در برخی از شهر های

بنگلادش پخش موسیقی را غیر مجاز می دانند. اینگونه دستورات اسلامی در این دو کشور بر پیشرفت این کشورها سایه افکنده است و مسلمانان پاکستانی و بنگلادشی هنوز در دوران تاریکی خود هستند.





اسلام افغانستان را به پارینه سنگی برد

دسیسه های بریتانیا برای کنترل بیشتر بر هندوستان به کشور شدن افغانستان انجامید. پیش از آن بخش غربی آن که هرات را در بر می گیرد در استان خراسان ایران بود. شمار بیشتر جمعیت در شرق افغانستان از پشتون ها هستند و زبان آنها نیز پشتون است که زبانی هندی-ایرانیست و ریشه آنها از مردم هندوستان (پاکستان امروزی) است که در کهن سالان بودایی بودند و همراه با مردم غرب این سرزمین، که بیشتر ایرانی تبار بودند، تشکیل کشور دادند.

احمد شاه درانی (۱۷۲۲-۱۷۷۳) از افسران نادر شاه افشار بود که پس از کشته شدنش به پشتونها باز گردید و انجمن قبیله های پشتون او را به رهبری برگزید. درانی لشکری از پشتو ها ساخت، شهرهای پیرامونی را زیر فرمان خود برد و در دوران ۲۵ ساله در مسند بودنش به هندوستان یورش برد. احمد شاه درانی را پایه گذار افغانستان امروزی می دانند. امپراطوری دورانی پس از حمله سیکها در ۱۸۲۶ شکست می خورد. پس از آن و پس از پیشروی های انگلیسیها و روسها سرزمین افغانستان از رونق بازرگانی می افتد و در انزوا می رود و فرقه سنی اسلام در آن ریشه هایش را قوی تر می کند. انگلیسیها برای پس راندن روسها افغانستان را اشغال و پس از کشته های بسیار از آنجا فرار می کنند. در این زمان دوست محمد خان به فرمانروایی افغانستان برگزیده می شود. انگلیسیها باز هم به افغانستان حمله می کنند (۱۸۷۸-۱۸۸۰) که کشته های بسیاری از هر دو سو سرانجام آن بود و پیمان بستند که انگلیس در حکومت افغانستان دست اندازی نکند و تنها امور خارجه آن بدست این کشور باشد. در ۱۹۱۹ با صد و بیست هزار سرباز، افغانها به انگلیسیها در هند حمله ور شدند و پس از چند کشمکش خود سالاری افغانستان به رسمیت شناخته شد. از ۱۹۲۶ تا ۱۹۷۳ پادشاهی افغانستان پدید آمد و همگام با تلاشهای آتاتورک در ترکیه و رضا پهلوی در ایران در سوی اسلام زدایی از مردم، افغانستان نیز مدرنیزه شد. پسر عموی شاه محمد داود خان در سال ۱۹۷۳ کودتا کرد تا مدرن سازی افغانستان را بیشتر کند ولی داوود در کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ کشته شد. حکومت دمکراتیک افغانستان (۱۹۷۸-۱۹۹۲) تلاش در مدرن سازی را باز هم پیش برد و تلاش کرد ساختار مذهبی افغانستان را سست کند که این با ایستادگی مسلمانان افغان و کمک های بسیار از کشورهای عربی-اسلامی به سامان نرسید. همچنین کشور های غربی از گروه های اسلامی پشتیبانی کردند و گروهای تروریستی القائده و طالبان را نیرومند کردند تا اینکه روسها را از افغانستان بیرون راندند. با توانمند شدن همین اسلامی ها که غربی ها در آن نقش برجسته ای داشتند افغانستان به امارت اسلامی افغانستان دگرگون و دستورات شریعت در این سرزمین دوباره به کار بسته شد. پس از چهل سال جنگ و کشتار در افغانستان پس از کودتای کمونیست ها، بسیاری مهاجرت کردند و شمار بسیاری از افغان ها در ایران، پاکستان و اروپا هستند. گر چه مردم افغان سخت کوشند و به دنبال زندگی بهتر برای خود و خانواده خود هستند شمار دیگری از آنها رفتاری بسیار بدوی و اسلامی دارند و روزی نیست که در جهان از تجاوز به ناموس مردم، کشتن با چاقو، و یا دزدی از خانه های مردم خبری نباشد. برای نمونه در همین چند ماه پیش، پناهنده افغان دو پلیس آلمانی را کشت و دولت این کشور بر آن شده که همه افغانها را بیرون کند. این نمونه از افغانها بدینگونه فرهنگ خود را به دیگر کشورها می شناسانند و از آنها می توان پی برد در خود افغانستان چه خبر است.

۹۹ در صد مردم افغانستان با به کار بستن دستورات شریعت همراهند. همچنین افغان هایی که باور دارند حجاب باید گزینه خود زنها باشد تنها سی در صد است (Pew 2013) و نود و شش (۹۶٪) درصد آنها بر این باورند که وظیفه دارند

دیگران را مسلمان کنند. هفتاد و نه درصد افغانها بر این باورند که کسانی که اسلام را کنار می گذارند باید اعدام شوند. هشتاد و نه در صد نیز باور دارند زنا کار باید کشته شود. با اینگونه نگرش چه باید کرد؟

از آنجا که گسترش اسلام در سرشت اسلام است و امارت اسلامی افغانستان خود را پرچمدار اسلام راستین می داند بیم آنست که همانند گذشته این کشور مرکزی برای یورش به سرزمین های پیرامونی خود باشد و بخواهد "کافران" را مجازات کند. افغانها خود را نخست مسلمان و سپس افغان می دانند. امارت اسلامی در هر کشوری خطری نه برای خود بلکه برای سرتاسر جهان است و هر چه زودتر باید آنرا بازداشت. حکومت اسلامی نمی تواند در فن آوری گامی به پیش بگذارد و تولید مواد مخدر یکی از در آمد هنگفت در افغانستان است. اسلام نه تنها سدیست در برابر پیشرفت یک کشور بلکه آنرا به پس نیز میراند و افغانستان رفته رفته به دوره پارینه سنگی نزدیکتر می شود.



در افغانستان اسلام بسیار ریشه دوانده

رخنه دوباره اسلام به ایران و ویران آن برای چندمین بار

در دوره قاجار، دولت در سایه و شبکه مافیایی آخوندی-اسلامی، پس از شکستهای سیاسی و نظامی پی در پی، پاره پاره کردن و خوار کردن ایران و ایرانیان، سبب شد تا این سلسه در سال ۱۳۰۴ خورشیدی فرو بپاشد. در این هنگام کشور در هرج و مرج بود و هر گوشه ای از ایران گروه هایی با ساز و برگ جنگی به ستیز با دولت مرکزی پرداخته بودند و بیم آن بود که بار دیگر یکی از استانهای مرزی گسسته شود. در این هنگام انگلیسیها که نفوذ چشمگیری در ایران داشتند، یک سردار ارتش بنام رضا سواد کوهی، با شایستگی هایی که داشت و به جایگاهی سردار سپه یا رضا میر پنج رسیده بود را برگزیدند و از او پشتیبانی کردند تا در یک کودتا رهبری کشور را بدست گیرد.

رضا شاه نخست به فرو نشاندن شورش ها و سرکوب جدایی خواهان در گوشه و کنار ایران پرداخت و سپس تلاش به اسلام زدایی از ایران کرد. رضا شاه حجاب را بر انداخت، مراسم عاشورا و سینه زنی را باز داشت و برخی از آخوند ها را تبعید کرد یا کشت و ساماندهی نوینی را بر کشور استوار کرد. رضا شاه دبستانها، دبیرستانهای بسیاری را ساخت و نخستین دانشگاه ایران (دانشگاه تهران) را راه اندازی کرد. رضا شاه راه ها و راه آهن های سرتاسری ساخت و آغاز به ساختن کارخانه های بسیاری برای همه گونه نیاز های کشور کرد. او آرامگاه های فروسی، حافظ، سعدی و بوسینا را بنا کرد که هم اکنون گردشگران بسیاری را به خود می رباید. رضا شاه برای تفریح مردم، راه هایی در کوه برای کوه نوردی و ورزش مردم نیز ساخت. همه این سازندگی ها که هنوز هم مردم از آنها بهره می برند در زمانی کمتر از شانزده سال به درازا کشید یعنی تا زمان جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۰ خورشیدی! رضا شاه با آلمان ها گرم گرفته بود و بسیاری از این پروژه ها با کمک مهندس های آلمانی به انجام می رسیدند. یکی از چرایی های آن نپذیرفتن انگلیسیها در شرکت داشتن در ساخت ایران بود چه ویژگی برجسته انگلیسی ها در برخوردشان با ایران تنها دزدی از دارایی های آن بود، درست همانند مسلمانان.

ایران در جنگ جهانی دوم به اشغال روسیه، انگلستان و آمریکا در آمد در حالی که در این زمان هنوز از سیاهی، تنگدستی، بی سوادی، بی فرهنگی، نادانی و پس ماندگی و اسلام زدگی چند صد ساله خود رها نشده بود و رفتار بیگانگان اشغالگر با ایرانیان بسیار تحقیر آمیز بود. در این زمان پسر رضا شاه، محمد رضا، در جوانی به پادشاهی رسید و او نیز بسیاری از برنامه های رضا شاه را پی گرفت. در این زمان بزرگانی چون احمد کسروی و علی دشتی در میدان بودند و چهره راستین اسلام را در کتابهای خود به مردم نمایان کرد که خشم آخوند ها را بر انگیخت. محمد رضا پهلوی، شاه جوان ایران، پس از خرده گیری های دربار از احمد کسروی، او را به دیدار با خود فرا خواند و استاد کسروی باز هم نگرانی خود را از شبکه مافیایی پلید آخوندی و اسلام در ایران به شاه بازگو کرد. کسروی همچنان از شاه در خواست کرد که همان سیاستهای پدرش را در سرکوب اسلام و آخوندها پی بگیرد و گرنه روزی همینها او را از تخت شاهی به زیر می کشند. شاه در پاسخ به برنامه های خود برای افزایش سواد و بیشتر کردن شمار آموزشگاهها و دانشگاه ها را پیش آورد و آرزو کرد اگر مردم با سواد شوند خود خرافات و مذهب را کنار خواهند گذاشت. شاه همچنان آخوند ها را آزاد گذاشت و نه تنها از مراسم عاشورا و تاسوعا جلو گیری نکرد برایشان بیست و پنج هزار مسجد هم ساخت. آخوندها بار دیگر در

سرتا سر ایران رخنه کردند و شبکه مافیایی خود را گسترده تر و استوار تر کردند. احمد کسروی بدست مافیای آخوندی کشته شد و کشنده او یکی از اوباش-آخوندهای آن زمان به نام نواب صفوی بود که کله خری همجنس باز بود (که یکی از ویژگی های مسلمانان است) به گونه ای پس از حکم اعدامش، از زندان بانان درخواست کرده بود هفته پایانی زندگی اش را با یکی از هم تبارانش در سلول بگذراند و زندان بانان از آنها پنهانی فیلم گرفتند و لواط این دو مسلمان در تاریخ نگاشته شده.

برخی از دانشجویان که شاه امید داشت با رفتن به دانشگاه ها آگاه تر شوند گرایشی چپ پیدا کردند و بنای رویارویی در برابر شاه را گذاشتند. حزب چپ توده، دست نشانده شوروی کمونیستی بوجود آمد و سپس گروه های چپ دیگری چون فداییان خلق پدید آمدند که رفتار تروریستی داشتند، به جان کارگزاران امنیتی کشور افتادند و شماری از آنان را کشتند. شاه برای رویارویی با چپ ها تلاش کرد اسلام را بار دیگر به میان بیاورد و آخوندها صدای بلند تری پیدا کردند و ساواک نیز علی شریعتی را به خدمت گرفت تا جوانان را روی به اسلام بیاورند. همان جوانان درس خوانده ای که شاه برنامه داشت با آموزش دیدن و آشنایی با دانش تازه جهان، خود از اسلام بیرون بیایند پای ممبر آخوندها نشستند و دروغ های آنها را باور کردند. از سوی دیگر اوباش-آخوندی بنام، روح الله خمینی، برای حق رای زنان که به امضای شاه رسید داده بود سخنرانی های تندی را در مسجد کرد و توانمندتر کردن زنان در جامعه را نکوهش کرد که به شورش خیابانی پس ماندگان مسلمان در ۱۳۴۱ خورشیدی انجامید. خمینی برای اقدام علیه امنیت ملی باید اعدام می شد ولی شبکه مافیایی آخوندی به میان آمد و به او یک شبه درجه آیت الله ای دادند تا از اعدام نجات پیدا کند. خمینی را ایران بیرون کردند و او در نجف عراق مسکن گزید و از همانجا باز هم بر ضد شاه سخنرانی می کرد.

در این هنگام ایران به تندی در حال پیشرفت بود و پروژه های سازندگی در کشوری در حال توسعه ای شگفت بود. در آن سوی مرزها هم دولت های آمریکا و کشورهای اروپایی از پیشرفتهای ایران نگران بودند و برای در زیر فرمان داشتن بیشتر ایران برنامه دوستی با شیعه های ایران را گذاشتند و در رسانه های انگلیسی و شوروی با صدایی بلندتر بر ضد شاه برنامه پخش می کردند. از سوی همه رسانه ها به شاه و پادشاهی یورش آورده شد. دانشجویان که آموزش خود را می بایست مدیون شاه می بودند، خود شاه را دلیل پس ماندگی کشور می دانستند و بسیاری با آرمانهای اسلامی و برخی چپی به تظاهرات خیابانی بر ضد شاه روی آوردند. همه اینها با هم افزون شد تا غربیان از شاه خواستند ایران را ترک کند و پس از او بسیاری از ارتشیان نمی دانستند چه باید بکنند. بدینگونه بود که توطئه غربی-کمونیستی-اسلامی به بر اندازی شاه انجامید و ایران براحتی بدست مافیای اسلامی افتاد.

در جمهوری اسلامی دسته ای از دانشگاه یبان به سرپرستی مهدی بازرگان با گرایش های اسلامی، دولت را در دست گرفتند و به راستی به تلاش هایی به اجرای برنامه های بلند پروازانه در پیشرفت کشور پرداختند. کمتر از یک سال از این دولت نگذشته بود که دولت در سایه آخوندی که مسیر دولت تازه را با خواسته های ارتجاعی خود ناهمسان می دیدند، با یورش به سفارت آمریکا بازرگان را مجبور به استعفا کردند. مافیای آخوندی وزیران بنی صدر را در هفتم تیر ۱۳۶۰ (هجری شمسی) در انفجار ساختمانی قتل عام کرد و از سایه در آمد و خمینی خود میدان دار کشور شد. سپس در این میان آخوندهای مسلمان و گسترش خواه، عراق را نیز تهدید به صدور "انقلاب" خود می کردند که این خود یکی

از دلیل های حمله عراق به ایران بود جنگی که در آن یک میلیون ایرانی کشـته شـدند. در این جنگ بسـیاری از فرمانده هان کار آمد ایرانی به گونه های مشـکوک کشـته شـدند که می توان باز هم نشـانه های مافیای اسـلامی-آخوندی را در آن دید.

اسلام اندونزی را ویران کرد

۸۷ در صد مردم اندونزی یا ۲۴۰ میلیون نفر مسلمان اند که بیشترین جمعیت مسلمانان در جهان است. این که اسلام چگونه به اندونزی رسید خود بسیاری از پژوهش گران را سرگرم کرده و یک داستان اینست که معاویه در نامه ای پادشاه آن سرزمین را به اسلام دعوت کرد که او نپذیرفت و سپس نوه معاویه، منصور، با ۳۵ کشتی به اندونزی یورش برد و با شمشیر آنها را مسلمان کرد. از سالهای ۱۲۰۰ میلادی اسلام در اندونزی گسترده تر میشد زیرا که برای بسیاری از فرمانداران دِه ها و بخش های گوناگون سودمندتر بود. اسلامِ مردم اندونزی آنچنان رنگ وبوی اسلام بنیادین را نداشت و مردم همان آیینها و رفتار پیشین خود را ادامه می دادند.

از صده نوزدهم و نخستین سالها پس از ۱۸۰۲ سه تن اندونزیایی که سه سالی را در مکه سَر کرده و به فرقه وهابیت گرویده بودند در دیدار خداحافظی با عبدالله ابن سعود پیمان بستند که اسلام را به سبک وهابی آن را در جزیره های اندونزی گسترش دهند. ابن سعود در ۱۸۱۴ نخستین پادشاه خاندان سعودی شد و چهار سال حکمرانی کرد. فرقه وهابیت بر این است که اسلام باید به گونه بنیادین آن، به سان رسول الله، پیاده شود.

حرکت "پادره" (که نام شهریست در اندونزی) را این سه وهابی اندونزی تبار در مینانگ-کبال در سوماترای اندونزی آغاز کردند و گرچه مردم مسلمان بودند ولی آنچنان با روش های اسلامی زندگی نمی کردند. این سه حاجی از امامی مسلمان با نام "توانکو-نان-رِنچه"، در آن ناحیه کمک خواستند. با کمک این امام گروهای وهابی با لباسهایی همانند عربها سازمان دهی شدند که هر آنچه را که رنگ و بوی اسلام بنیادین را نداشت را نخست با گوشزد کردن، سپس با تند خویی و هنگامی که کارساز نبود با کشتن، نابود می کردند. نقش برجسته زنان جامعه مینگ-کابال از دید مسلمانان پیرو رسول الله پذیرفتنی نبود زیرا که از دید اسلام زنها نیروی دماغیشان نیم مردان است و بیشتر جهنمیان از زنان هستند! برای همین زنان نباید هیچ نقشی در اداره جوامع اسلامی داشته باشند!   برخی از سرگرمی های مردم اندونزی قمار بازی، خروس جنگی، جویدن تنباکو، سیگار کشیدن و نوشیدنی ها الکلی بود که مسلمان وهابی را به برخورد تند با آنها وا می داشت. کشتار مردم، وحشی وارانه آغاز گردید و دهات یکی پس از دیگری غارت، ویران و از آنجا اسیر گیری می شد. این اسیران مانند برده برای این فرقه در کشتزارها کار می کردند و برخی در بازار بردگان فروخته می شدند که یکی از درآمدهای این فرقه شده بود.

بزرگان مینانگ-کبال به ستوه آمده با کمک ارتش هلند فرقه مسلمان بنیادگرا را در سال ۱۸۳۷ شکست دادند. از آن به پس خود هلندی ها سرزمین زیبا و پربار اندونزی را مستعمره خود کردند. ژاپنی ها در سال ۱۹۴۲ در جنگ جهانی دوم هلندی ها را شکست دادند و خود جایگزین آنها شدند. رفتار ژاپنی ها با مردم اندوزی بسیار تند تر و تحقیر آمیزتر از هلندی ها بود. با شکست ژاپن در پایان جنگ دوم و هماهنگی با آمریکا و انگلیس، اندونزی در سال ۱۹۴۵ مستقل شد.

در سالهایی که داعش بوجود آمد دوباره وهابیت در اندونزی شعله کشید ولی چندان نپایید.

اندونزی و یکی از جزیره هایش، بالی، در فیلم هالیودی "بلیط به بهشـــت" با هنرپیشـــگی جورج کلونی و جولیا رابرتز، همچون بهشتی رویایی نمایش داده می شود. ۸۷ در صد مردم جزیره بالی هندو هستند و ۸ درصد آنها مسلمانند. در پایان این فیلم این زوج آمریکایی زندگی در بالی را به بازگشت به آمریکا ترجیح می دهند و در همانجا می مانند.

مسلمانان که خود در سرزمین بهشت گونه ای چون اندونزی، که با هوای خشک عربستان همسانی ندارد، بسر می برند، هنوز به دنبال بهشت مژده داده شده در قرآن بودند در حالی که نمی دانند که خود در آنند. اگر مسلمانان روزی هم به آن بهشت موعود قرآنی خود برسند بی گمان آنجا را نیز دوزخ خواهند کرد.



سرزمین بهشت گونه اندونزی

اسلام دارد اروپا را نابود می کند

جنگ های صلیبی در برابر گسترش خواهی های مسلمانان به سرزمین های مسیحی و کشتار مسیحیان در این سرزمین ها آغاز شد. اروپاییان با شکستها و کشته های بسیار توانستند مسلمانان را از اروپا بیرون کنند در حالی که سرزمین ارمنستان که در نیمه شرقی ترکیه امروز بود در اشغال مسلمان ترک در امپراطوری عثمانی بود و ارمنیهای بسیاری بدست مسلمانان کشته شدند و همه کلیسا های آنها نابود یا تبدیل به مسجد گردید. پس از جنگ های صلیبی اروپاییها در همه زمینه های دانش و هنر پیشرفت های چشمگیری داشتند و مسلمان هنوز در قرآن به دنبال الله، توهمات و خرافات به پس میرفتند.

پس از جنگ جهانی دوم، آلمان نیاز به کارگر برای باز سازی داشت و بدلیل کمبود جوانان، شمار بسیاری را از ترکیه به آلمان آورد. رفتار مسلمانان ترک مردم آلمان را از آنها بیزار کرد که با گذشت چند نسل هنوز هم این انزجار در زیر پوست جامعه آلمان وجود دارد. مسلمانان ترک به دیگر کشورهای اروپا نیز مهاجرت کرده اند و در اروپای شمالی مانند دانمارک و سوئد شمار چشمگیری دارند. در پی جنگهای غرب آسیا از افغانستان تا ایران و سوریه و یمن تا آفریقا که شامل کشورهای اسلامی و نا اسلامی می شود، بسیاری از مردم این کشورها به اروپا ترک میهن کردند و باورهای اسلامی خود را نیز همراه بردند. یکی از دلیل های پناهنده پذیری اروپایی ها، فرهنگ انسان دوستی آنهاست. در اروپا به پناهندگان جای دادند و یارانه ای ماهانه که برای یک زندگی ساده مناسب بود پرداختند. افزون بر آن پناهندگان می توانستند به دانشگاه بروند و در کنار دیگر اروپاییان آموزش ببینند و در پیشه ای سرگرم به کار شوند.

در انگلستان شمار مسلمانان به بیش از چهار میلیون می رسد که ۶/۵ در صد جمعیت بریتانیا ست. بیشتر این مسلمانان از مستعمره های پیشین از پاکستان، بنگادش و شمال آفریقا هستند. بدلیل فرزند آوری بیشتر، رشد شمار مسلمانان بیش از اروپایی هاست و گمان میرود تا سال ۲۰۵۰ شمار مسلمانان از انگلیسیها بیشتر شوند و بیم آن می رود که در بستر دموکراسی غرب، مسلمانان نقش بیشتری در سیاستهای اروپا داشته باشند که این بسیاری از اروپاییان را ترسانده است که در گرد همایی های خود آنرا به سیاستگذاران گوشزد کرده اند.

روزی نیست که در رخدادی ناخوشآیند در جهان نام مسلمانی در میان نباشد. سال گذشته یک مومن مسلمان، عبدالله قریشی، در انگلستان به شهر دوری می رود و به پنج یهودی را در آنجا حمله می کند. مقامات بریتانیا او را را بیمار روانی شناسایی کردند ولی او را گناهکار نشناختند. در حالی که او براستی بیمار روانی نیست، بلکه مسلمان است، گر چه هر دو همانند.

یک افغان بنام میثم در آلمان به یک پسر شش ساله و دختر هشت ساله تجاوز می کند. او را از آلمان به سویس بیرون می کنند ولی سویس نیز او را نمی پذیرد و اکنون نشانی از او نیست می رود و گمان است از آنجا فرار کرده باشد.

در ایستگاه قطار مادرید ۱۹۳ تن از مسافران در انفجاری بدست یک مسلمان کشته شدند.

در ۲۰۱۵ در بمب گذاری در پاریس فرانسه مسلمانان ۱۳۰ تن را کشتند.

در ۲۰۱۶ در شهر نیس فرانسه یک مسلمان با کامیونش ۲۳۰ تن از مردم را زیر گرفت که ۸۶ کشته داشت.

مسلمانان که اروپایی های به آنها پناه داده اند با چاقو به مردم کوچه و خیابان حمله می برند و آنرا را در گردن "کافران" فرو می کنند. این گونه رویدادها آنقدر زیاد است که یک شرکت فرانسوی، kafoflages.com، لباسهای "ضد سر بری" را به فروش می رساند که یقه های بلند و ضد چاقو دارند.

این گونه جنایت ها در اروپایی که رو به اسلامی شدن پیش می رود روزانه است و در واکنش سیاستگذاران از برخورد سخت با مسلمانان هراس دارند و بجای ایستادن در برابر اسلام، مردمی که از آن به ستوه آمده اند را "اسلام هراس" میخوانند و حتی برخی از قانون نویسان اسلام را دین صلح می دانند.

مسلمانی که به اروپا مهاجرت می کند، مردم مسیحی آن سرزمین را گمراه می داند (سوره حمد: الضَّآلِّينَ) و در پی آموزه های قرآن (مانند توبه آیه ۵) می خواهد آنها را بکشد. مسلمان زنان اروپایی را روسپی می پندارد و مردان مسلمان به آنها تجاوز می کنند و آنرا تکلیف اسلامی خود می دانند. یک نمونه، در شهر روثرهم انگلستان، بین سالهای ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۳ به ۱۴۰۰ دختر تجاوز شد و برخی از آنان کشته شدند. برخی از این تجاوزات گروهی بود. این رفتار تا جایی پیشرفته است که برخی از دختران سفید زیر بیست سال سالها در اسارت این گروه های مسلمان هستند و پی در پی به آنها تجاوز می شود. مسلمانان هر چه نشانه ای از مسیحیت ببینند، مانند صلیب را نابود می کنند و همین سال گذشته در یک شهر کوچک فرانسه یک صلیب که هفت صد سال در میدان شهر بود را مسلمانان خورد می کنند.

با مهاجرتها و فرزند آوری بالا، شمار مسلمانان در اروپا رو به افزایش است که این خود به گسترش اسلام و به کار گیری قوانین شریعت در اروپا خواهد انجامید. روزی خواهد رسید که ایران از پلیدی اسلام رها می شود و اروپاییها نامسلمان از "امارات" اروپای اسلامی می گریزند و به ایران پناهنده می شوند.



در اروپا پناهندگان پذیرفته می شوند و مسلمانان پناهنده در اروپا به "گمراهان" (الضَّالِّینَ) مسیحیان اروپایی حمله می کنند

اسلام اسپانیا را ویران کرد

بسیاری این افسانه که در دوران فرمانروایی مسلمانان، از صده هشتم تا پانزدهم میلادی، اسپانیا به شکوفایی رسید را پذیرفته اند. همچنان باور کرده اند که در این دوران همزیستی میان مذهب های مسلمان، یهودی و مسیحی در زیر حکومت اسلامی اندلس پدید آمد و دانش و فلسفه شکوفا و بناهای بسیاری زیبایی ساخته شد! دیده می شود که پولهای عربها و کشورهای مسلمان چگونه افسانه می سازد و خون شویی می کند. با شناخت اسلام و آموزه های قرآنی دست کم باید به این گونه افسانه ها گمان داشت.

پژوهش های[۲۱] امروزی، این افسانه ها را به چالش کشیده و از آنچه در اسپانیا در دوره اسلامی رخ داد روشنگری می کند. آنچه مسلمانان در اسپانیا کردند همانند آنچه بود که بر سر دیگران آوردند. عرب های مسلمان پس از یورش به اسپانیا، نخست از دیدن شهر های باشکوه ساخته شده در زمان فرمانروایی رومیان چون تولدو و کُردُوا شگفت زده شدند و آنها را "مداین" نامیدند سپس آنها را غارت و ویرانه کردند... همان بلایی که بر سر تیسفون آوردند.

در زمان خلافت بنی امیه و گسترش اسلام به غرب، سرزمین های شمال آفریقا اسلامی شد و به مراکش رسید. شمال مراکش از راه دریا تا جنوب اسپانیا کمتر از ده کیلومتر است. پس جای شگفتی نیست که خواستگاه پسین مسلمانان برای ادامه آنچه در سرشت خود دارند، گسترش، کشتار، غارت و تجاوز، اینبار بر سر سرزمین زیبای اسپانیا برسد. باز هم، در اسپانیا، در هم کوبی و ویران کردن کلیساهای عیسوی و یهودیان آغاز شد و به جای آنها مسجد ها بنا شد. قبله این مسجد ها نیز به سوی جنوب اسپانیا به مراکش زادگاه عبدالرحمان فرمانروای تازه اندلس بود و نه مکه حجاز!

مسیحیان و یهودیان می بایست یا دین اسلام اختیار می کردند و یا جزیه می پرداختند همراه با زبونی و تحقیر که همانا حکم قرآن است (سوره توبه آیه ۲۹: "با کسانی از اهل کتاب که به الله و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را الله و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند"). بسیاری از شهرها مانند رکوپولیس (Reccopolis) ویران شدند و خرابه ای بیش از آنها باقی نماند. بسیار از این مسیحیان و یهودیان که به آنها أهل الذمۀ میگفتند اعدام شدند یا آنها را وادار به ترک میهن یا فرار کردند و آنها که ماندند به زور اسلام آوردند. به دستور منصور از خاندان بنی امیه، کتابهای بسیاری از یونانیان کهن، فرهنگنامه ها، سروده ها، فلسفه و قانون را به دلیل غیر اسلامی بودن سوزاندند. خلیفه یوسف همه کلیساهای زیبای مسیحی و یهودی را نابود کرد.

پس از پیروزی مسیحیان در اسپانیا و بیرون راندن مسلمانان در ۱۴۹۲ میلادی، هیچ نشانه ای از کلیساهای مسیحی بر جای نمانده بود و آنچه بود بردگان مسیحی پراکنده ای بودند که در پستی زندگی می کردند. نمونه های دیگر آن شهرهای والنسیا (Valencia) و گرانادا هستند که شمار بسیار اندکی از "أهل الذمۀ" در آن مانده بود.

[۲۱] The myth of the Andalusian paradise: Muslims, Christians, and Jews under Islamic rule in medieval Spain / Darío Fernández-Morera. Wilmington, DE : ISI Books, 2015.

در دوره فرمانروایی مسلمانان قانون به سبکی بود که اهل کتاب، مسیحی و یهودی، شهروند رتبه دوم به شمار می رفتند. برای نمونه اگر یک مسیحی مسلمانی را می کشت حتی اگر برای دفاع از خود بوده باشد، سزای آن مرگ بود اما اگر مسلمانی یک مسیحی را می کشت، حتی اگر از قصد بوده باشد، او نمی بایست به مرگ محکوم می شد.

در دادگاه ها شهادت مسیحی یا یهودی وقتی دادخواهی مربوط به مسلمانان بود، پذیرفته نمی شد و وقتی دعوایی بین مسلمان و مسیحی بود، شهادت مسیحی نیم مرد مسلمان ارزش داشت که همان حقوق یک زن مسلمان است.

در اندلس اسلامی ختنه زنان و سنگسار آنان بسیار رایج بود و فیلسوف نامدار، ابن رشد، آنرا نقد می کرد. مسیحیان و یهودیان کار شناس و دانشمند یا پزشک که بهره ای برای مسلمانان داشتند، به کار گرفته میشدند و همواره حقوق آنها از مسلمانان کمتر بود. بیزاری مسلمانان از یهودی ها در چندین مورد به کشتار همگانی آنها کشیده شد.

مرد مسلمان می توانست چهار زن بگیرد که میتوانست مسیحی هم باشد و فرزندانشان باید مسلمان می شدند. ولی مرد مسیحی، حتی حق نداشت به یک زن مسلمان نگاه کند.

خلیفه ای دیگر، عبدالرحمان سوم، با گردن زدنهای بیشمار، نامی شناخته شده بود. در یک روز یک صد زندانی مسیحی را گردن زد در حالی که خود در بالای بالکن یک باغ به آن می نگریست. این خلیفه با پسری سیزده ساله کاتولیک لواط می کرد و وقتی این پسر در زمانی به او جواب رد داده بود، دستور داد پس از شکنجه سر از تنش جدا کنند. عبدالرحمان پس از اینکه کنیزش درخواست خوابیدن با او را رد کرد شمع سوزانی را بر در صورتش فرو کرد و آنرا سوزاند و زیبایی او را از بین برد. گفته های بیشتری از رفتار دیوانه وار (اسلامی) عبدالرحمان در کشتن کنیزهایش و کشتن هر که از اسلام بیرون می رفت یا پنهانی مسیحیگری می کرد و تا کشتن پسر خود به دلیل گرایش به صوفی گری وجود دارد. از دیگر کارهای این خلیفه، پسران سیاه پوست را آویزان می کرد که وزن متقابلی باشند برای آب کشی از چاه های قصر.

زنها در اسپانیای مسلمان همانند آموزه های قرآنی، تنها پیشه شان فرزند آوری بود مانند گیاه در جامعه مسلمان (سوره بقره آیه ۲۲۳). به همین دلیل تنگدستی زنان در جامعه اسلامی بسیار برجسته بود. برای زنان افتخار بود که ختنه کنند.

برده داری و برده فروشی در جامعه اسلامی اندلس بسیار رواج داشت. برده های سفید و مو طلایی که در یورش به سرزمین های اروپایی بدست می آمدند ارزش بیشتری داشتند. در سال ۹۱۲ در دوره خلافت بنی امیه، یک دختر سیاه پوست آفریقایی به ۳۰۰ دینار طلا فروخته شد، دختر سفید بی سواد هزار دینار طلا و اگر می توانست آواز بخواند چهارده هزار دینار به فروش می رفت. عبدالرحمان سوم در دربار خود سه هزار و هفتصدو پنجاه برده داشت، در حرمسرای او شش هزار و سیصد زن بود، ارتش او شامل سیزده هزار و هفتصد و پنجاه برده جنگاور بود.

در دوره فرمانروایی مسلمانان در اندلس بین یک میلیون تا یک میلیون و دویست و پنجاه هزار برده خرید و فروش شدند.

سرانجام مسیحیان، در پی جنگهای صلیبی، پس از هفت صده اسلام و مسلمانان را از اسپانیا بیرون راندند و امروزه این کشور یکی از دیدنی ترین کشور های اروپاست. مسلمانان مراکشی هنوز به اسپانیا می روند ولی برای کارگری و جمع آوری گوجه فرنگی از کشتزارهای آنجا.

دو یار مومن دبیرستانی

احمد کسروی با محمد رضا شاه پهلوی دیدار و گفتگویی داشت و در آن خطرات اسلام و آخوندها را برای شاه جوان بر شمرد که همانها روزی او را از تخت پایین می کشند. شاه در پاسخ گفت که می خواهد با گسترش آموزش بین مردم خشک اندیشی مذهبی را ریشه کن کند.

به راستی شاه در گسترش آموزشگاهها هم در کیفیت و هم در شمار بالا بسیار کوشید وبسیار کامیاب هم بود ولی هم راستا با آن مسجد های بسیاری را نیز ساخت و خود در گسترش اسلام میان جوانان نقش داشت. شماری از دانش آموزان دبیرستان ها با آنکه در آموزه های خود بسیار درخشان بودند، گرایش های مذهبی و اسلامی سختی نیز داشتند. همین دانش آموختگان با بورسیه های شاهنشاهی به گروهکهای چپ یا اسلامی پیوستند و تیشه به ریشه پادشاهی پهلوی زدند. نمونه ای آن مثلث بیق (بنی صدر، قطب زاده و یزدی)، و بسیار از "روشن فکران" کت شلوار و کراوات پوش آن دوران است که به اسلامی ها را کمک کردند تا پادشاهی پیشرو محمد رضا پهلوی را بر اندازند و دانشجویان "خط امام" به سفارت آمریکا یورش بردند.

در سال شورش اسلامی ۱۹۷۹ میلادی در ایران دو یار مومن (مسلمان)، رضا و مهدی، از تیز هوشان زمان خود از یکی از در بهترین دبیرستان های تهران، خوارزمی، دیپلم خود را گرفتند و هر دو با رتبه های بالا در کنکور سراسری به دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر) راه یافتند. رضا مهندسی شیمی و مهدی مهندسی برق را برگزید. پس از یک سال انقلاب فرهنگی شدکه به بسته شدن دانشگاه ها برای چند سال انجامید. مهدی دانشگاه را رها کرد و به حوزه علمیه قم رفت تا طلبه شود. پس از اینکه دانشگاه ها باز گشایی شد رضا رشته مهندسی شیمی خود را پی گرفت و سپس دکترای خود را در همین رشته درکانادا گرفت. مهدی تحصیل در حوزه علمیه را پی گرفت و در آنجا درخشید، به جایگاه آیت الله ای رسید و نام خانوادگی خود را به یکی از شهرستان های ایران برگرداند!

دکتر رضا، به دانشگاه صنعتی شریف بازگشت و در آن استاد شد و پس از چند سالی، چون مومن بود، به ریاست این دانشگاه گمارده شد. آیت الله مهدی[۲۲] نیز با چیره بودنش به زبان انگلیسی از شبکه های BBC و تلویزیون های شبکه ای آمریکایی از او گزارشهایی درست و پخش کردند و در رسانه های غربی نامدار شد.

در زمانی که جمهوری اسلامی یک پرواز فضایی نمایشی داشت، از آنجا که برخی از دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف در ساخت و پرواز آن موشک نقش داشت، رسانه ها ایرانی با رضا، رئیس دانشگاه، گفتگو کردند. دکتر رضا در این گفتگو آرزوی خود را بیان کرد که امیدوار بود "در سیاره های دیگر نماز بر پا شود"! یعنی رضا آرزو می کرد با رفتن به فرای زمین، اسلام را گسترش دهد که این البته این آرزوی هر مسلمانیست. همانگونه که از تاریخ شرم آور اسلام می دانیم، گسترش اسلام یعنی دیوانه وار به دیگران یورش بردن، غارت، کشتار، تجاوز و برده گیری. رضا تا آخر نفهمید که هدف از پژوهش های فضایی و شناخت کیهان و ستارگان برای اینست که دانش خود را گسترش دهیم، جهان، خود و خدای

---

[۲۲] https://www.hadavi.info/

خود را بهتر بشناسیم و به او نزدیک تر شویم. افسوس که یکی از تیزهوش ترین مردم در دام اسلام می افتد و تا این اندازه به پستی فرو می رود و می ماند.

رضا در شصت سالگیِ درگذشت و به گفته دوست دبیرستانی اش مهدی، "تا پایان زندگی اش همچنان با ایمان ماند!". رضا نمونه ایست که باهوش بودن یا حتی دانش آموختگی در دکترای یک رشته پیچیده مهندسی لزوما به بهتر دانستن اسلام یا دوری از خرافات نمی انجامد. این یک نمونه از مردمی ست از کودکی به او گفته اند تو شیعه هستی و او نیز بی چون و چرا شیعه ماند. اگر هم مسیحی یا بودایی می بود گمان است همان می ماند.

مهدی مسلمانی دو آتشه است که با عبا و عمامه آخوندان شیعه به زندگی انگلی در حوزه قم ادامه می دهد. او باور دارد دانش های نهفته ای در قرآن و گفته های امام های شیعه وجود دارند. این همان سخنی ست که عُمَر در هنگام آتش زدن کتابخانه های ایران می گفت! مهدی یک آخوند شیعه مرتجع است که باور دارد امامان اوباش شیعه، که در زندگی شان پیشه ای بجز کشتن، خوردن و جفت گیری با کنیزان نداشتند و بسیاری از آنها خود نیز کنیز زاده و بنا بر دستورات اسلامی زنا زاده بودند و هیچگونه نوشته با ارزشی از خود برجای نگذاشته اند و هیچ درمانی برای دشواری مردم از خود ندارند را موجوداتی شگفت انگیز می پندارد و خواهان پژوهش بیشتر در زندگی ننگین آنهاست.

در تارنگارش، آیت الله مهدی به پرسشهای دینی مردم پاسخ هایی می دهد که تنها یک نمونه از آن اینست.:

"سلام. حکم استفاده از وسایل جنسی مصنوعی مثل دیلدو، ویبراتور و عروسک جنسی و... هنگام رابطه زناشویی چیست؟

پاسخ: باسمه تعالی، استفاده از این وسایل در هنگام رابطه با همسر اشکالی ندارد، ولی داخل کردن چیزی در واژن زن به غیر از اعضای بدن شوهر، بنا بر احتیاط واجب، جایز نیست."

در نگاهی به تارنمای آیت الله مهدی، آنچه می توان بیان کرد تنها افسوس است و دیده می شود چه افکار بدوی و نادرستی در سخنرانی ها یا نوشته های ایشان می توان یافت. او قرآن را براستی کلام الله می داند! اگر آیت الله مهدی با آن هوش سرشار زمان نوجوانیش همان رشته مهندسی و دانش را پیش می گرفت بی گمان می توانست با بکار گیری از روشهای دانش بنیان برای دشواری های مردم چاره ای بیابد ولی شور بختانه به خرافات و نگاشته های بیهود و بی خردانه ای چون قرآن چشم به راه شگفتی و معجزه است! آیت الله مهدی باید چشم براه دانشمندان نامسلمانی باشد که نخست آنها به یافته ای می رسند و سپس او آیه ای از قرآن می یابد که بگوید این در قرآن پیشتر گفته شده بود.

رضا و مهدی نمونه های هستند که نشان می دهد اسلام چگونه جوان تیز هوش را دگرگون به مسلمان پس رو می کند و دانش آموزی الزاماً به دوری از خرافات و مذهب نمی انجامد. شوربختانه این گونه دانش آموختگان متوهم و مسلمان کم نیستند و واکنش آزادگان تنها افسوس است. با شناخت این نمونه ها باز هم می بینیم که اسلام چگونه تیزهوشان را پس مانده می کند و ناچار باید خواسته احمد کسروی را پی بگیریم، نگذاریم اسلام پندار کودکان ما را آلوده کند و باید این فرقه پلید را نابود کنیم. اینجاست که باید به روان کسروی درود فرستاد.

اسلام کشورهای سرسبز را به صحرا های خشک دگرگون می کند

نگاهی به نقشه جهان و هم سنجی جایگاه کشور های اسلامی و دیگر کشورها به راستی ناگوار دیگری پی می بریم. کشورهای اسلامی رنگشان کویری ست. یا بیشتر سرزمین های کویری در کشور های اسلامی ست.

برای بیابان نشین (عرب[۲۳]) که زندگی اش بادیه نشینی و شاش شتر نوشیدن و سوسمار خوردن است نمی توان چشمداشت که پنداری از پیشرفت و سرسبزی در سرزمین زیر اشغال خود داشته باشد. مسلمانان همچون عربهای صدر اسلام باید راهزنی کنند، به دارایی های دیگران یورش برند و مالشان را بدزدند، مردان را کشته و زنان و کودکان را به کنیزی و بردگی گرفته و آنها را به بردگی بفروشند.

امروزه ایران نزدیک به بیابانی شدن است در حالی که خوزستان که از مرکزهای پادشاهان هخامنشی بود، از بهترین و زیبا ترین جایگاه های زمین بود، تا بیش از صد سال پیش هنوز "پلیکان های طبس" در "دریای طبس" دیده میشد که امروزه آنرا بیابان های طبس میدانیم. رودخانه ای که از میان شیراز می گذشت را امروزه رودخانه خشک می نامند. دریاچه قم را دریاچه نمک یا شورزار می خوانند. دریاچه ارومیه نیز با تلاش مسلمانان تبدیل به نمکزاری دیگر شده. ریشه همه این دگرگونی های سرزمینی تنها اشغال این سرزمین به دست اسلام و فرمان روایی مسلمانان است.

روش برخورد مسلمانان با خشکسالی ها نماز و نیایش است و می پندارند با این دولا راست شدن ها به سوی مکه و نام الله و محمد را بزبان آوردن، باران می بارد و خشک سالی از میان می رود این در حالی ست که کعبه خود در سرزمینی بسیار گرم و خشک و بدون گیاه است! اگر الله می توانست پیرامون همان مکه را سرسبز می کرد.

مسلمانان در جریان برده گیری از مردم آفریقا در درازای گذشته ننگین اسلام یکصدو دوازده میلیون تن از آنان را به کشتن دادند، نزدیک به یک میلیون انسان در سال! با این آمار می توان به روشنی دریافت که چرا سرزمینهای که مسلمانان در شمال آفریقا اشغال کردند را صحرا می نامند.

مسلمان پنداری از پیشرفت، زیبایی، زیستِ سر سبز و زندگی بهتر ندارند. اسلام به دنبال خوشحال نگاه داشتن الله، موهومات، خرافه ها و مراسم دل پیچ آور اسلامی و قرآنی اند. هر گاه به دشواری بر می خورند دست به دعا کردن بر می دارند آیه هایی از قرآن می خوانند تا شاید الله خیالی شان نگاهی به آنها کند و بر سفره شان استخوانی بیاندازد. اسلام پلید آنقدر مردم را آزار میدهد و کوچک می شمارد که از دیگر خود بی خود می شوند، یا ترک میهن می کنند و یا از خود حرکتی نمی کنند و تلاشی در بهبودی زندگی خود و زیستگاهشان نمی کنند. همه اینها می تواند بخشی از پاسخی باشد به بیابانی شدن سرزمینهای اسلامی.

---

[۲۳] عرب قوم نیست بلکه معنی واژه نامه ای آن "بیابان نشین" است و به این روی بیابان نشین در آمریکا، در آفریقا یا در آسیای شرقی همگی عرب هستند با هر نژادی. در قرآن نیز "عربی" به معنی زبان عربی چندین بار تکرار شده و خود قرآن نیز عرب ها را قوم نمی داند. زبان عربی آنست که مردمی که در آن دیار که در جایی در نزدیکی جنوب اردن-سوریه و فلسطین امروزی بوده و نه حجاز، می زیستند به آن سخن می گفتند.





دارند

جغرافیای صحراهای جهان

مسلمانان همانند حشرات و موش ها هستند

همزیســـتی با دیگران جلنداران، رفتار آدمها را در دگرگونی می کند. مســـلملنان عرب در صـــحرا زندگی می کردند با خزندگان و حشره ها هم زیست بودند و آنها را میخوردند همان گونه که فردوسی می گوید "مار خوار اهرمن چهرگان"، و نوشـیدنی آنها شـاش شـتر بود "ز شـاش شـتر خوردن و سـوسـمار". پس چندان شـگفت نیسـت که خوی آنها نیز چون حشرات و موشها شده باشد.

مسـلمانان همچون حشـرات و موشـها نوزاده های بسـیاری می آورند که بسـیاری از آنها در راه گسـترش اسـلام کشـته می شـوند. موشـها نیز با شـمار فراوان به منزلگاهها میروند و آنها را آلوده می کنند، همه چیز می خورند و هر گوشـه کناری را خانه خود می کنند. حشـرات و موشـها سربار و مزاحمند و هنگامی که نزدیک شـوند نیش می زنند و مردم آنها را از خود دور می کنند یا آنها را نابود می کنند. مسـلمانان نیز چون انگل هسـتند، پیشـه ای ندارند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و اگر توان داشـته باشـند آسـیبی یا نیشـی هم می زنند. مردم نیز مسـلمانان را از خود دور می کنند یا آنها را نابود می کنند. اما مسلمانان همچون حشرات و موشها سِمِجند و باز هم می آیند و باز هم نیش می زنند.

موشها و حشرات با خود بیماری های واگیر دار می آورند که در طول تاریخ میلیونها تن را به کشتن داده. مسلمانان نیز با خود بیماری اسـلام را می آورند و جامعه را بیمار می کنند و با کشـتار غربالی آنرا گسـترش می دهند و تا کنون صـدها میلیون را یا کشته اند یا بانی کشته شدن آنها بوده اند.

گفتگو با سـوسـکها و موشـها، برای زندگی در آرامش در کنار هم، شـوخی سـت و این مانند آنسـت که با مسـلمانان گفتگو شـود و یا ذات پلید اسـلام به آنها گوشـزد شـود چه این گفتگوها مسـلمان مومن را خشـمگین تر می کند. بنابر این با مسلمانان باید همان کرد که با حشرات و موشها می کنند.

اسلام مافیا را ساخت

نخستین سازمان مافیایی درصده های میانی در سیسیلی ایتالیا پا گرفت. مافیا دسته ای از خانواده ها ست که بخشی را در اختیار دارد و زیر پوشش آن بزهکاری هایی چون رشوه خواری، کلاه برداری در قمار، پول شویی، کشتن برای پول، قاچاق مواد مخدر و تجارت روسپی گری را به گونه ای سازمان یافته انجام می دهند. ساختار مافیا این چنین است. سر گروه آن "پدر خوانده" نام دارد که مشاور هایی هم دارد. در رتبه پایین تر "معاون" است که سرپرستی سردسته ها را بر عهده دارد. هر سردسته برای خود سربازهایی دارد که جنایت هایی که مافیا می خواهد انجام می دهند. مافیا امروزه با چندین شکل و گونه در سرتاسر جهان جنایت های وحشتناکی می کند و مبارزه با آن مشکلی جهانی ست.

مسلمانان عرب "امارت" سیسیلی را از ۹۶۵ تا ۱۰۷۲ میلادی، نزدیک به یک صده، در اشغال خود داشتند و واژه مافیا را در ایتالیایی "مافیوسو" می گویند که ریشه آن از واژه عربی "مَعفی" یا معاف از مجازات می دانند. پس چندان شگفت نیست که ریشه مافیا را از اسلام بدانیم، زیرا که هم واژه اش عربیست و هم درست در زمانی در سیسیلی آغاز شد که "امارت سیسیلی" زیر سلطه مسلمانان بود. ساختار هرمی مافیا نیز همانند ساختار خلیفه ای مسلمان است که پدر خوانده همان خلیفه است. به این ترتیب اسلام مافیا را نو آوری کرد.

اسلام نخستین فرقه ای بوده است که برای رسیدن به تاج کیانی روش های مافیایی یا اسلامی را بکار می گیرد و هر گونه جنایتی می کند. فرقه های اسلامی، مانند طالبان، جمهوری اسلامی، داعش و دیگران با همین روش ها مافیایی و کشتار و انفجار های پی در پی کامیاب شده اند و دسته کم در دو گونه از این فرقه ها با جنایت های تروریستی خود توانستند کشور های ایران و افغانستان را در اشغال داشته باشد. پیروان نادان خود را (مانند سربازان مافیا) به کشتن مخالف های خود در سرتاسر جهان می فرستند تا چندی بیشتر به چپاول و اشغال سرزمین ها بپردازند. از دیگر ویژگی های اسلام اینست که آزادانه دست به جنایت های خود می زند بی آنکه ترسی از پیامد های آن داشته باشد زیرا که می داند شبکه مافیایی اسلام نگهبان آنست. در غرب و به ویژه در بریتانیا، خورده گیری از مسلمانان اسلام هراسی به شمار می آید که جرم است و سزای زندان به همراه دارد. در کشور های اسلامی خورده گیری بر اسلام سزای مرگ دارد تا نتوان این مافیای ترسناک را زیر پرسش برد.

گستردن اسلام تنها انگیزه مسلمانان است

اسلام چه می خواهد و آهنگ رفتن به کجا را دارد؟ چرا میلیونها مردم را می کشد و شرم هم نمی کند؟ چرا همه چیز را ویران می کند؟ اسلام چه برای مردم به ارمغان می آورده؟ با تاریخ شرم آورش چرا دو میلیارد همچنان خود را مسلمان می دانند؟

پاسخ به اینها چندان دشوار نیست. اسلام بر اساس توهم، دروغ و خرافات بنیان شده و با زور و کشتار مردم را به آن ناچار کرده که خود پرچمدار فرقه های اسلامی می شوند و با آنهاست که اسلام هستی خود را دنبال می کند. بخشی از نوشته های قرآن آرزوهای رسول الله ست که در آن راهزنی و غارت، تجاوز و کشتار موج می زند و هوس رانی هایش را به نام الله بر خود روا می دارد. بخشی دیگر از قرآن دزدی از کتاب های دیگر مذهب هاست.

اسلام مذهب ترس است و جهنم آتشین را، به گونه قرآنی آن، به زور می باوراند. اگر باور نداشته باشید کشته می شوید و اگر داشته باشید آنقدر بی خردید که هر چیزی را باور می کنید. این گونه است که اسلام نادانان و بی خردان را از خردمندان غربال می کند و نسلی "مسلمان" می سازد که باورهای بی منطق را بیش از نسل پیشین خود باور دارند.

اسلام اساسی قبیله ای دارد به دیگر سرزمینها یورش می برد، آنها را غارت می کند، دارایی های آنها را میرباید و تجاوز جنسی به زنان و برده گیری از کودکان پیشه آنها است. این فرقه برایش سرزمین معنی ندارد و آنچه برایش ارزش دارد، گسترش آرمان خود و دارایی ست. بیابان نشینان مغول نیز درست همچنین رفتاری داشتند و همواره به دهات و شهر های نزدیک خود حمله می کردند و دارایی های آنها را غارت می کردند. از دیگر دزدان و غارتگران تاریخ از وایکینگها می توان نام برد که در وحشی گری کمتر از مسلمانان عرب یا مغولها نبودند و حتی نخستین کسانی بودند که چند صد سال پیش از کریستوف کلمب، به قاره آمریکا، برای غارت، رفته بودند و امروزه نشانه های آن در ساحل های شمال شرقی آمریکا وجود دارد. در آن زمان سرخ پوستان قاره آمریکا واکینگها را از سرزمین خود بیرون راندند.

اسلام در درازای هستی ننگین خود دگرگونی های بسیاری داشته و ابزاری شده در دست فرمانروایی خودکامه که سرزمینی را در دست دارد تا با آن مردم را سرکوب کند و به خودکامگی و خود خواهی خود بپردازد. هر کجا اسلام پای می گذارد، دانش و فرهنگ مردمان آن سرزمین نابود می شود. گسترش اسلام، گسترش نادانی ست.

اسلام ملیت را نابود کرد

مسلمانان خود را پاره ای از امت اسلام می دانند که معنی آن از نسل ابراهیم بودن است و فرزندان مادرشان (اُم) هاجر که به باور مسلمانان مادر اسماعیل بود. در مسیحیت امروزی ملیت وجود دارد، برای نمونه آلمانها مسیحی اند و به آلمانی بودنشان نیز می بالند یا برای فرانسوی ها یا انگلیسی ها ملیت شان بسیار ارزش دارد و چیزی سوای مذهبشان است. در دید حکومت اسلامی مردم و شناسه کشوری وجود ندارد. برای نمونه نمی توانی بگویی ایرانی هستم و مسلمانم زیرا از دید اسلام ایرانی بودن شناخته شده نیست و اگر مسلمان باشید فردی از امت اسلام به حساب می آیید. اینست که در ایران با گذشته بسیار درخشان پیش از اسلامی خود، ایرانی بودن ارزش بسیاری دارد و به همین دلیل رهبران مسلمان تلاش می کنند تا هر چه که ایرانی ست ویران کنند تا ملیت از پندارها دور شود. در هر کجای دیگر جهان نیز مسلمانان چنین می کنند و مردم کشورهای گوناگون را امت اسلام می نامند. همین امت های اسلام در درازای تاریخ شرم آور اسلام فرقه فرقه شده و همواره در جنگ و کشتار یکدیگر بوده اند.

در آمریکا سفید پوستان نژاد ستیز سیاه پوستان را بسیار آزار داده اند که در پی آن بسیاری از سیاهان آمریکایی به اسلام روی آورده اند بی آنکه بدانند اسلام چیست یا اندکی از قرآن خوانده باشند یا حتی بتوانند نماز بخوانند و به دستورات اسلامی نیز بی محلی می کنند. رهبر این سیاه پوستان، لوییس فراخان، نام فرقه خود را به انگلیسی Nation of Islam که همان امت اسلامی ست می خواند و نه آمریکایی.



هر نشانه ای از شکوه گذشتگان را اسلامیان نابود می کنند

اسلام، جن چراغ جادوی کشورهای غرب

بسیاری باور دارند ناکارآمدیهای مدیریتی یا کارگزاری در سرزمین های اسلامی و ایران به دلیل رخنه انگلیسی ها در میان آنهانست و اسلامی که مهار کشور را در دست گرفته اسلام انگلیسی می پندارند. اسلام بسیار پیش از تازه به دوران رسیده های اروپایی یا انگلیسی در میدان بوده. اسلام خود کارگزار آنچه است که در سرشتش بوده: خون خواری، کشتار، تجاوز، دزدی، برده داری، زن ستیزی، لواط و غیره که پیوندی با اروپا یا جهان غرب دارند. وانگهی همین غربی ها در برابر خوی وحشی مسلمانان ایستادگی کرده اند و برای نمونه آنها را مجبور کردند برده داری را کنار بگذارند و به حقوق انسانها و زنان احترام بگذارند.

در جنگهای صلیبی که دلیل آغاز آن گسترش خواهی مسلمانان و کشتار وحشیانه و پر شمار مسیحیان در غرب آسیا و شمال آفریقا و حتی اروپا بود، مسیحیان به سرزمین هایی که مسلمان در یورش هایشان از آنها گرفته بودند حمله کردند که در بر گیرنده اورشلیم، اسپانیا (اندلس)، اروپای شرقی و آفریقا بود که در ۱۰۹۱- ۱۲۹۱ و سپس از ۱۲۹۱-۱۷۷۵ میلادی رخ داد و گر چه در اوشلیم مسلمانان پیروزی های چشمگیری داشتند در پهنه بزرگتر روز به روز بیشتر شکست می خوردند و پس می رفتند. در این صده ها، رنسانسی در اروپا پدید آمد که در آن دانش، هنر و موسیقی رونق یافت در حالی که مسلمانان هنوز در بند خرافات اسلامی-قرآنی و سرکوب هر گونه دانش آموزی و پندار آزاد بودند. برتری های اروپاییان در دانش بر فن آوری های ارتشی آنها نیز اثر گذاشت و نه تنها جنگ افزار های نوینی ساختند بلکه کار آمدی آنها را نیز بهینه کردند. افزون بر آن انگلیسیها ساعتهای دقیقی ساختند و با چیرگی بر دریانوردی توانستند سفر های دراز کنند[۲۴]. بدین روی از صده پانزده به پس، اروپاییان تازه بیدار شده به سرزمین های دوردست سفر کردند، قاره نو آمریکا را پیدا و آنرا مهار کردند و بر سرمایه های خود بسیار افزودند. سپس هند را که صد ها سال در زیر کشتار و غارت مسلمانان دیگر رمقی نداشت را استعمار کردند و هر آنچه از آن مانده بود را دزدیدند و بردند. به سرزمینهای آفریقایی رفتند و از مسلمانان بازرگانی برده را آموختند و برده های سیاه بسیاری را برای کار به قاره آمریکا فرستادند. سپس در ایران و سرزمین های عربی نفت و دیگر سرچشمه های کمیاب پیدا کردند و آنها را ربودند. فرمانروایان سرزمینهای اسلام زده و مردم بی سوادشان نمی دانستند چه سرمایه بزرگی از سرزمینشان به دست اروپاییان، که تا چند سال پیش از آن با آنها در جنگهای صلیبی بودند، از آنها ربوده می شد. مسلمانان که پس از چندین صده در زیر شرع اسلام بی سواد، نادان، بی خرد و بی انگیزه شده بودند به راحتی گول اروپایی های تازه وارد را خوردند که به نفوذ دولتهای غربی در کشورشان انجامید که برای ایران در زمان سلسله قاجار به فراز خود رسید.

منابع سرشار در سرزمین های اسلامی تشنگی اروپاییان را آرامی نبود و با تشکیل حکومتهای دست نشانده در این کشورها به غارت سرمایه های این کشورها ادامه دادند. دو صده به درازا کشید تا اینکه مسلمانان کمی به خود آمدند و اروپاییان را

[۲۴] با افزودن بر دقت ساعتها، خطای محاسبه در طول جرافیایی کمتر می شود.

از سرزمین های خود بیرون راندند. پس ماندگی ناشی از حاکم بودن اسلام و شریعت بر مسلمانان واقعیتی ست ناخوش آیند که اروپاییان از آن آگاه بوده اند و آنرا به سود خود به کارگرفته اند. اروپاییان سرزمینهای غرب آسیا را با موشکافی و ژرف بینی پژوهش کردند و حتی ما را از گذشته کهن پر افتخار سرزمین ایران پیش از اسلام آگاه ساختند همان تاریخی که مسلمانان تلاش می کردند پنهان بماند. بسیاری از نگاشته های دانشمندان دوره اسلامی را به زبانهای خود ترجمه کردند و در دانشگاه های خود خواندند. این در حالی بود که دانشمندان دوره اسلامی همگی ضد اسلام بودند و مرتد شناخته و در زندان انداخته می شدند و یا بسیار به آنها بی مهری می شد و نتوانستند دانش را در سرزمینهای زیر اشغال اسلام رشد یا گسترش دهند و نه دانشگاهی درست شد و نه دبیرستانی. قرآن خوانی تنها چیزی بود که آموزش داده می شد.

اروپاییان از اسلام و پلیدی آن نیز آگاه بودند و با شناختی که از خرافات زدگی مسلمانان داشتند هم اسلامشان و هم خودشان را مهار سود های خود کردند. هر گاه دولتی از فرمان های غربیان سرپیچی می کرد فرقه ای از فرقه های اسلامی را به جان آن می انداختند برای نمونه در زمان امیر کبیر، انگلستان از فرقه بهایی پشتیبانی کرد که همانها این بزرگمرد را کشتند. بهاییان سرمایه ارزشمندی برای انگلیسی ها در جنگهایشان با عثمانی نیز شدند و یکی از دلیل های پیروزی شان در جنگ جهانی یکم بود.

در ایران هنگامی که شاه پهلوی در ایران به سوی پیشرفت می رفت باز هم انگلیس و آمریکا فرقه شیعه را بر انگیختند تا پس ماندگی و در مهار بودن ایران را تضمین کنند. در افغانستان، در اشغال آن کشور بدست شوروی کمونیستی، آمریکا و اروپا فرقه وهابی القاعده را پشتیبانی کردند تا کمونیستها را سرکوب کنند و فرقه مرتجع طالبان را توانمند کردند تا بر افغانستان چیره شود. در دو دهه پیشین اروپایی ها فرقه وهابی داعش را راه انداختند تا نافرمانی های ایران، عراق و سوریه یا شیعیان را مهار کند. امروزه نیز کشورهای غربی نه تنها چندان با وجود کشورهای پس مانده و اسلام زده ای چون ایران و افغانستان چالشی ندارند بلکه از آن هنوز به سود خود بهره می گیرند. یک نمونه از آن فروش سلاح به کشورهای عربی از ترس ایران است که میلیاردها دلار در جیب شرکتهای غربی می ریزد.

اسلام همچون جن درون چراغ جادوی اروپاییان و آمریکاست و هر گاه برایشان نیاز بود آنرا بیرون می آورند. برای رها شدن از چنگ این جن اسلامی باید، نه با بسم الله بلکه با دور ریختن خود الله و رسولش و هر آنچه رنگ و بویی از این فرقه پلید دارد پرداخت.



فرقه های اسلام همانند جن چراغ جادوی بیگانگان هوشمند

الگوی اسلامی: چگونه اسلام جهان را ویران می کند

الگوی آنچه در سرزمین های زیر اشغال فرمانروایی اسلامی رخ میدهد اینگونه است.

اسلامیان با توهم، دروغ، ناراستی، دورویی، حقه بازی، تزویر، کشتار، ترس و خرافات بر سرزمینی چیره می شوند

فرهیختگان آن سرزمین را یا از دم تیغ می گذرانند یا آنها را خانه نشین می کنند و یا از میهن می رانند

نادان ها و اوباشان (مسلمانان) مدیران می شوند

رفتارشان با مردم بسیار خشن است و وانمود می کنند نماینده الله هستند

رفته رفته جامعه از کار آیی می ایستد و رو به بیابانی شده پیش می رود

در پی آن بیگانگان نیرومندی پیدایشان می شود، بر اسلامیان چیره می شوند و به استعمار مردم بی سواد و غارت آن سرزمین می پردازند

نمونه های این الگو را در بخشای این کتاب آوردیم و این تاریخ اسلام است. اندونزی، هند، نیجریه، کشورهای عربی و شمال آفریقا و ایران همگی از این الگو پیروی می کنند و همین امروز هم اگر اسلام بر سرزمینی چیره شد آینده ای به جز آن نخواهد داشت. به هر روی زندگی در فرامانروایی بیگانگان نا مسلمان بهتر است از زندگی زیر چنگال خونین مسلمانان. برای نمونه استعمار انگلیس گرچه برای هند فاجعه بود ولی آنان را از چنگال اسلام پلید رها کرد و این کشور امروزه بسیار پیشرفته است.

انگلیس در ایران رضا شاه را به شاهی رساند و سلسله اسلام زده قاجار را به کنار زد. در اندونزی ارتش هلند اسلامیان را شکست داد و خود این کشور را برای یک صد سال مستعمره کرد. نیجریه اسلام زده را انگلیس یک صد سال مستعمره داشت. در فرایند اسلام، یک کشور پس مانده و بدون هدف و آرمان خواهد شد و در حسرت زمانهای پیش از ورود فرقه پلید اسلام بر این سرزمینها خواهند بود.

با اسلام چه باید کرد؟

اسلام فرقه ای مافیایی و تروریستی بسیار خطرناکی ست که آرمانش کشتن مخالفان خود، ویرانی، تجاوز، دزدی، غارت، زن ستیزی و گسترش هر چه بیشتر خود بوده است. آرمان اسلام براستی همین است نابود کردن هر چیزی. بسیاری خواسته اند به گونه ای با اسلام آشتی کنند و برای همین فرقه ها و شاخه های بسیاری را پدید آوردند و از آنجا که همگی ریشه اسلامی داشتند سرانجامشان نابودی خود بوده است. اسلام سرزمین های سر سبز را بیابانی می کند، هیچ ارزشی برای آدمی ندارد و پاسخ به هر نافرمانی از دستورات قرآنی را کشتن می داند یا اینکه نامسلمانان اهل کتاب در کمال خواری و تو سری خوردن باید جزیه یا مالیات بپردازند. در این نوشتار در گذشته ها، زمان و زمین گردشی کردیم و تاریخ اسلام را بار دیگر باز کردیم و دیدیم که، در همه جای جهان، به جز پلیدی چیز دیگری در آن نیست و مسلمانان شرم هم ندارند. آنچه ژرفای این فاجعه اسلام را فراختر می کند دانش آموختگانی هستند که هنوز قرآن در دست دارند و آنرا گفته های خدا می داند و نه کلام الله! در این نوشتار خواندیم اسلام به ایران گرامی آمد آنرا ویران کرد و شمار بسیاری از پیشینیان ما را نسل کشی کرد. دین زیبای زرتشتی را نابود کرد و سرزمین بارور و پر آب ایران را صحرایی کرد. شمار کشتار مسلمانان از هندی ها در پندار هم نمی گنجد، هشتادو دو میلیون؟ برده داری در آفریقا و ۱۱۲ میلیون کشته؟! ولی فاجعه ژرفتر اینجاست که صدها میلیون مسلمان دو آتشه در کشورهای جدا شده هند یعنی پاکستان و بنگلادش هنوز وجود دارند که هر روز این سرزمین ها را بیشتر به نابودی می کشانند. بسیاری از این مسلمانان از کشورهای خود به کشورهای اروپایی پناه برده اند با خود باورهای اسلامی را همراه میبرند و خود نمی خواهند بدانند چرایی فرار آنها همین اسلام و شریعت بوده است. همین مسلمانان تَرک میهن کرده دوباره به یاد شریعت اسلامی خود را در اروپا می افتند و می خواهند اروپایی های "کافر" را همچون خود زامبی کنند و همه روزه جنایت های مسلمانان در گوشه و کنار جهان شنیده می شود.

راه ربرویی با اسلام، نخست شناخت آن است و دانستن اینکه اسلام مذهب نیست بلکه فرقه ای مافیایی و تروریستی ست که آرمانی جز نابودی و گسترش خود در سر ندارد. بنابر این مافیای اسلام را باید نابود کرد. اسلام سرشتی سرطان گونه دارد و بسیاری از خوش باوران را به خود می رباید و در پندار آنها باور های اسلامی را می کارد برخی دیگر با ترس از کشته شدن به این فرقه می پیوندند، و برخی دیگر مسلمانان زاده هایی هستند که، پس از چند نسل، نه از گذشته چیزی می دانند و نه می دانند اسلام چیست و باوری به آن ندارند ولی خود را مسلمان می نامند. اسلام در گوشه و کنار سرزمین های جهان نفوذ دارد راه رویارویی با آن بریدن این شاخه ها و نفوذی هاست. اسلام را باید به سیاست گذاران در سرتاسر جهان شناساند و به آنها گوشزد کرد که اسلام مذهب نیست و نمی تواند زیر پوشش آزادی مذهب به هستی خود ادامه دهد. اسلام باید در سرتا سر جهان غیر قانونی شود و هر که گرایشی به این فرقه را دارد باید همانند یک بیمار روانی درمان کرد و اگر درمان ناپذیر باشند باید از جامعه جدا کرد.

به مسلمانان باید فهماند که اگر در آیه های قرآنی، مشرک و کافر را با مسلمان عوض کنیم چه بر سرشان می آید. برای نمونه:

توبه ۹: "پس چون ماه های حرام سپری شد مسلمانان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و انسانیت را برگزیدند و مالیات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است "

بقره ۱۹۱ "و هر کجا بر مسلمانان دست یافتید آنان را بکشید و همان گونه که شما را بیرون راندند آنان را بیرون برانید [چرا که] اسلام از قتل بدتر است در کنار مسجد الحرام با آنان جنگ کنید اگر با شما در آن جا به جنگ درآیند پس اگر با شما جنگیدند آنان را بکشید که کیفر مسلمانان چنین است"

در کشور های اسلامی باید شبکه مافیایی اسلام، که ملاها آنرا پیوند می دهند، را نابود کرد تا نشانه ای از اسلام نماند و نتواند از کم دانشی مردم بهره گیرد و خود را در پندار آنها جای دهد. باید با مردم در باره این فرقه پلید سخن گفت و به آنها گفت اسلام بیماری ست و مسلمان بیمار روانی خطرناکی ست که باید از جامعه پاک شود. در کنار آن دانش، هنر و ورزش را گسترش داد و عشق و پرستش و زندگی را پیش گرفت.

نگاشته ها و کتابهای بسیاری در نکوهش اسلام و فاش کردن ساختگی بودن آن در دسترس هستند ولی بسیاری از مردم آنها را نمی خوانند و یا از بودن آنها آگاه نیستند. پس باید به گونه های دیگری نیز مردم را روشن کرد و یکی از روشهای بسیار کارآمد هنرسینما ست. داستان راستین آغاز اسلام، زن بارگی ها و بچه بازی های پیامبر نبوده آن، رسول الله، و جنایت های بی شمار اسلام در تاریخ را که تنها گوشه ای از آن در این کتاب آمده را باید با فیلم و در نمایشنامه ها در دید مردم و سیاستگذاران گذارد. برای نابودی اسلام همراه با هر چیزی که اسلامی ست باید این باور پلید را در پندار مردم نابود کرد و دانش و مهر را جایگزین آن کرد.

در کشورهایی که اسلام در آنها حکمفرماست و "حکومت اسلامی" نام دارند افسوس بر مردم صد چندان است. اسلام و مسلمانان شرمی از جنایت ندارند و هر فسادی را می توانند در زیر پوشش اسلام روا بدانند. با آن همه ناکار آمدی اسلام و نابودی سرزمین ها، اسلام با منطق و خواهش از میدان بیرون نمی روند. راه رهایی از اسلام را صده ها پیش ابومسلم خراسانی، بابک خرمدین، مازیار و دیگران به ما نشان داده اند و باید آنچه آنها کردند را پی گرفت و اسلام را پایان داد. تنها روش برخورد با اسلام خشونت است و نابودی آن در هر گونه ای از آن و راه دیگری برای ایستادگی و پس راندن این فرقه پلید نیست.

گروه هایی که امروزه تلاش در بر اندازی حکومت مرتجع اسلامی دارند کارشان تنها سخن گفتن و یا گفتگو با رسانه های جهانیست. بیشتر آنها شناختی از سرشت پلید اسلام ندارند و چندان در آرمانی که برای خود دارند، بر اندازی، کامیاب نبودهاند. آنچه در برخورد با اسلام نیاز است نه گفتگوست بلکه ارتشی نیرومند است با ساختاری مناسب از فرمانده هان و سربازان که مهر و دلبستگی بیکرانی به میهن خود دارند. در هنگامه شایسته این ارتش ضربه پایانی را بر پیکر حکومت اسلامی می آورد و راه را برای ورود دولت مردمی و کارشناسان آماده می کند. این ارتش باید هر نشانه ایی که پیوندی با اسلام دارد را نابود کند. این تنها آغاز است. آنچه در پی می آید همانند پادشاهان هخامنشی و رضا شاه، ساختن و پیشرفت است.



جهان آزاده به سوی پیشرفت می رود و مسلمانان به صدر اسلام و بیانی شدن